



TerrorSpring
ظهور امپریالیسم ایران در منطقه

و

تحلیلی بر روابط ایران و عراق

با

مقدمه و موخره‌ای بر چاپ سوم

ظهور امپریالیسم ایران در منطقه

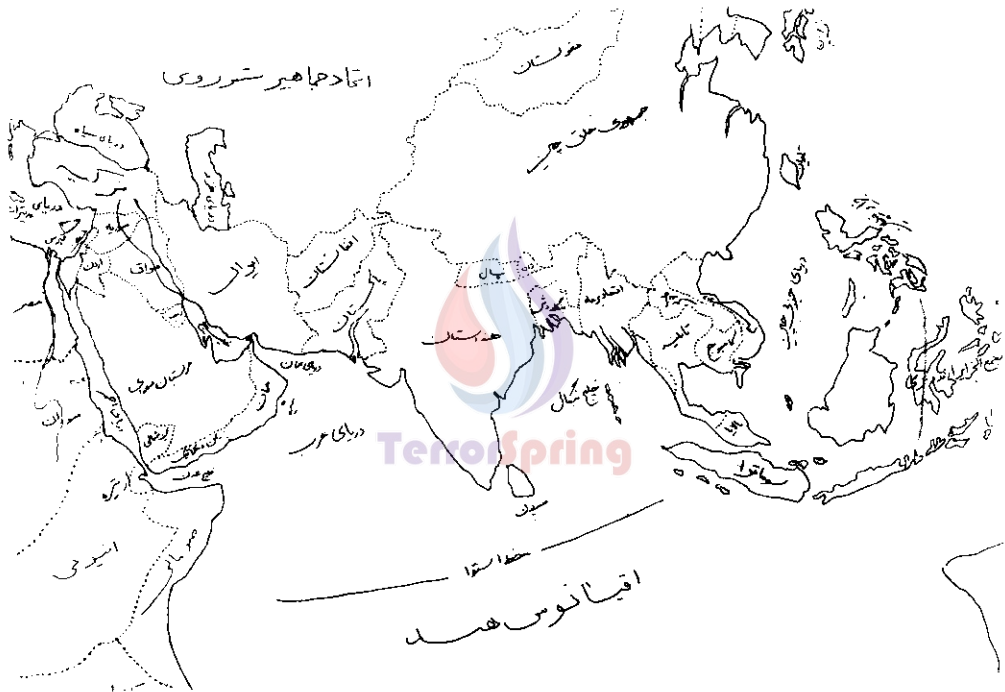
و

تحلیلی بر روابط ایران و عراق

TerrorSpring

با

مقدمه و موخره‌ای بر چاپ سوم



فهرست

- ★ پیشگفتار ۵
- ★ مقدمه ای بر چاپ سوم ۸
- ۸ - نگاهی به آخرین تحولات جاری در منطقه
- ۸ - پیمان امنیت خلیج اولین هدف اساسی
- ۸ - توافق ایران و عراق و زمینه سازیهای سیاسی
- ۱۱ و نظامی برای انعقاد پیمان امنیت خلیج
- ۱۱ - تجاوز نظامی ایران به جمهوری یمن در مکرانیک
- ۱۳ و هدفهای سیاسی آن
- ★ انتقادات و نظرات ۱۸
- ۴۳ - باور قیما TerrorSpring
- ★ مقدمه چاپ اول ۴۹
- ★ مقدمه ۵۲
- ★ سیر مختصری در تاریخچه روابط ایران و عراق ۵۸
- ۵۹ - پیمان بغداد : حلقه شکسته
- ۶۵ - حکومت جدید چپ گرایان حزب بعث و آغاز
- توطئه های جدید امپریالیزم
- ۶۷ - ۷ سال جنگ پنهانی ایران و عراق

- ۷۳ ★ بررسی ریشه های بحران
 ۷۴ - شرایط عمومی منطقه ای
 ۸۱ - منازل طوفانی در غرب اقیانوس هند
 ۸۱: ۱ - هند: " نمونه مطلوبی که نا مطلوب شد"
 ۸۲ ۲ - جنگ هند و پاکستان
 ۸۳ ۳ - اوضاع جدید افغانستان
 ۸۴ ۴ - تلاطم در بلوچستان
 ۸۴ ۵ - عمان: جرقه ای در انبار باروت منطقه خلیج
 ۸۵ ۶ - یمن دموکراتیک: لکه روعنی بر صفحه کاغذ منطقه
 ۸۶ ۷ - رقابت درونی امپریالیستها
- ۸۸ ★ ایران پرچم افتاده امپریالیستهارا در آسیای باختری بلند میکند
 ۹۲ - موانع راه و حساسیت منطقه
 ۹۴ - معنای اصلی خروج نیروهای خارجی از منطقه
- ۹۵ ★ عراق وصله ناجوری بر دامان ارتجاع منطقه
 ۱۰۷ ★ دلارهای نفتی زمینه های مادی سازش را فراهم میآورد
 ۱۱۲ ★ نگاه کوتاهی بمفاد موافقتنامه ایران و عراق
 - موافقتنامه ایران و عراق، بازتاب آن در منطقه و
 ۱۲۱ آینده مناسبات بین دول
- ۱۲۸ ★ آینده منطقه از دیدگاه امپریالیسم
 ۱۳۲ ★ یاورقیبها
 ★ موخره ای بر چاپ سوم
 ۱۴۶ - داستان سگی که به گرگ تبدیل می شود

- ۱۵۵ - طرح مسئله از دیدگاه امیرالایم و جناحهای گوناگون آن
- ۱۶۴ - ادامه داستان :
زوزه گرگ و تجمع شغالها
- ۱۶۷ - پیوست ۱ -
کنگاشی در یک صاحبه
- ۱۸۰ - پیوست ۲ -
روز شمار اخبار و حوادث منطقه
- ۲۰۳ - پیوست ۳ -
آخرین خبر
- ۲۰۶ ★ باورقیهنا
- ۲۱۴ ★ ضمیمه ۱ : مفاد اصلی موافقتنامه الجزیره
توضیح
- ۲۱۵ ضمیمه ۲ : نقشه منطقه



TerrorSpring

پیشگفتار

انتشار خارج سازمانی این رساله " ظهور امپریالیسم ایران و تحلیلی بر روابط ایران و عراق " با چنان استقبال وسیعی از طرف نیروهای انقلابی و محافل مرفعی سیاسی داخل و خارج ایران روبرو شد که در مدت اندکی تمام نسخه های موجود آن با تمام رسید . در حالیکه هنوز سیل درخواستهای متعدد دیگری مرتباً جریان داشت .

بدینجهت طیرغ تمام ضروریاتی که چاپ و پخش مدارک منتشر نشده را در درجه اول قرار میدهند ما تصمیم گرفتیم به چاپ سوم این رساله مبادرت ورزیم .

انتشار این رساله بنوعی نشان داد که نیاز نیروهای جنبش انقلابی باید مدارک و اسنادی که بطور مشخص به تحلیل و بررسی مسائل خاص ایران بپردازد . قدر وسیع و تا چه اندازه حیاتی است . همینطور نشان داد که چنانچه این مدارک بتوانند به تحلیل درستی از این مسائل بپردازند ، بتوانند لااقل گونه ای از موقعیت سیاسی و اجتماعی میهن ما را مورد ایساح و بررسی علمی قرار دهند ، در مقابل چه استقبال وسیع و همه جانبه ای از طرف عناصر آگاه خلق ، نیروهای انقلابی و محافل مرفعی مبارز قرار نیاخذند گرفت .

در فاصله زمانی مابین چاپ اول این رساله و چاپ اخیر ما شاهد وقایع و رویدادهائی در منطقه بوده ایم که همگی درجهت همان علل و عوامل و سیاستهایی که به توافقی ایران و عراق منجر شد و همینطور درجهت تاثیرات مهم متقابلی که این موافقتنامه میتواند بنوعی خود در چگونگی

حرکت نیروهای منطقه بنگ ارد، قابل توجهی اند. مادر مقدمه چاپ دوم به تعدادی ازین وقایع از جمله توطئه های جدید امپریالیسم در بنگلادش که به سرنگونی دولت مجیب الرحمان منتهی شد و همینطور سرکوب نیروهای انقلابی بحرین و . . . بطور مختصر اشاره کردیم. از آن هنگام تاکنون سیر وقایع و رویدادها به حرکت منطقی خود ادامه داده است. توسعه تجاوز رژیم ایران به منطقه، وسعت بخشیدن به حملات مستقیم نظامی علیه انقلابیون ظفار، حمله مستقیم نیروهای زمینی، دریائی و هوائی ایران به خاک جمهوری دموکراتیک خلق یمن، توطئه چینی در بحرین و انحلال پارلمان آن و بالاخره آماده سازی شرایط برای انعقاد پیمان امنیت خلیج بعنوان مهمترین هدفی که ارتجاع ایران و امپریالیسم آمریکا درین مرحله در منطقه دنبال میکنند، از جمله حلقه های مهم زنجیر حوادث منطقه بشمار میسرود.

مادر مقدمه ای که بر همین چاپ نگاشته ایم - مقدمه ای بر چاپ سوم - این حوادث را بطور مختصر مورد بررسی قرار داده ایم؛ مخصوصاً هدفهای اصلی که امپریالیسم و ارتجاع منطقه از انعقاد پیمان امنیت خلیج دنبال میکند بطور مشروحتری مورد بحث قرار گرفته است. در واقع حمله مستقیم نظامی ایران به خاک جمهوری دموکراتیک خلق یمن و توطئه های ضد انقلابی روزافزونی که هر روز علیه نیروهای انقلابی و مترقی منطقه در این پیمان امیرنشین توسط عمال سیا و سازمان امنیت ایران صورت میگیرد، نمیتوانند جز در رابطه با همین هدف اساسی توجه شود؛ همانطور که چنین هدفی در دستور فوری کار نیروهای ارتجاعی منطقه نمیتوانست قرار گیرد مگر بعد از امضای موافقتنامه ایران و عراق.

بدین ترتیب بخش اول این مقدمه به بررسی مختصر این طرح، آثار و نتایج بعدی آن و حوادثی که در طی این دوران در منطقه بوقوع پیوسته است اختصاص دارد در حالیکه در قسمت دیگر آن، انتقادات و نظراتی را که بعد از انتشار این رساله بدست ما رسید، است (اهم آنها را) مورد توجه

قرار داده ایم .

در قسمت اخیر - انتقادات و نظرات - بحثی راجع به " امپریالیسم ایران " ، معنا و منظوری که ما از کاربرد این اصطلاح در نظر داشتیم ، صورت گرفته است . این بحث که اجباراً و غیرمغز کوششهای فراوان مقداری به تخیل انجامید از این نظر ضرورت داشت که اولاً اطلاق " امپریالیسم " به رژیم حاکم ایران ، بطور مشخص و برای اولین بار از طرف ما صورت گرفته بود و طبیعتاً ما موظف بودیم مقصود اصلی خودمان را از چنین تعریفی روشن نماییم . ثانیاً انتقادات رسیده نشان میداد که متن اصلی تحلیل - سبک ، نتوانسته است این معنی را کاملاً افاده کند و از این نظر ممکن است اشتباهات و ابهاماتی را ، مخصوصاً بحیثیت تداخل معانی متفاوت این کلمه موجب شود . ثالثاً تشریح و توضیح بیشتر این اصطلاح ، روشن کردن نقاط تمایز و توصیف ما از امپریالیسم ایران با تعریف و مفهوم کلاسیک " امپریالیسم " و در عین حال نشان دادن وجه اشتراک این دو مفهوم (بخصوص از نظر پایه های اقتصادی) از این نظر که میتوانست در درک عمیق تر رابطه سیاستهای منطقه ای رژیم با ماهیت اقتصادی و اجتماعی آن ، موثر افتد ، مورد توجه ما قرار گرفت .

TerrorSpring

" دیماسا ه "

مقدمه‌ای بر چاپ سوم

نگاهی به آخرین تحولات جاری در منطقه

کستراز ه‌ماه از توافق ایران و عراق می‌گذرد و در این مدت تقریباً تمام آن آثار و نتایج مهم سیاسی ـ نظامی ای که بعقیده ما بر موافقتنامه ایران و عراق مترتب بود و تمام پیش‌بینی‌هایی که در مورد اثرات تعیین‌کننده این موافقتنامه بنفع نیروهای امپریالیستی و ارتجاع منطقه صورت می‌گرفت، (رجوع کنید به فصل آخر ـ آینده منطقه از دیدگاه امپریالیسم) ـ م‌م‌رور در شرف تکوین هستند .

• پیمان امنیت خلیج ، اولین هدف اساسی •

در راس این نتایج و پیش‌بینی‌ها ، پیمان دسته جمعی امنیت منطقه قرار دارد . این پیمان که هدف گردآوری کشورهای عرب منطقه را به‌مراهی ـ و در واقع بسرکردگی ـ ایران در زیر یک چتر تعرضی علیه نیروهای انقلابی خلیج و نفوذ شوروی در منطقه ، مورد توجه قرار داده و قابلیت گسترشی از یک طرف تا شرق اقیانوس هند و از طرف دیگر تا سواحل مدیترانه دارد ، اگر تا چندی پیش درست تا قبل از موافقتنامه ایران و عراق خواب و خیالی بیش‌برای رژیم مزدور شاه خائن ، ارتجاع منطقه و امپریالیسم آمریکا نبود ، اینک در اوج چنین سازشی بین دو قدرت بزرگ منطقه ـ ایران و

عراق - درد ستیز روز نیروهای ارتجاعی و سیاست امپریالیستی منطقه قرار گرفته است. در واقع انعقاد این پیمان، روح پیمان بغداد را بیسرای امپریالیسم زنده خواهد کرد.

امپریالیسم سالها کوشش کرد که بنحوی از انحاء کشورهای عرب منطقه را در یک پیمان دفاعی مشترک با خود - هرچند غیر مستقیم - وارد سازد و از این جهت به نقشه تاریخی و طولانی تجاوزکارانه خود که با کودتای زوئیه ۱۹۵۸ عبد الکریم قاسم عقیم گداخته شد، جامه عمل ببوشاند. توطئه هایی که بلافاصله بعد از این کودتا در اوایل دهه ۶۰ در جهت اتحاد کشورهای ارتجاعی منطقه زیر عنوان پیمان کشورهای اسلامی صورت گرفت (که با مخالفت شدید ناسیونالیسم عرب و نیروهای مترقی جامعه عرب به رهبری جمال عبدالناصر روبرو شد و بالاخره درهم شکسته شد)، همچنین کوششهای مجدد و باز هم ناکافی که در اوایل دهه ۱۹۷۰ و این بار تحت پوشش توسعه سازمان همکاریهای عربان منطقه (R.C.O.) برای جلب همکاری و عضویت اردن و عمان و... (بعد ها سایر کشورهای عربی منطقه بعمل آمد - که طبیعتاً با مخالفت شدید عراق و شوروی روبرو شد - همگی در چنین جهتی معنی پیدا میکردند.

اما اینک پس از گذشت قریب ۸ سال از تدفین این پیمان - بعد از آنکه بارها و بارها توطئه امپریالیستی غرب و مزدوران تحلیش، برای احیای چنین اتحادیه ارتجاعی ضد خلقی ای باشکست مواجه شده شد - امپریالیستها قصد دارند به مدستی همین مترجمین و در راه آن بجران، روح این پیمان (پیمان بغداد) را در قالب پیمان امنیت دسته جمعی منطقه خلیج زنده کنند (۱).

رژیم ایران بیشرمانه تبلیغ میکند که پیمان امنیت خلیج مبتنی بر قطع نفوذ کشورهای بزرگ خارجی در منطقه خواهد بود. در حالیکه دم خروس از آنجائی بیرون میآید که رژیم ایران بعنوان عضو فعال و کانونی سنتو همچنان و آشکارا ارتباط نظامی - سیاسی خود را با بلوک امپریالیستی غرب

(باتو) همچنین پیمان دو جانبه، دفاعی را با آمریکا حفظ کرده و بزرگترین
 سریل نظامی امپریالیسم آمریکا را در منطقه فراهم میآورد. (حتی با توجیهات
 غنی و با اصطلاح قانونی مبنی بر مفاد همین پیمانها) این دروغ بیشمارانه شاه که
 گویا مضمون اصلی پیمان، قطع نفوذ بیگانگان در منطقه از جمله قطع نفوذ
 آمریکا و شوروی است آنگاه از پرده بیرون میآفتد که علاوه بر تمام معاهدات
 مستقیم نظامی با امپریالیسم آمریکا به رقم بیش از ۲۰۰۰۰ کارشناس نظامی
 ارتش آمریکا در ایران - بیش از ۶۰۰ پایگاه موشکی در سواحل جنوب
 و نا-سیسرها پایگاه نظامی جدید که همگی زیر نظر و تحت فرماندهی
 نظامیان آمریکائی هستند، به بیش از ۷/۶ میلیارد دلار خرید اسلحه
 از آمریکا و... نگاهی بیندازیم و فراموش نکنیم که فقط در نوامبر همین سال
 گذشته بود (نوامبر ۷۴) که در مانور گسترده، نظامی معروف به " میدلینگ"
 که کشورهای عضو پیمان سنتو در خلیج فارس انجام دادند آمریکا با هشت
 ناو هواپیما بر جنگی وزیر دریائی هائی مجهز به سلاحهای اتی همسراه
 نیروهای هوا برد و قایقهای جنگی ارتش ایران و انگلیس شرکت کرد و شاه با
 نوکرانش تمام در پشت سر فرمانده نیروی دریائی آمریکا به تماشای
 آن ایستاد.

وارد کردن کشورهای عرب منطقه و بعد ها کشورهای عرب و غیر عرب
 دور از منطقه (مصر و برخی کشورهای آفریقائی همچنین برخی کشورهای
 حوزه، اقیانوس هند) در یک پیمان نظامی با امپریالیسم آمریکا، از طریق
 حلقه واسط ایران (سنتو) و در تحت پوشش امنیت خلیج و بعد ها
 امنیت منطقه اقیانوس هند و... همان وظیفه اصلی و معنای واقعی
 است که پیمان امنیت خلیج پیشنهادی شاه، دنبال میکند.

توافق ایران و عراق و زمینه سازیهای سیاسی و نظامی برای انعقاد پیمان امنیت خلیج

به موازات موفقیت‌های سیاسی ایران در گفتگوهای دوجانبه ویاچند جانبه اتریاکشورها و امارات عربی منطقه ، سیاست سرکوب سیاسی - نظامی نیروهای انقلابی ظفار نیز نه تنها قطع نشد بلکه ظاهراً به نتایج قابل توجهی بنفع امپریالیستها نیز دست یافت. این نیروها اکنون موقعیت مناسبی را مخصوصاً از نظر نظامی داران هستند و طبیعتاً از نظر سیاسی تشکیلاتی نیز مشکلات عدیده ای در مقابل آنها قرار دارد. (۲)

همینطور سرکوب دیگر نیروهای انقلابی در منطقه ، در بحرین و کویت که به انحلال پارلمان بحرین و دستگیری اعضای آن انجامید و یا دستگیری عده ای از عناصر مرفقی در کویت و . . . ، تشکیل و تقویت سازمانهای پلیسی و اطلاعاتی در برخی از امارات خلیج و همچنین مسافرت دائم امیران و شیوخ عرب به ایران و مسافرت اخیر هویدا به بحرین و عراق که ظاهراً به نتایج موفقیت آمیزی دست یافته است، همگی سلسله اقدامات دیگری است که بعد از موافقتنامه ایران و عراق راه سلطه * ارتجاع امپریالیستی ایران و غرب را بر منطقه هموار میسازد. کیهان در سرمقاله دوشنبه ۷ آذرماه ۴۰ خود تحت عنوان " افقهای روشن در خلیج فارس " منویسد:

" درین روزهای سرد و برفی در تهران اندیشیدن به آبهای گرم جنوب تنها تصویری خوش برای آنان که سرمایه دوست ندارند بدست نمیدهد. این تنها آب و هوای خلیج فارس و دریای عمان نیست که این روزها گرم و خوش است. محیط سیاسی منطقه نیز سزگرم و آرامش بی سابقه را عرضه میکند. در چند ماه گذشته رهبران همه کشورهای عرب خلیج فارس از عراق گرفته تا امارات متحد عرب

از تهران دیدن کرده اند. در همان زمان، گفتگوهای سازنده در سطحهای گوناگون میان همسایگان درین منطقه حساس ادامه داشته است. همه سفرها و گفتگوهای چندماه گذشته دست کم چند نکته اساسی را تاکید میکنند:

نخست اینکه کشورهای منطقه که همکیش اند و منافع درازمدت مشترك دارند بخوبی میتوانند همه اختلافهای موجود را بسدون دخالت بیگانگان از میان بردارند. پیچیده ترین و قدیمیترین اختلاف در منطقه مربوط به ایران و عراق بوده که با حسن نیت و جوانبیه حل شد. . . . تفاهمی که اکنون در منطقه وجود دارد آسان بدست نیامده است. این تفاهم نتیجه شکیبائی بسیار و دوراندیشی فوق العاده است و در این زمینه است که میتوان دیپلماسی ایران راستود. چهار سال پیش ایران همکاری دسته جمعی کشورهای خلیج فارس را بمنظور دورنگداشتن منطقه از دسیسه ها و دست اندازیهائی نواستعماری از هرسو پیش نهاد کرد. در آن زمان این يك موضع آلمان پرستانه بود اما پیشنهاد ایران، امروز بطور جدی در دستور کار منطقه جای دارد.

اگر از جنبه های تبلیغاتی این نوشته و هایبوی توخالی نویسنده درباره آب و هوای کاملاً مطبوع و آرام سیاسی در منطقه بگذریم جملات فوق بخوبی اولاترات کاملاً تعیین کننده ای را که توافق ایران و عراق در سرنوشت آینده منطقه بسود امپریالیسم و ارتجاع داشته است مورد تائید قرار میدهد. نائیا هدفگیری استراتژیک ارتجاع امپریالیستی منطقه بسرکردگی ایران را برای اتحاد نیروهای کشورهای عرب منطقه در یک اتحادیه نظامی ضد انقلابی روشن میسازد و نشان میدهد که انجام موفقیت آمیز این توطئه امپریالیستی تاچه اندازه منوط به حل اختلافات ایران و عراق بوده است. ثالثاً آن تدارک وسیع نظامی سیاسی را که رژیم مزدور ایران آشکار و پنهان برای اجرای چنین هدف توطئه آمیزی تهیه دیده و بسا

در شرف انجام آنست از برده بیرون میاندازد. در واقع بدنبال اجرای همین هدف و به پشتیبانی زمینه مساعد سیاسی ناشی از موافقتنامه ایران و عراق بود که رژیم دست نشانده شاه و ارتش ضد خلقی او بالاخره بدون آنکه دیگر از مخالفت نیروی بزرگی در منطقه هراس داشته باشند محسوس شده تجاوزات ضد انقلابی خود را از ایالت ظفار تا آنسوی مرزهای یمن جنوبی گسترش دادند. تجاوزی که تنها به اعتبار یک سازش اصولی با قدرتمندترین کشور منطقه بعد از ایران (عراق) میتوانست صورت بگیرد و تنها در محدوده یک چنین هدف استراتژیکی (انعقاد پیمان نظامی خلیج) میتوانست معنی بدهد.



تجاوز نظامی ایران به یمن جنوبی و هدفهای سیاسی آن

اولین حمله در روز ۷ اکتبر و از سه سمت هوا، دریا و زمین صورت گرفت. "حوف" و "جاذب" دو روستای مرزی یمن جنوبی توسط هواپیماهای فانوم (Fg) نیروی هوایی ایران بشدت بمباران شدند. "حوف" در ساعت ۵/۴۵ با مدادو "جاذب" ساعت ۲/۳ بعد از ظهر، و سپس با کمی تاخیر و همزمان با بمباران شدید هوایی، توپخانه دشمن در مرکز صرفیت در منتهی الیه غرب منطقه ظفار، این دو روستای مرزی را به زیر آتش توپخانه سنگین خود گرفت. هدف اصلی توپخانه آتشباری بر جساد اصلی و اتومبیل روئی بود که خاک یمن را به منطقه غربی ظفار متصل میسازد. این منطقه اهمیت استراتژیکی بزرگی از نظر تأمین تدارکات و ارتباطات نیروهای انقلاب با یمن جنوبی داشت. بموارات این حملات، قایقهای جنگی نیروی دریایی ایران، "حوف"، "جاذب" و منطقه غربی را (غربی ترین بخش استان ظفار را) بزرگ آتشباری توپخانه خود گرفتند و در پایان همین روز، دشمن بزرگترین یورش خود را از بند و تجاوز به ظفار، از مرکز صرفیت بطرف جنوب آغاز کرد. بدین ترتیب رژیم تجاوزگر ایران نشان داد که چه

استعداد شگرفی برای بهره‌برداری سیاسی - نظامی و حتی تبلیغاتی از نتایج موافقتنامه خود با عراق دارد. این حملات که خسارات و خرابیهای هنگفتی به روستاهای مرزی یمن جنوبی وارد ساخت (علاوه بر قطع خطوط عمده ارتباطی پشت جبهه انقلابیون ظفار) بهیچوجه از طرف رژیم مزدور ایران و سلطان دست‌نشانده عمان پوشانده نشد. آنها بیش‌ترانه با انتشار بیانیه‌های سیاسی - نظامی متعددی هدفهای نابودگرانه خود را علیه انقلاب ظفار و خلق یمن صراحتاً اعلام کردند. رادیوی مسقط در بیانیه نظامی رسمی خود گفت:

" نظریاتیکه ما بارها دولت یمن را به طرد شورشیان کمونیست از خاک این کشور دعوت کرده ایم و این دولت همیشه در برابر درخواستهای ما سکوت اختیار کرده است ما این بار به مبارزان مراکز ارتش این دولت و مراکز شورشیان کمونیست در خاک این کشور دست زدیم. "

رادیو ایران نیز اعلام کرد که:

" نیروهای هوایی و دریایی ارتش شاهنشاهی به مراکز شورشیان کمونیست در خاک یمن حمله کرده، هدفهای رادار ۸ کیلومتری مرز عمان مورد هجوم قرار دادند. "

همچنین این رادیو افزود که:

" دولت شاهنشاهی ایران بدینوسیله می‌فهماند که هیچگونه خطری را در سررزمهای جنوبی ایران (!) بی‌جواب نخواهد گذاشت! "

بدین ترتیب یکبار دیگر معنای واقعی این جمله بظاهر ساده موافقتنامه ایران و عراق که "طرفین بدینسان متعهد میشوند که در مرزهای خود یک کنترل دقیق و موثر بمنظور قطع هرگونه رخنه و نفوذ که جنبه خرابکارانه از هر سو داشته باشد اعمال کنند"، آشکار شد. معنای که مادر همان زمان انتشار اولین چاپ این رساله

با این تزئین آنرا پیش‌بینی کردیم :

" یابه بیان عکس، عراق به ایران اجازه می‌دهد که هرگونه رخنه و نفوذی را که خرابکارانه تلقی میکند نابود کند . اما رخنه و نفوذ خرابکارانه ای که بنظر ایران در مرزهای آبی او وجود داشت چه بود؟ جواب این سؤال را مدت‌هاست استقرار نیروهای اشغالگر ایران در جزایر سه گانه ، سرکوب خونین انقلابیون ظفار توسط ارتش کاملاً مجهز ایران و تهدیدهای مکرر لفظی و چنگ و دندان نشان دادن علی شاه و دیگر سردمداران رژیم به یمن جنوبی روشن کرده است . بنابراین رژیم ایران تنها چیزی که از عراق می‌خواهد تأیید نقش مسلطش در منطقه و عدم ابراز مخالفت با این نقشه استراتژیک است ."

اینک رژیم مزدور ایران ، با اطمینان از چنین پشتوانه ای حملات نظامی خود را تا داخل یک کشور مستقل گسترش داده و در واقع بطور ضمنی باین کشور اعلان جنگ می‌دهد . آواز این حملات مقصود خاصی را دنبال میکند . او می‌خواهد نشان دهد که حتی منتظر انعقاد یک پیمان امنیت منطقه ای و بدست آوردن حربه های باصلاح قانونی برای سرکوب نیروهای انقلابی منطقه و یا هر نیروئی که با این پیمان موافقت نکند باقی نماند . بلکه بالعکس قصد دارد راه انعقاد این پیمان راه‌آینه اگر لازم باشد توسط اعمال قدرت هموار سازد بدین قرار اگر رژیم مترقی یمن جنوبی هنوز در برابر اغواگرهای نیروهای ارتجاعی منطقه و شاید توصیه های یاران مترقیی دیروز (عراق) مبنی بر پیوستن بیک " پیمان جمعی امنیت منطقه ای " مقاومت می‌ورزد ، منطق زور و قدرت رژیم تجاوزگر شاه خائن حکم میکند که ایسین مقاومت را باید با همان حربه " معهود زور و قدرت درهم شکست .

حمله ۱۵ اکتبر ارتش شاه خائن به دودکده یعنی " خوف " و " جاذب " بمثابة اولین اخطار نظامی صریح و بی‌برده ایران به یمن جنوبی ، از همین سیاست تبعیت میکند . (همانطور که انحلال پارلمان بحرین

و سرکوب نیروهای مترقی آن که به شدت مخالف ورود بحرین به چنین اتحادیه ای دفاعی بودند نیز دقیقاً از نقشه های سازمان امنیت شاه و شعبه ایرانی " سیا " آمریکا تبعیت میکردند . این حملات عزم ضد انقلابی امپریالیسم رادار و ادرا کردن دولت یمن به شرکت در پیمان امنیت منطقه ای زیر چتر ارتجاع منطقه و در راه " س آن " ارتجاع ایران و دست کشیدن از هرگونه حمایت از انقلابیون منطقه بخوبی نشان میدهد ؛ حتی اگر این امر به درگیری مستقیم نیروهای ایرانی با نیروهای دولت مترقی یمن منجر شود . رژیم ایران با این حملات نشان داد که منبع خود رادار مقابل دولت یمن جنوبی می بیند و متقابلاً این دولت را مسئول حرکت های انقلابی خلیج می شناسد نه انقلابیون ظفار و نه سایر نیروهای انقلابی در امارات عربی را ؛ و بهمین دلیل بلافاصله بعد از حمله نژاد امیش به یمن و تبلیغات پر سروصدائی که درباره حمایت دولت یمن از انقلابیون برآورد انداخت اعلام داشت که نیروهای یمنی در مرز یمن و عمان متمرکز شده ، دست به تحریکاتی علیه نیروهای عمانی زده و مستقیماً در اوضاع داخلی عمان مداخله کرده اند ؛ تفسیر روشن این خبر اینست که :

رژیم ایران (و ارتجاع منطقه) نه تنها در ادامه " سرکوب انقلابیون ظفار خود را در حمله به خاک یمن آزاد می بینند بلکه از این پس بخاطر با اصطلاح تحریکات مرزی خود دولت یمن و دخالت در امور داخلی عمان ، (بهانه شناخته شده ای که همواره امپریالیستها برای پوشش تجاوزات خود بکار میبرند) هر لحظه خود را مختار می بینند که این کشور را مورد حمله قرار دهد . با این مقدمات ، بخوبی میتوان پیش بینی کرد که همزمان با اوج گیری مبارزات انقلابی توده های خلق منطقه ، سیاست امپریالیستی ایران در منطقه اجباراً وارد در دوره " جدیدتری از تجاوز و خشونت خواهد شد . درین دوره دیگر مرحله اتحاد با حکومت های ارتجاعی منطقه و سازش های نامقدس و البته پر عرض و طول و بهمین دلیل همچنان لرزان با خرده بورژوازی حاکم عرب ، سپری شده است . در حالیکه این

سیاست بمبور مجبور میشود تعرض مستقیم ، رویاروی و خونین خود را علیه خلقهای منطقه توسعه دهد . چراکه بناب دلائل گوناگون سیاسی اجتماعی ؛ از جمله تفاوت و ناموزونی در ساختمان سیاسی اجتماعی این کشورها و همچنین شواهد مسلم تاریخی و تجربی ، حتی اگر چنین اتحادیه ، نظامی هم پابگیرد زندگیش دیری نخواهد پایید و در زیر فشار تناقضات درونی خود متلاشی خواهد شد . بدینقرار ؛ ظفـار ، بحرین ؛ امیرنشینهای دیگر عرب و شاید در زمان نه چندان دوری از آینده یمن جنوبی ، اولین نشانه های این تعرض خواهند بود نه آخرین آنها .

در چنین صورتی آینده منطقه چگونه خواهد بود ؟
بنظر ما خطوط اصلی چهره ، آینده منطقه را مبارزه یکپارچه خلقهای منطقه ، خلقهای ایران و خلیج ، علیه دشمن مشترك و اصلی خود ، رژیم مزدور ایران ترسیم خواهد کرد نه قول و قرار هـسـسـنای امپریالیستها ، مرتجعین محلی و خرده بورژوازی سا زشکار عرب .
واکون در راستای چنین چشم انداز سرخ فامی از آینده منطقه است که نویسنده زیر دست سرمقاله کیهان باید به جای آرامش آب و هوای سیاسی خلیج ، به طوفانهای سهمگین دریائی بیندیشد !



انتقادات و نظرات

بعد از اتمتار خارج سازمانی این رساله ، نظرات و انتقاداتی چه از طرف رفقای عضو سازمان و چه از طرف عناصر و محافل در رابطه با سازمان ابراز شده که ماسعی میکیم ضمن طرح مهمترین آنها ، پاسخهای خودمان را نیز مطرح سازیم .

الف - مهمترین انتقاد رسیده مربوط بوده نام این رساله و اطلاق کلمه " امپریالیسم " به رژیم حاکم ایران ، رفقای انتقاد کننده میگفتند مطابق تعاریف مشخص کلاسیکی که وجود دارد ، اطلاق امپریالیسم به سیستم سرمایه داری حاکم ایران درست نیست . زیرا هنوز سرمایه داری ایران آن مراحل عالی تکامل و رشد را که لازمه رسیدن به یک مرحله امپریالیستی میباشد ، طی نکرده است .

در پاسخ ، ما نظر این دسته از رفقا را به ملاحظات زیر جلب میکنیم :

۱ - مسلماً همانطور که شما نیز ابراز داشته اید ، سرمایه داری ایران دارای آن مدارجی از تکامل که وارد در مرحله امپریالیستی بنا به تعاریف کلاسیک موجود بشود ، نیست . اما سرمایه داری ایران در عین حال شکل معمول سرمایه داری کلاسیک هم نیست . این سرمایه داری نه تنها دوره ای از رقابت آزاد اقتصادی را که وجه ممیزه دوره قبل از مرحله امپریالیستی میباشد طی نکرده است ، بلکه دقیقاً بر پایه یک بورژوازی متمرکز ، بوروکراتیک و تامغز استخوان وابسته به سرمایه امپریالیستی - که تمام رشته های اساسی تولید را از همان ابتدا ، بطور انحصاری در پد قدرت خود گرفته و در شکل یک الیگارشلی سلطنتی اعمال قدرت میکند - در ایران ظاهر شده است .

چنین روندی البته نمیتواند امری عجیب و استثنائی باشد؛ هرگاه، خصوصیات ویژه، تغییر و تحولات اجتماعی جوامع زیر سلطه را در نظر داشته و توجه کنیم که نفوذ و حاکمیت امپریالیسم در ایران نیز همواره بعنوان یک پارامتر با اهمیت به نحوی ارگانیک در شرایط عمومی سیاسی - اقتصادی جامعه، ایران دخالت داشته است. با این توصیف، رشد گذاری، بیمارگونه و کاملاً تابع سرمایه داری در ایران دارای جنبه های خاص و تقریباً تعریف نشده ای است (۳) که آن را از تعاریف مشخص کلاسیک در مورد سرمایه داری قرون ۱۸ و ۱۹ و پروسه رشد آنها تا مرحله "امپریالیسم"، کاملاً جدا میسازد. همین یک تفاوت کافیت که تلقی یک ماهیت امپریالیستی از رژیم حاکم ایران را از انطباق کامل با معنای "امپریالیسم" بعنوان بالاترین مرحله، رشد و تکامل سرمایه داری بسازد دارد.

لنین میگوید:

"امپریالیسم بطور کلی در نتیجه تکامل سرمایه داری و ادامه، مستقیم خواص اساسی آن بوجود آمده است. ولی سرمایه داری در مرحله، معینی از تکامل خود و آنها در مدارج بسیار عالی تکامل خود به امپریالیسم سرمایه داری تبدیل شد و این هنگامی است که بعضی از خواص اساسی سرمایه داری به نقیض خود بدل میشوند و در تمام جهات علائق بوجود میآید و مشاهده میگردد که مختص دوران انتقال از سرمایه داری به نظام اجتماعی و اقتصادی عالیتریست. آنچه از نظر اقتصادی در این جریان جنبه اساسی دارد عبارتست از تبدیل رقابت آزاد سرمایه داری به انحصارهای سرمایه داری؛ رقابت آزاد خصوصیت اساسی سرمایه داری و بطور کلی تولید کالای است. انحصار مستقیماً نقیض رقابت آزاد است."

گفتار فوق به روشنی نشان میدهد که رژیم حاکم ایران (سیستم سرمایه داری موجود در ایران) با تعریف لنین از امپریالیسم تطابقی

ندارد . اما این عدم تطابق تنها با خاطر این نیست که سرمایه داری ایران هنوز به مرحله ، عالی و درجه ، نهائی تکامل خود نرسیده است . بلکه اساساً بدین علت است که این رژیم فاقد آن جنبه ، اساسی اقتصادی است که بنظر لنین يك رژیم سرمایه داری را از رژیم امپریالیستی جدا میکند .

این جنبه ، اساسی همان تبدیل رقابت آزاد سرمایه داری به انحصارهای سرمایه داری است . سرمایه داری ایران از همان بسود و ظهور و حاکمیت بر اشکال دیگر تولیدی نه تنها فاقد رقابت آزاد ، این بارترین خصوصیت اصلی سرمایه داری (یعنی يك رژیم متعمـارف سرمایه داری همانطور که مورد نظر لنین است) بود . بلکه اساساً بنسـا به اراده و عملکرد انحصارهای امپریالیستی بود که پایه عرصه ، وجود گذاشت ؛ و نتیجتاً رقابت در چنین سیستمی اساساً نه در شکل رقابت سرمایه داران آزاد ، منفرد و مختار موجود در جامعه ، (چون اصولاً چنین سرمایه دارانی بلافاصله رومـه انحطاط و نابودی میـرفتند) بلکه در شکل رقابت مابین انحصارهای مختلف امپریالیستی که در آن نفوذ داشتند صورت وقوع پیدا میکرد . (و هم اکنون نیز شدیدترین وضعی جریان دارد .) به عبارت دیگر در سیستم سرمایه داری ایران اصولاً رقابت آزاد ی وجود نداشت که در جریان رشد و تکامل طبیعی خود به انحصارهای سرمایه داری — یعنی يك سیستم مشخص امپریالیستی سرمایه داری مـتـمـام مشخصات و تعاریف مربوط به آن — تبدیل شود (البته منظور از عدم وجود رقابت آزاد ، انکار کامل این پدیده در سرمایه داری ایران نیست چرا که همیشه و حتی در انحصارترین سیستمهای امپریالیستی تا حد معین و محدودی رقابت آزاد بین سرمایه داران جز وجود دارد که این رقابتها همواره به نفع انحصار بزرگتر و کارتل عظیمتر از بین رفته و سرمایه و تولید آزاد آنها ، در سرمایه و تولید انحصاری تحت عملکرد کارتلها و . . . مستحیل میشود . اما رقابت اصلی و تعیین کننده در این نوع جوامع بطرز

بطرز وحشتناکی بین همین انحصارها، کارتها جریان پیدا میکند [این سیستم جز یک جز " لایتجزا یا بهتر بگوئیم زائده " بی چون و چرای اقتصاد امپریالیستی (عدتاً امپریالیسم آمریکا) چیز دیگری نبود؛ چرا که جز قدرت سرمایه امپریالیستی - سرمایه ای که دیگر اجباراً میبایست به مستعمره های بازرگانی سیاسی سابق خود صادر شود - و درآمد هدفت ناشی از حراج میلیاردها بشکه نفت، چه عامل دیگری موجب بسط و گسترش تولید کالائی و اقتصاد سرمایه داری در ایران میشد؟ (۴) از همین جاست که تفاوت آن معنائی که ما از امپریالیسم ایران اراده میکنیم با تعریف کلاسیک و علمی که از امپریالیسم بنامه " بالاترین مرحله " سرمایه داری " وجود دارد (۵)؛ آغاز میشود. اما این امپریالیسم - چه معنائی است و بجه دلیل اطلاق آن به رژیم حاکم ایران صحیح و بلکه لازمست؟

در درجه اول ما از چنین تعریفی یک معنای سیاسی مشخص مبتنی بر تعریف سیاسی امپریالیسم، " تمایل به اعمال زور و ارتجاع " را در نظر داشتیم - تعریفی که برای منعکس ساختن ماهیت تجاوزگراانه، توسعه طلبانه و استعمارگراانه، همین رژیم یعنی الیگارشی حاکم ایران - ممکن و حتی لازم بود.

لنین در جریان احتجاجات معروف خود - در رد تعریف ناقص و محدود کائوتسکی از امپریالیسم - دو تعریف سیاسی، اقتصادی از امپریالیسم بدست میدهد. او مینویسد:

" امپریالیسم عبارتست از تمایل به الحاق اراضی دیگران " [نقل از گفته کائوتسکی]. این است خلاصه قسمت سیاسی تعریف کائوتسکی. این صحیح است ولی بینهایت ناقص است. زیرا امپریالیسم از نقطه نظر سیاسی بطور کلی عبارتست از تمایل به اعمال زور و ارتجاع (تاکید از ماست) ولی آنچه در اینجا مورد توجه ماست، جنبه اقتصادی مسئله است که خود کائوتسکی در تعریف

خود آنرا مطرح کرده است.

در این رساله نیز آنچه مورد توجه ما در اطلاق چنین کلمه ای قرار داشت، در درجه اول همان معنای سیاسی این کلمه "تأمیل به اعمال زور و ارتجاع" بود که در عین حال محتویات رساله و از جمله تعریف بسیار فشرده ای که از شکل الیگارش خانوادگی و سلطنتی ایران کرده بودیم و همچنین تحلیلی که از روابط ایران و کشورهای منطقه بدست داده بودیم بر چنین معنای دلالت داشت (۶).

۲ - دومین ملاحظه، ما در مورد چنین توصیفی از رژیم حاکم ایران، مبتنی بر همان تعریف سیاسی فوق از امپریالیسم، عبارت بود از معنای عام تر و عمومی تر این کلمه.

گفتار لنین در ممیز ساختن این تعریف عام و عمومی و نتیجتاً مورد قبول قرار دادن آن از آنچه که خود او "سیاست استعماری سرمایه مالی" مینامد؛ یعنی ممتاز کردن این تعریف عام از تعریف خاص و مورد نظر او از "امپریالیسم" که در اوج انحصار و تفوق سرمایه مالی، در رژیم سرمایه داری ظاهر میشود؛ مقصود روشنتر ما ازین معنا و کاربرد این کلمه را آشکار میسازد. لنین ضمن رد مقایسه های بوج و کلی ای ما بین روم کبیر و بریتانیای کبیر - مقایسه ای که دقیقاً بر اختلافات اساسی موجود ما بین صورت بندیهای اجتماعی - اقتصادی این دو امپراطوری (روم برده دار و امپراطوری سرمایه داری بریتانیا) و بر سه دوره مشخص فاصله تاریخی ما بین این دو سیستم برده ای اندازد، مینویسد:

"سیاست استعماری و امپریالیسم قبل از مرحله نوین سرمایه داری و حتی قبل از سرمایه داری نیز وجود داشته است. روم که بنای آن بر بردگی گذاشته شده بود، سیاست استعماری را تعقیب میکرد و امپریالیسم را علی مساخت، ولی استدلالهای "کلی" درباره امپریالیسم که در آن اختلاف اساسی بین صورت بندیهای اقتصادی - اجتماعی فراموش میشود و یا تحت الشعاع قرار

[میگیرد که در اینجا ما این اختلافات را بطور روشن ملحوظ داشته ایم] ناگزیر به بوج ترین مبتدلات و گزافه گوئیهای نظیر مقایسه " روم کبیر با بریتانیای کبیر " مبدل میشود (۷). حتی سیاست سرمایه داری استعماری مراحل پائین سرمایه داری نیز بسا سیاست استعماری سرمایه مالی ماهیتاً تفاوت دارد "

چنانکه ملاحظه میشود ، لنین اطلاق کلمه امپریالیسم را (در همان معنای سیاسی و لاجرم معنای اقتصادی مخصوص بخودش) نه تنها بیک دوره ، تکامل نایافته تر سرمایه داری بلکه به دوره های تاریخی قبل از این نیز غیر مجاز نمیداند بشرطی که تفاوت در صورت بندیهای اقتصادی - اجتماعی فراموش نشده و موجب مقایسات کلی و مع الفارق بین سیستم های مختلف اجتماعی نشود .

ویکتوریویچ تارلس مورخ بزرگ و نامدار شوروی در پاسخ کسانی که نسبت به عنوان " جنگهای امپریالیستی " که او به جنگهای ناپلئون اطلاق کرده بود ، اعتراض کرده بودند مینویسد :

" خوانندگان کتاب من اغلب از من پرسیده اند که آیا میتوان به جنگهای ناپلئون عنوان جنگهای امپریالیستی داد ؟ چنانکه من داده ام - و حال آنکه امپریالیسم به مفهومی که ما امروز در نظر داریم در آغاز قرن نوزدهم وجود نداشته است - چنین عنوانی را طبعاً و باید هم بآن جنگها داد زیرا اطلاق " جنگهای امپریالیستی " با قطعیت کامل بر فتوحات ناپلئون به سبب ماهیت و معنای آن صادق است و انگهی لنین بارهابه این منظور اشاره کرده و در هنگام مداخلات مشهور خود در قضیه " صلح برست لیتوفسک ، چنین گفته است : " جنگهای امپریالیستی ناپلئون چندین سال ادامه داشته و عصر مشخصی را در بر گرفته و در تناقضات خود با جنبشهای آزادیخواهانه ملی شبکه فوق العاده درهم و پیچیده ای از روابط امپریالیستی بوجود آورده است . "

و سپس مانند اینکه بر سرش خوانندگان کتاب مرا پیش بینی کرده باشد بلافاصله چنین توضیح داده است: "در اینجا مقصود من از امپریالیسم بطور کلی غارت و چپاول کشورهای دیگر و مراد از جنگ امپریالیستی جنگی است بین دزدان دریائی بر سر تقسیم غنایم بدست آمده (۸) ."

۳ - گفتیم که سیستم سرمایه داری حاکم ایران ، سیستمی است وابسته به امپریالیسم که قدرت آن از یکطرف به سرمایه ، امپریالیستی متکی است و از طرف دیگر تا مغز استخوان از درآمدت تغذیه میکند . روشن است که در چنین سیستمی نه نیروهای تولید به آخرین حد تکامل خود میرسند و نه اینکه بروسه ، تبدیل رقابت آزاده به سیادت انحصارها و سرمایه مالی بورژوازی ایران طی شده و نه اینکه صدور سرمایه برای این بورژوازی اهمیت تعیین کننده ای پیدا کرده است ، با این حال ما شواهد و نشانه هایی در دست داریم که نشان میدهد سیستم حاکم ایران یعنی سیاست و حتی اقتصاد آن قربات آشکاری با آثار و نشانه های یک کشور امپریالیستی دارد . در صدر این نشانه ها توسعه طلبی آشکار ایران در منطقه قرار دارد ؛ شهرام چوبین عضو موسسه پژوهشهای سیاسی و اقتصادی بین المللی که یک موسسه تحقیقاتی امپریالیستی است ، در کفرانوس سالانه انستیتوی بین المللی مطالعات استراتژیک که امسال در "رانی" سوئد بر پا شد ، بعنوان نماینده ایران ، گزارشی تحت عنوان "رقابت دریائی و امنیت در آسیای جنوب غربی" ، مطرح کرد که از نظر روشن کردن هدفهای استراتژیک توسعه طلبانه ایران در منطقه بسیار قابل دقت است . وی میگوید :

" ایران در احراز نقش عمده برای تامین امنیت خود مرتباً به پیش رفته است . با احراز حق خود (۱) در جزایر ابو موسی و تنب در مجاورت تنگه هرمز (اشاره ضمنی به اهمیت فوق العاده ایس - جزایر از نظر سوق الجیشی) در حقیقت دولت ایران نشانه ای از

آینده نگری امنیتی خود را بدست میدهد . سال بعد ایـران
 ککهای نظامی خود را به عمان در بیکار علیه براندازی در ظفار
 افزایش داد و محدوده امنیتی خویش را طوری توسعه داد که
 شامل اقیانوس هند هم بشود (تاکید از ماست) . در مورد حـق
 استفاده از تسهیلات دریائی (منظور پایگاههای نظامی است) در
 جزیره موریس مذاکراتی را شروع کرد و کوشش خود را برای ایجاد
 نیروی دریائی اقیانوس پیما آغاز کرد . تاسیس پایگاهی سه سرویسی
 در چاه بهار در ۱۹۸۰ کامل خواهد شد . در اواسط دهه
 ۱۹۸۰ ایران بصورت قدرتی دریائی تجلی خواهد کرد که در
 اقیانوس هند بر آن باید حساب کرد . باتوجه به زمانی که اینکار
 میگیرد ، میتوان به دیپلماسی ایران در اقیانوس هندیسی برد .
 این دیپلماسی بطور اساسی بمنظور حفظ امنیت ایران از طریق
 تعادل یک قدرت فائقه است . نظر ایران در مورد سیستم امنیت
 منطقه ای شامل یک منطقه صلح میشود که در آن نیرومندترین
 عاملان منطقه ای مسئولیت دفاع این منطقه را بر عهده خواهند
 گرفت . (اما این عاملان نیرومند منطقه ای کدامند؟ سطور بعـد
 قضیه را روشن تر میکند) آشکار است که عاملان عهده
 دریائی در اقیانوس هند غربی ، عبارت خواهند بود از : هند ،
 آفریقای جنوبی و ایران (ا) . تمایل ایران به اتخاذ چنین نقشی
 روشن است و شاهنشاه در این مورد فرموده اند : " با ساختن
 نیروی دریائی مدرن ، هدف ما منحصر به رهبری در خلیج فارس
 یا آبهای مجاور ایران نیست . . . زیرا در دنیای امروز ایران مقامی
 دارد که به وظائف ابعادی منطقه ای میبخشد . "

این چنین نقشی را بجز یک نقش امپریالیستی چه میتوان نام نهاد؟
 از سراسر کلمات فوق که مجموعاً بین استراتژی سیاسی - نظامی رژیم
 حاکم ایران در منطقه است بخوبی هدفهای استعماری ، استیلاگرانه

و تجاوزکارانه يك سيستم توسعه طلب كه ' اعمال زور و ارتجاع' راحتی در دستور سياست برون مرزی خود قرار داده است، هويداست. چنين سياست تجاوزگر و توسعه طلبانه ای را ما " امپرياليسم ايران در منطقه " نام نهاديم و اتمام آن شرايط مذکور در فوق (ملاحظات پيشين) محدودش کرديم . بنابراین آيا باز هم در اينجا تناقض و ابهام وجود دارد؟ آيا اعمال يك سياست امپرياليسستی از طرف يك کشور تحت سلطه ' امپرياليسم غير ممکن است؟ بنظر ما نه تنها تناقضی مابين اين دو امر وجود ندارد بلکه اغلب ویژگیهای سياسی اقتصادی ايران درمیان کشورهای زیرسلطه ' منطقه نیز در همین نقش امپرياليسستی اش در منطقه متجلی ميشود . در همین رابطه است که معنا و محتوی اقتصادی چنين سياست تجاوزکارانه و بایگانه اقتصادی امپرياليسم نوظهور ايران شکل ميگيرد .
وقتی در اين گزارش نوشته ميشود :

" دكترين نيکسون کاهش مسئوليتهاي امپراطوري انگليس و عدم تمرکز سيستم بين المللی موجب آن شده است که کشورهای منطقه ای نفوذ بيشتري پيدا کنند . "

ما چه ترديد ديگری بر انتقال بخشی از وظائف امپرياليسستی کشور متروپل به مستعدترين کشورهای زیر سلطه ميتوانيم نشان بدهيم ؟ دكترين نيکسون و ضعف و ناتوانی امپرياليسم انگليس و . . . آيا همگی دلائل کافی و حتی نقشه های طرح شده ' روشنی برای ايفای نقش امپرياليسستی از طرف کشورهای بلافاصله بزرگتر زیر سلطه در مناطق استراتژیک در مقابل نيگارد ؟ و بعد در منطقه ' خليج کدام کشور است که ميتواند اين نقش را نيکوتر از هر کشور ديگری انجام دهد؟ باز هم خود گزارش بيان روشنی دارد . وقتی که ميگويد :

" هيچيك از کشورهای منطقه ' خليج فارس جز ايران نمیتواند طرح يك نيروی دریائی افيانوس پيما داشته باشد ، زیرا همگی از نظر نيروی انسانی دستخوش نارسائيهائی هستند . . . در خليج

فارس نیروی دریائی ایران بی همتاست، زیرا علاوه بر ناوگانسی از هاورگرافت و هلیکوپتر برای مراقبت و حمل و نقل، سه واحد رنده برای نشان دادن عکس العمل سریع وجود دارد که عبارتند از: رنجرهای دریائی، نیروهای مخصوص ویک واحد سواره نظام هوائی، شبکه هائی از پایگاهها در طول ساحل حمایت هوائی کافی را از اسکادرانهای F.4E و F.4G تامین می نمایند. اینها علاوه بر آنکه قادرند هرنوع تهدید داخلی منطقه را برمانند، برای هرنوع برنامه برقراری نظم (یعنی هرنوع دخالت نظا می!) در این منطقه که بر آن موافقت شود توانائی دارند"

مسئله ایفای چنین نقشی از طرف یک کشور هرچند که از طرف یک قدرت عظیم امپریالیستی محول و تائید شود بمعنای آن نیست که این کشور هم چون یک ابزار مکانیکی قادر به ایفا و انجام آن است. این نقش همانطور که خود متکی و مبتنی بر یک محتوی مساعد اقتصادی و سیاسی است (از نقطه نظر امپریالیسم) برآب و متقابلا ارگانهای خاص اقتصادی و سیاسی خود رانیز می آفریند. بعبارت دیگر این امر آنکه بهیچوجه معنای استقلال و جدائی این کشور از حیثه نفوذ و قدرت اقتصادی و سیاسی امپریالیسم نیست و حتی وابستگی موجود را بطوریکه هم اکنون توضیح خواهیم داد، شدیدتر میکند اما در عین حال ملزومات و مقتضیات و ساختمان نظامی، سیاسی و حتی اقتصادی ای را ایجاد مینماید که در هر حال نمیتواند بیک هویت ویژه و خاص امپریالیستی برای رژیم حاکم ایران منجر نشود.

در اینمورد نگاه دیگری بهمین گزارش، هر دو جنبه قضیه را روشنتر

میکند:

"بروز مسئله انرژی و تصمیم ایران به تقبل مسئولیتهای بیشتری (ایفای نقش امپریالیستی در منطقه) موجب آن شده است که منافع مشترک ایران و غرب در مورد مسئله ای (ا) با هم مماس شود"

(البته باید در نظر داشت که نویسنده * گزارش وقتی اقرار میکند منافع ایران و غرب در مورد يك مسئله و فقط يك مسئله و آنهم مسئله * لایسد خیلی کم اهمیتی مثل مسئله * انرژی ، ماس شده ، چه معنای میدهد؟)
 " از نظر آینده ، متوسط المدت این بدان معنی است که ایران از نظر مواد و کمکهای تکنولوژی بطور روز افزونی به غرب متکی است (یعنی نه تنها وابستگی اقتصادی موجود نمی میشود بلکه ایفای چنین نقشی بمراتب این وابستگی را افزایش میدهد)
 نفوذ احتمالی (!) بیشتر غرب که بدنبال چنین ماجرائی پدید میآید (جالب توجه است که نویسنده * گزارش کمی انصاف نشان میدهد و بالاخره قبول میکند که نفوذ سیاسی غرب نیز بدنبال این نفوذ اقتصادی کاملاً بیشتر خواهد شد . این امر مشروط بودن و مجبور بودن معنای این امپریالیسم ، یعنی امپریالیسم ایران را بخوبی آشکار میسازد .) و نیز استفاده های مادی آن که بصورت فروش اسلحه است ، در برابر اتکا * بیشتر آن بر ایران برای تامین امنیت نفت و تفکیک مسئله میسر بودن نفت و قیمت های نفت ، جهان میشود . غرب تا این ساعت این انفکاک سیاسی و اقتصادی را پذیرفته و از توسعه نیروی دریایی ایران حمایت کرده است . "

ما حصل کلام آنکه بورژوازی حاکم ایران ، موقعی ایفای موفقیت آمیز

چنین نقشی را بنفع حفظ امنیت منافع امپریالیسم جهانی و در راس آن امپریالیسم آمریکا تضمین مینماید که اولاً بطور مرتب از حمایت سیاسی و اقتصادی غرب برخوردار شود (حمایت اقتصادی در اینجا دیگر بمعنای پول نیست بلکه وسائل جنگی و تکنولوژی است) ثانیاً با واجه سازه داده شود که همچنان از فرصت طلائی که بالارفتن قیمت نفت برای او موجود آورده است بهره مند شود . در عوض ایران تعهد میدهد که هر نقش نظامی را برای حفظ امنیت منافع امپریالیسم ، حفظ امنیت مناسب نفت و جریان آن به غرب که البته دقیقاً با منافع و اساساً علت وجودی

خود او توجیه می‌شود - همان منافعی که بطور ناگستنی به منافع بزرگترین انحصارهای امپریالیستی وابسته است - بعهده بگسرد . بدنبال قبول چنین نقشی است که اقتصاد ، سیاست و هدفهای نظامی و استراتژیک او همچون حلقه های ناگستنی يك زنجر در ارتباط با يكديگر قرار میگیرند ، یکی دیگری را توجیه میکند و خود از بقیه تانیس بر می پذیرد و مجموعاً او را چون ارگانی امپریالیستی در منطقه از سایر ارگانهای وابسته به امپریالیسم (در این منطقه) میز می‌آزد .

سیستم اقتصادی در يك چنین کشوری چنان تحت سیطره انحصارهای مالی جهانی و نمایندگان داخلی آن قرار میگیرد و چنان شکل متاسی از تولید ، از تلفیق و تفوق سرمایه مالی بر سرمایه صنعتی ارائه میدهد که در يك کشور امپریالیستی ؛ و سیستم سیاسی ، چنان الیگارشلی متمرکز دیکتاتور منشانه ای را منعکس میکند که توافق سیاسی چند انحصار عظیم جهانی در يك کشور عظیم امپریالیستی !

اینکه ما در ایران در کمتر از ۱۵ سال حاکمیت روابط سرمایه داری بر اشکال و روابط دیگر تولیدی ، با چنان شکلی از تمرکز قدرت اقتصادی (چه در دولت که بزرگترین انحصارهای امپریالیستی را نمایندگی میکند و چه بخش خصوصی که باز هم بطور اساسی نمایندگی اقتصادی این انحصارها را بعهده دارد) و تلفیق آن با قدرت مطلقه سیاسی روسرو هستیم که در هیچ رژیم سرمایه داری دیگری حتی در ایالات متحده آمریکا شباهت نداشته است . در واقع همه چیز در دست عده معدودی از بالاترین عناصر طبقه حاکمه ، شاه ، دربار و سرمایه داران وابسته بان که مجموعاً چند انحصار بزرگ امپریالیستی را نمایندگی میکنند ، تقسیم شده است . مطابق آمارهای رسمی موجود (کیهان ۳ دیماه ۵۴) تنها يك بانك - یعنی بانك توسعه صنعتی و معدنی ایران - که سهامداران عده آنرا ، سرمایه داران خارجی (مطابق اطلاعات برخی منابع ۲۰٪) و بزرگترین سرمایه داران وابسته داخلی (خود شاه ، شریف امامی و ۱۰۰

تشکیل میدهند. مستقیماً در بیش از ۷۰۰ واحد صنعتی سرمایه گذاری کرده که تعداد کارگران و کارمندان این واحدها بالغ بر ۱۴۰ هزار نفر میشوند که اگر بنا بر اقرار همین آمارها در قبال هر کارگر این واحدها حداقل ۲ کارگر دیگری را که در واحدها و فعالیتهای جنبی آن مشغول هستند محاسبه کنیم تعداد کل کارگرانی که بطور مستقیم و غیر مستقیم در زیر سلطه سرمایه این بانک است شمار میشوند نزدیک به نیم ملیون نفر میشوند!

این بانک در طی فعالیتهای چند ساله خود قریب ده میلیارد تومان بصورت وام و سرمایه گذاری مستقیم در صنایع و معادن ایران وارد کرده است که البته این ده میلیارد تومان مجموعاً توانسته است ۳۲ میلیارد تومان سرمایه را در حیطه عطلکرد خود قرار داده و کنترل خویش را بر آن اعمال نماید که این واحدها نه تنها واحدهای کوچک و یا متوسطی نیستند بلکه نگاهی به اسامی آنها نشان میدهد که اساساً میتوان تمام بخش خصوصی ایران را که بطور عمده در صنایع ماشین سازی، فولاد، صنایع مصرفی، کشت و صنعت خلاصه میشود، در انحصار و سلطه این بانک دانست.

جدول " شماره ۱ " (در صفحه بعد) که نماینده دخالت و سلطه سرمایه این بانک بر پنج واحد صنعتی است، بخوبی نقش تعیین کننده سرمایه مالی، تفوق این سرمایه بر سرمایه صنعتی و سرعت نرخ انحصاری شدن تولید در دست معدودی از بزرگترین مؤسسات مالی و صنعتی را در اقتصاد ایران نشان میدهد.

مدیر عامل بانک که اخیراً بدلیل خدمات شایان توجه خود، مفتخر بدیافت نشان لیاقت از شاه شد (۹)، در گزارش رسمی خود مخصوصاً به قدرت و نقش انحصارگر سرمایه خود و نفوذ و حاکمیت وسیع آن بر عمده صنایع کشور اشاره کرده میگوید:

" همدنگ با تحولات شگرفی که به رهبری شاهنشاه آریامهر

”جدول شماره ۱“

مایه گذاری و وامهای اعطائی بانک توسعه صنعتی و معدنی
 ایران در پنج واحد صنعتی . (ارقام به ملیون ریال)

نام واحد صنعتی	سرمایه گذاری	وام
ایران ناسیونال	—	۳۲۴۵
کشت و صنعت نیشکر کارون	۸۰۰	۱۶۰۰
ذوب شهریار وابسته به گروه صنعتی شهریار	۲۶۶	۵۵۰
ذوب شوش وابسته به گروه صنعتی شهریار	۲۴۳	۲۵۰
کاربن سلاک ایران	۳۰ / ۶	۲۳۰
جمع	۱۳۳۹ / ۶	۵۸۷۵

”رهبر بزرگ ایران در همه زمینه های اقتصادی - اجتماعی و سیاسی نصیب کشور شده (یعنی افزایش درآمد نفت که مستقیماً به جیب آقایان سرمایه دارها وارد خواهد شد و همینطور فراهم آمدن بهترین شرایط غارت و چپاول ثروت مردم و استثمار وحشیانه آنها زیر سایه سرنیزه دیکتاتوری)، در روابط بانکهای تخصصی و واحدهای صنعتی نیز تحولاتی بسود همکاری مشترک، معاضدت و همگامی پدید آمده است. (سیر به سمت تلفیق هرچه بیشتر سرمایه مالی و سرمایه صنعتی یعنی در واقع بلعیدن همه رشته های صنعت کشور توسط چند سرمایه دار بزرگ در یک یا دو بانک اصلی و مادری).“

نتیجه این تحولات فعالیتهای مشترکی است که بانکهای

تخصصی و واحدهای صنعتی در جهت توسعه آنها انجام میدهند. امروزه دیگر بانکهای تخصصی فقط بعنوان وام دهنده عمل نمیکند، بلکه بصورت يك سرمایه گذار در احداث و ایجاد واحدهای صنعتی پیشرفته و تامین نیازهای بازار داخلی رول اساسی و مؤثر دارند. . . . در حقیقت بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران مهم ترین بانک خصوصی و غیر دولتی است که از یکسو بعنوان یک سرمایه گذار و از سوی دیگر بعنوان یک واحد اعتباری و وام دهنده بزرگ، نهایت کوشش را برای توسعه سریع صنعتی کشور (۱) (و در واقع برای در دست گرفتن همه رشته های تولیدی در دستهای پر حرص و آرز خود) ، مبذول داشته است. نگاهی به نحوه، تاسیس و تکمیل واحدهای بزرگ صنعتی کشور بخوبی روشن میکند که بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران اگر نه بتمام آنها، لااقل به اکثریت آنها وام و کمک مالی داده است. (برانتزها و تاکیدات همه جا از ماستم)

برای آنکه ارتباطات بسیار پیچیده و کاملاً پیوسته ای را که بین بزرگترین سرمایه دارهای ایرانی - از یکطرف و شرکتهای و سرمایه داران خارجی از طرف دیگر وجود دارد نشان بدهیم و برای اینکه این نکته را که تمام رشته های متعدد تولیدی و باحتی خدماتی در ایران از تولید کفش، کاغذ و قند . . . و اتومبیل گرفته تا تولید فولاد و محصولات شیمیائی . . . و حتی موسسات عظیم خدماتی مانند بیمه، همگی در روابط گسترده و پیچیده ای بایکدیگر قرار داشته و کلاً سرخ همه آنها به چند سرمایه دار عمده داخلی و چند کارتل معظم خارجی بند میشود، نشان بدهیم کافی است به ترکیب و هویت سرمایه ۴ شرکت از ۵ شرکت فوق توجه کنیم. جدولهای شماره ۲ و ۳ و ۴، توزیع سهام شرکتهای کشت و صنعت، نیشکر کارون، کاربن بلاک ایران، ذوب شهریاری و شوش را نشان میدهند. (کلیه ارقام از گزارش مدیر عامل بانک نقل شده است - کیهان ۳ دیماه ۶۰)

" جدول شماره ۲ "

توزیع سرمایه در شرکت کشت و صنعت نیشکر کارون
(ارقام به ملیون ریال)

۱۴۰۰	بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران
۲۸۰۰	بانک توسعه کشاورزی (بانکی دولتی است)
۶۰۰	شرکت های قند
۴۰۰	شرکت بیمه ایران
۲۰۰۰	شرکت سرمایه گذاری ملی ایران

" جدول شماره ۳ "

توزیع سرمایه و وام های اعطائی در شرکت کاربن بلاک ایران
(ارقام به ملیون ریال)

وام	سرمایه	سرمایه داران و وام دهندگان
۲۳۰	۳۰ / ۶	بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران
-	۳۰ / ۶	بخش خصوصی
-	۶۱ / ۲	شرکت پتروشیمی ایران
۱۷۵	۳۰ / ۶	شرکت اینترنشنال تاینس کورپوریشن
-	۱۵۳	شرکت کابوت کورپوریشن آمریکا

توزیع سرمایه و وامهای اعطایی در شرکتتهای ذوبشهریار و شوش
(ارقام به ملیون ریال)

شرکت ذوبشوش (سهامی خاص)			شرکت ذوبشهریار (سهامی عام)			بهبامداران و وام دهندگان
سهم	وام دریافتی	سرمایه ثبت شده	سهم	وام دریافتی	سرمایه ثبت شده	
-	-	۶۰۲/۵	-	-	۲۸۵	وامهای اعطایی بانک توسعه صنعتی و معدنی بانک توسعه صنعتی و معدنی ایران گروه صنعتی به-شهر- سایرین
-	۲۵۰	-	-	۵۵۰	-	
%۴۰	-	-	%۲۳/۹	-	-	
%۴۰	-	-	%۴۵/۳	-	-	
%۲۰	-	-	۲۰/۸	-	-	

"جدول شماره ۴"

TerrorSpring

نگاهی به جدول فوق نشان میدهد که مثلاً گروه صنعتی بهشهر که تاکنون بطرز عمده در صنایع مصرفی (روغن نباتی ، منسوجات ، مواد دارویی و بهداشتی) سرمایه گذاری میکرد و بخش عظیمی از بازار مصرف این محصولات را در داخل در دست خود گرفته بود ، اینک چگونه در رشته های ذوب فلز و فولاد سرمایه گذاری کرده و با این بخش از صنایع

متحد شده است، همینطور ورود مستقیم شرکت بیمه ایران و یا شرکت سرمایه گذاری ملی ایران در این نوع سرمایه گذاریها.

این جدول از یکطرف بدیده رونه ادغام یا اتحاد و همبستگی شرکتها و کارخانجات مختلف تولیدی را بطریق تفاوت فاحش نوع تولیدات آنها نشان میدهد و از طرف دیگر بیک روند شتاب آمیز تلفیق و تفوق سرمایه مالی بر سرمایه صنعتی اشاره دارد. نکته قابل توجه دیگری که در این جدول بچشم میخورد نقش یک بانک بعنوان بانک مادر یا شرکت مادر است. این بانک نه تنها با سرمایه گذاری خود در همه یا اغلب رشته های صنایع موجود (۱۰) بخش متناسبی از سود آنها را مستقیماً بخود اختصاص میدهد بلکه با اعتبارات و وامهای خود عملاً سرمایه آنها را بزرگتر خود در آورده و بخش دیگری از ارزش اضافی حاصل شده از استثمار کارگران در همین صنایع را در شکل بهره سرمایه جذب مینماید. مکانیسم خاص نفوذ و حاکمیت بر صنایع و رشته های تولیدی - که درصد متناسبی سرمایه گذاری مستقیم و درصد بیشتری وام - باین صنایع است باعث میشود که اولاً، سهم قابل اهمیتی از سود حاصله را جذب نماید. ثانیاً، کنترل خویش را بر بخشهای دیگر سرمایه اعمال نموده آنها را متناسب با هدفهای همه جانبه تر خود هدایت کند. ثالثاً، در هنگام هرگونه خطر ورشکستگی، بحران و... بانک از سهم سرمایه گذاری مستقیم خود - که معمولاً بسیار کمتر از سهام دیگران و مخصوصاً بسیار کمتر از وامهایی که داده است، میباشد - متضرر شده و بسپولت و فوریت وامهای اعطائی را باز پس ستاند. برای مثال بانک توسعه صنعتی در حالیکه فقط در حدود ۸۰ میلیون تومان بصورت مستقیم و ۱۶۰ میلیون تومان بصورت وام در شرکت سهامی کشت و صنعت نیشکر کسارون سرمایه گذاری میکند اما میتواند با مکانیسم خاص منظمی برای اداره این شرکت سرمایه ای بالغ بر ۲۴۳۰ میلیون تومان یعنی بیش از ده برابر سرمایه مستقیم و وام اعطائی اش و یا بیش از ۳۰ برابر سرمایه مستقیم خود

را کنترل نماید .

" در اینجا توضیح داده شد نظریه اهمیت اجرای این طرح بانك توسعه صنعتی و معدنی ایران در ابتدا ۶۰ درصد سرمایه آن را تعهد کرده تاکنون نیز بالغ بر ۸۰۰ ملیون ریال از این بابت پرداخت کرده است. سرمایه نهائی شرکت ۷ هزار ملیون ریال خواهد بود و بانك قسمتی از سهام خود را بدولست و بخش خصوصی واگذار مینماید به نحویکه جمع سرمایه گذاری بانك از ۸۰۰ ملیون ریال تجاوز خواهد کرد . هزینه کل اجرای طرح در مرحله تکمیل به ۲۸ هزار ملیون ریال میرسد و بانك توسعه صنعتی و معدنی ایران علاوه بر سرمایه ، مبلغ ۱۶۰۰ ملیون ریال برای کمک به اجرای آن بصورت وام تصویب کرده است . بقیه سرمایه شرکت کشت و صنعت نیشکر کارون بقرار زیر است : (بسه جدول شماره یک نگاه کنید) همانطور که ذکر شد بانك توسعه صنعتی و معدنی ، قسمتی از سهام خود را بمیزان ۴۰۰ ملیون ریال به دولت و بخش خصوصی واگذار مینماید تا میزان سرمایه گذاری بانك در ۸۰۰ ملیون ریال ثابت بماند . علاوه بر آن شرکت کشت و صنعت نیشکر کارون جمعاً ۱۷۳۰۰ ملیون ریال وام و اعتبار از منابع مختلف دریافت خواهد کرد . (که البته می بینید چگونه تحت کنترل و اراده بانك خواهد بود) که ۱۶۰۰ ملیون ریال آنرا بانك توسعه صنعتی و معدنی خواهد داد . به این ترتیب جمع کل سرمایه گذاری سهامداران شرکت و وامهای دریافتی شرکت به ۲۴۳۰۰ ملیون ریال بالغ خواهد شد (۱۱) . "

با این تفصیلات اینك اگر به تعریف اقتصادی لنین از مرحله تاریخی امپریالیسم و علائم لحظه های ظهور آن در يك اقتصاد سرمایه ای توجه کنیم (۱۲) ، می بینیم که در عین آنکه هنوز تفاوت بزرگی بین سیستم اجتماعی و اقتصادی ایران با يك کشور رشد یافته امپریالیستی است

(این تفاوتها را قبلاً نشان داده ایم) اما مشابهت های قابل توجهی نیز مخصوصاً از نظر وجود و حاکمیت يك سرمایه داری انحصاری که بسرعت امرتفوق و حاکمیت سرمایه مالی بر سرمایه صنعتی را پیش میبرد بسا مشخصات اقتصادی يك اقتصاد امپریالیستی وجود دارد [هر چند که این سرمایه داری انحصاری خود عمیقاً وابسته به اراده و عملکرد يك سرمایه انحصاری بزرگتر و عظیمتری باشد باز حتی به همین دلیل] که میتواند پایه های اقتصادی این امپریالیسم را توجیه سازد. این همان فصل مشترکی است که پایه های اقتصادی سرمایه داری ایران را بسا مشخصات اقتصادی يك رژیم امپریالیستی به معنای کلاسیک و متعارف آن مربوط میسازد.



ب- مورد دوم نظراتی است که از طرف چند تن از رفقا و مخصوصاً از طرف عناصر و محافل سیاسی خارج از کشور راجع به ماهیت حکومت عراق ابراز میشود. این رفقا معتقدند که حکومت عراق، يك حکومت باگرایش چپ و ماهیتی ضد امپریالیستی (ضد آمریکائی) نیست. (و با به تر بگوئیم نبوده است) و حتی بعضی از این رفقا علاقه دارند که به نحوی حکومت عراق را جزو دست نشاندهگان امپریالیسم انگلیس قلمداد کرده و طبیعتاً تضاد او را با ایران و یا آمریکا از این دریچه مورد توجه قرار دهند. مضمون عمده انتقاد آنها این است که ما چرا در رساله تحلیلی، يك ماهیت خرده بورژوازی چپ برای حکومت عراق قائل شده ایم و چرا آنرا در موضعی مجموعاً ملی و ضد امپریالیستی قرار داده ایم. آنها معتقدند که مواضع دولت بعث عراق در زمینه هائی مانند همکاری با حزب کمونیست عراق، همکاری نزدیک با شوروی، برسمیت شناختن آلمان شرقی، اعدام جاسوسهای اسرائیلی و اخراج جاسوسهای "سیا" و سازمان ضیت ایران، برخی اصلاحات اقتصادی در داخل و . . . را نباید جدی رفت. اینها را باید صرفاً بعنوان رویه کارهای این حزب (حکومت)

و مانورهای گمراه کننده از طرف آن دانست .
بدنبال همین نقطه نظر است که در یکی از همین انتقادات نوشته
میشود :

" آیا واقعا رژیم عراق که بر اساس ایدئولوژی تنگ نظرانه
بان عربیسم و حتی ترهای نژاد پرستانه و شوونیستی . . . است ،
میتواند بغرض ادعای شعاره ، در عمل به راه حل دموکراتیک مسئله
کرد که جدا از منافع خلق کردنیست ، اعتقاد داشته باشد و به
آن عمل نماید؟ آیا آنچه که در سطور بعدی در تحسین نکات
مترقیانه " طرح خود مختاری مارس ۷۰ " رفیق نویسنده ذکر نموده ،
جز بخاطر حل موقتی و ماست مالیزه کردن قضیه ، کرد از طرف عراق
و بخاطر همان منابع نفت کرکوک (مورد اشاره در تحلیل) و مسائل
داخلی دیگر حکومت بوده است؟ "

در جواب این دسته از رفقا باید گفت : بنظر ما آنها انتظارات
مطلق و نادرستی از يك حکومت خرد بورژوازی هر چند هم که چپ
توصیف شود ، دارند . آنها ماهیت ارتجاعی این چپ را فراموش میکنند
و نمی خواهند در نظر بگیرند که بهر حال سرنوشت و سیاست آن " چپی "
که ما در مورد حکومت عراق بکار بردیم چندان تفاوتی با " راست " نخواهد
داشت . این چپ حاوی يك عنصر قوی اپورتونیستی ، يك عنصر قوی و رشد
یابنده بورژوازی است که به مرور و یا در تحت شرایط معینی به اپورتونیسم
راست ، به يك سیستم حتی قهار بورژوازی تبدیل خواهد شد .

همانطور که در سراسر این تحلیل نیز دیده میشود برخورد ما بسا
حکومت عراق نیز بهمین دلیل همواره مشروط به همین اصل بوده است .
منتهی بنظر ما اقدامات ضد امپریالیستی رژیم بعث عراق - هر چند محدود
و مشروط - در عین آنکه دقیقاً در رابطه با منافع طبقاتی این حکومت
و تثبیت و استحکام سیاسی آن صورت گرفته است ، اما به ضرر توده های
زحمتکش عراق نیست . این همان نقطه ایست که منافع طبقات زحمتکش عراق

با منافع خرده بسورروازی حاکم عراق تماس پیدا میکنند و این همان نقطه مثبتی است که به نظر ما این رژیم را از خیل حکومت‌های کاملاً مرتجع و دست‌نشانده منطقه که تنها یک رابطه قهرآمیز با توده‌های تحت ستم خود دارند، جدای سازد. مثلاً در مورد همین مسئله طرح خود مختاری مارس ۱۹۷۰ ماً اولاً در پاورقی شماره ۸ این طرح را در چهارچوب سیاست و ایدئولوژی خرده بوزروائی دانسته و آنرا از دیدگاه مارکسیستی و منافع اساسی خلق‌های زیرسلطه قابل انتقاد دانسته ایم. ثانیاً متقیانه بودن آنرا نسبت به ستم عظیمی که هنوز در اشکال مشخص اعمال شوونیسم بوزروازی حاکم در کشورهای ایران و ترکیه نسبت به خلق کرد این کشورها وجود دارد، قابل قبول دانسته ایم.

و بالاخره اینکه اگر آنطور که رفقای انتقادکننده میخواهند بگویند، حکومت عراق را یک پدیده ایستا و لا یتغیّر بدانیم که از ابتدا خبیث، ضد خلقی، توطئه‌گرو... بوده اما تا بحال با هزاران اغواگری خود را چپ نشان داده و اینک بعد از اعلام این توافق است که دستش رو شده و رازش از پرده بیرون افتاده است، آری در چنین صورتی هیچگاه موفق نخواهیم شد بسیاری از جریانات موجود سیاسی، بسیاری از پدیده‌های راکه مرتباً در مقابل مادرشرف تکوین و فسادند، مورد تحلیل درست‌علی قرار دهیم. اینکه گفته شود رژیم عراق از ابتدا سازشکار و مزدور امپریالیسم بود و اکنون نیز بدون اینکه تخییری کرده باشد با سازش‌اش با رژیم ایران همان ذات اصلی و خبیثت جلی‌اش را بنمایش گذاشته، نه با واقعیات مشخص و موجود تصابق دارد، و نه برخورد درست و دیالکتیکی با حوادث و پدیده‌هاست و نه اینکه طبیعتاً هیچ مسئله‌ای رامی‌تواند حل کند. ماضن اینکه این دسته از رفقا را بمطالعه مجدد و بدون پیشدواری همین تحلیل ارجاع میدهیم، ضمن آنکه از آنها میخواهیم

همواره صحت نظریات و ثنور یهایشان را در جریان عمل و در پروسه تغییر و تحول آتی آن بدیده جستجوکنند . از آنها دعوت میکنیم که اگر فاکتهای مشخص و روشنی راجع به وابستگی حکومت عراق به امپریالیسم انگلستان در دست دارند - و نه نفوذ ساده اقتصادی بازرگانی که طبیعتاً در یک چنین کشورهایی حتماً وجود دارد - برای ما ارسال دارند . ما چنانچه موارد متضادی از آنچه تحلیل ارائه میدهد . برخوردار نمودیم مسلماً نظراتمان را تصحیح خواهیم کرد .



ج - انتقاد دیگری مطرح شده بود تحت این عنوان که اگر رژیم افغانستان تمایل به شوروی است ، چرا آشتی ایران و عراق را به شاه تبریک میگوید و کلاً سیاست شاه را در مورد امنیت خلیج تأیید میکند ؟ چرا در حالیکه تضاد ایران و شوروی بعد اکر میزان خود رسیده است شاه طبق خبر مندرج در کیهان ۲۶ مهرماه یک پروتکل عظیم اقتصادی برای سرمایه گذاری وسیع یک وام ۱۰ ملیون دلاری امضاء میکنند ، (همینطور در بنگلادش شیخ مجیب) آیا شاه اینقدر احمق است یا اینکه شاه کارش شده باج دادن به این و آن صرف نظر از ماهیت واقعی آنها ؟

آنتطور که از مفهوم انتقاد فوق الذکر بر میآید گویا نویسنده آن ، تمایل یک کشور را به شوروی ، مترادف با انقلابی بودن ، سوسیالیستی بودن و ... آن گرفته است . باید برسید مگر نمیشود یک کشور دارای نهاد های بورژوازی و یا حتی فتوالی باشد اما به دلائلی که به منافع و موقعیت طبقه حاکمه در آن کشور و دیگر شرایط منطقه ای و جهانی بر میگردد به شوروی و مناسبات نزدیکتر با آن تمایل داشته باشد ؟ آیا به نظر این رفیق رژیم فعلی شوروی اصالت سنج

انقلابی بودن یا نبودن متحدین و یا مخالفین آنست؟^۱
 نانیاً اگر تعایل به شوروی باید موجب میشد حکومت افغانستان
 یا بنگلادش (حکومت قدیم شیخ مجیب) بنا به حفظ منافع شوروی که
 در این رابطه به خطر افتاده بود، به رژیم ایران تبریک نگوید چرا
 خود شوروی اینکار را کرد؟ چرا رادیو مسکو و مطبوعات شوروی از آشتی
 ایران و عراق ابراز خوشوقتی کردند؟ (البته این موضوع که از یک اجبار
 دیپلماتیک و رعایت آداب معموله سیاسی ناشی میشد، در متن تحلیل
 تشریح شده است.) و بعد اگر امضاء یک پروتکل اقتصادی با افغانستان
 و دادن یک وام ۱۰ میلیون دلاری از طرف شاه ناقض تمام سیاستهای
 امپریالیستی ایران است (در حالیکه عملاً برعکس آنست) پس این سؤال
 بطریق اولی پرسیدنی تر خواهد بود که طرح چند میلیارد دلاری گاز
 با اتحاد شوروی - گسترش روابط بازرگانی با این کشور تا حد اولین وارد
 کننده کالا از ایران و حتی خرید سلاحهای سبک از شوروی و ... لابد
 در حد خودکشی شاه و رژیم خائن او و متقابلاً حماقت و بلاهت رژیم
 شوروی است؟!

البته تا آنجا که ما اطلاع داریم، رژیم افغانستان سیاست شاه
 را در خلیج تأیید نکرده است آنچه که علی القاعده میتواند باشد
 و تا آنجا که حافظه و اطلاعات شفاهی ما گواهی میدهد مسئله فقط
 بر سر تأیید لزوم حفظ صلح و امنیت منطقه از طرف داودخان در سفسر
 بهار امسال او به ایران بود که این بهیچوجه در زبان دیپلماتیسی
 بمعنای تأیید سیاست شاه در خلیج نیست بلکه این تأیید را نه تنها
 داود خان با کمال میل قبول میکند بلکه خود رژیم شوروی نیز بارها خواستار
 صلح و امنیت منطقه (البته هر یک از دو طرف به تعبیر خاص خود) شده
 است (متن اصلی نطق داودخان در دسترس نبود).

بدین ترتیب روشن میشود که وجود یک تضاد بمعنای نفی هر رابطه
 دیگر و وجود یک رابطه بمعنای نفی هرگونه تضاد نیست - پدید

روابط خارجی ایران با کشورهای گوناگون منطقه ، از جمله کشورهای آسی از قبیل هند ، افغانستان و بنگلادش (محیب) از نقطه نظرهای مشخص و همه جانبه تری - که البته دقیقاً و بازهم منطبق بر اصلترین منافع بورژوازی حاکم ایران است - مایه میگیرد که مسلماً نمیتواند فقط روابط نزدیکی این کشورها به بلوک شوروی را معیار نزدیکی یا دوری خود از این کشورها قرار دهد .

ما این بحث را فعلاً همین جا خاتمه میدهیم چراکه وارد شدن در چگونگی این روابط و ماهیت این نقطه نظرها به تفصیلی خواهد انجامید که از عهده این رساله خارج است .



د - یکی از رفا تذکر بجا و شایسته ای داده بود در مورد تاریخ حکومت عارف اول و دوم و اشتباهی که درین مورد در چاپ اول و دوم این رساله رخ داده بود . ماضن تصحیح این اشتباه با استفاده از متن فرستاده شده توسط این رفیق توضیحات بیشتری راجع به دوران حکومت دوعارف ، در یادداشت شماره ۴ آخر کتاب، داده ایم .

" آذرماه ۴۵ "

پاورقیها

۱ - هدفهای این پیمان در فصل آخر و تحت عنوان " آینده منطقه از دیدگاه امپریالیسم " و همینطور در بخش دیگری تحت عنوان " عراق وصله ناجوری بر دامن ارتجاع منطقه " مورد بحث قرار گرفته اند . البته رژیم حاکم عراق هنوز بوضوح تمام موافقت خودش را با این پیمان اعلام نکرده است ، مخصوصاً که فشار مخالفت آمیز شوروی هنوز در پشت سر آن وجود دارد . اما رسیدن به چنین توافق بزرگی با توجه به روند روبه رشد سازشهای اخیر حکومت عراق و امتیازات متقابل که از نظر موقعیت و نفوذ عالیتر در منطقه به کمک ایران پیدا خواهد کرد ، چندان بعید نیست . این امتیاز مخصوصاً میتواند در زمینه " فشار به کویت برای واگذاری جزایر " " ربه " و " بوبیان " به عراق باشد . چرا که در صورت وجود چنین سازشی بین دو کشور و اطمینان ایران از قطع نفوذ شوروی ، برای ایران چندان فرقی نمیکند که این جزایر در اختیار کویت باشد یا عراق . در چنین صورتی چنانچه آمریکا تا آنموقع نتوانسته باشد با شوروی بر سر مسئله منافع متضادشان در خلیج به سازش برسد (آمریکا اینطور وانمود میکند که برخی نقاط جهان از جمله خاورمیانه و مخصوصاً منطقه خلیج جز " مناطق نفوذ سنتی او شمرده میشوند و بنابراین در جریان تشنج زدائی لزومی به معامله خاص بر سر این منطقه نیست . در حالیکه شوروی معتقد است که سیاست تشنج زدائی موقعی میتواند ادامه پیدا کند که نفوذ متناسب او در این منطقه برسمیت شناخته شود) و مثلاً امتیازاتی در آفریقا یا . . . به شوروی بدهد . باید اولاً ، منتظر برخورد

شدیدی بین جناحهای مختلف در حکومت عراق باشیم . (مخصوصاً
دو جناح بعثت و کمونیستها) نانیاً ، موضع مبارزه جویانسه ،
شوروی علیه آمریکا و نتیجتاً علیه کشورهای دست نشانده او در
منطقه - ایران ، عربستان و . . . - بسرعت تشدید خواهد
شد .

۲- این بیان البته مبتنی بر تبلیغات امپریالیستی رژیم و محافل
بورژوازی جهان نیست ، نتیجه ایست که مشاهدات عینی خود ما
و اخبار مستقیم واصله از اوضاع انقلاب ، بر آن دلالت دارند .
در واقع انقلاب ظفار اکنون در مقابل یکی از بحرانیترین مواضع
خود قرار گرفته است . این بحران بر خلاف نظر پاره ای از محافل
سیاسی ، نه ناشی از هجوم و تجاوز آشکار نیروهای نظامی
ایران و یا انگلیس و توطئه های گوناگون رژیمهای ارتجاعی منطقه
علیه این انقلاب (کاری که در مورد هر انقلاب و مبارزه ضد
امپریالیستی همیشه محتمل و حتی موجودست) ، بلکه اساساً
ناشی از نارسائیهاییست که در امر رهبری سیاسی - استراتژیک
انقلاب وجود دارد . تعویض امپریالیستی حکومت فرتوت سعیدبن
تیمور ، جانشینی قابوس و بهمهراه آن ، تجدید سازمان حکومت
پوسیده و مزدور عمان در همه ، زمینه ها که با اتکا به تجارب
امپریالیسم جهانی صورت گرفت ، مسائل جدیدی را در مقابل انقلاب
مطرح ساخت که پاسخ به آن اساسیترین وظیفه رهبری سیاسی
- استراتژیک انقلاب بود .

انقلاب از آن پس دیگر در برابر سیستم فرتوت و عمیره ای -
که حتی پشتیبانی و حمایت وسیع امپریالیسم انگلیس هم از این رژیم
پوسیده و مزدور نمیتوانست مانعی جدی در مقابل پیشروی انقلاب
بگذارد - قرار نداشت ، بلکه با سیستم "نوسازی شده" ای مواجه
بود که تمام تاب و توانش را از قدرتهای امپریالیستی و تجارب جهانی

"آرام سازی" و سرکوب آنها در زمینه های اقتصادی و سیاسی و نظامی گرفته بود. عدم پاسخگویی به ضروریاتی که شرایط جدید برای مقابله با قدرت پیچیده امپریالیستی دشمن مطرح کرده بود (ضرورت تغییر و ارتقاء استراتژی و تاکتیک مبارزه و ایجاد زمینه های سیاسی و اقتصادی - که البته از مدتها قبل باید به آن اهتمام میشد -) ، از مهم ترین ضعفهای بود که بنوبه خود سرسلسله شکست ها و ضعفهای جدیدی شد که امروز ارتش ضد انقلاب (نیروهای دست نشانده سلطان عمان به پشتیبانی عمده نیروهای انگلیسی و ایرانی) تنها به اعتبار همین ضعفها - که عمدتاً در بسیج سیاسی و سازمانی توده های مردم ظاهر میشود - میتواند ضربات کاری و هلاکت بار خود را وارد سازد. بدین قرار بحران نظامی موجود نیز در اصل خود معلول و نتیجه بلافصل یک بحران سیاسی ناشی از همین نارسائیه ها و ضعفهاست.

۳ - مسلماً تأکید روی این جنبه های خاص "بمعنای نفی یا انکار حاکم بودن عام ترین قوانین حاکم بر یک سیستم سرمایه داری ، قوانین حاکم بر یک سیستم تولید کالائی هر چند تحت سلطه امپریالیسم بوده و سیاست این تولید بر حسب نیازهای مختلف اقتصادی - سیاسی - نظامی او تعیین شود ، نیست. سرمایه داری ایران بهمان درجه و حتی بدلیل همین ویژگی های وابسته بودنش بدرجاتی شدیدتر دارای همان تضاد های درونی ذاتی اسنت که یک سیستم متعارف سرمایه داری داراست. این فقره را ما در یکی دیگر از رسالات منتشره سازمان "مقدمه ای بر اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان" مورد بحث قرار داده ایم.

۴ - برای درک بهتر این موضوع یعنی وابستگی شدید اقتصادی و لاجرم سیاسی بورژوازی حاکم ایران و نتیجتاً درک عمیق تر بروسه تحولات این بورژوازی و عدم انطباق آن با اشکال کلاسیک تکامل

سرمایه داری یعنی تفاوت مابین دو مفهوم که ما از امپریالیسم یکی بعنوان بالاترین مرحله سرمایه داری و دیگری امپریالیستی که به بورژوازی حاکم ایران اطلاق میکنیم، داریم، کافیست به مسئله نفت و اثرات تعیین کننده آن در توسعه اقتصاد بورژوازی ایران توجه بیشتری بکنیم. ۸۶٪ از کل درآمدهای دولت در سال ۵۳، و بیش از ۶۰٪ بودجه کل کشور در سال ۵۴، از طریق درآمدهای نفتی تامین شده است. کل تولید ناخالص ملی ایران در سال ۲۴ رقی در حدود ۴ میلیارد دلار برآورد میشود که از این میزان بیش از ۵۵٪ آنرا قیمت فروش نفت تشکیل میدهد!

بدین ترتیب شما میتوانید با یک تعبیر کمی و بایک تشبیه عددی، درجه استقلال بورژوازی ایران و حرکت طبیعی آنرا اندازه بگیرید. یعنی در واقع بورژوازی ایران، همانقدر استقلال دارد و همانقدر از جریان طبیعی رشد و تکامل تبعیت میکند که آنچه را که از حذف نقش نفت و سرمایه گذاری های امپریالیستی کشورهای خارجی در ایجاد استحکام و شکل گیری بورژوازی باقی میماند، بعنوان بورژوازی واقعی و اصیل ایران مورد محاسبه قرار دهیم. روشن است که چیز زیادی باقی نمیماند.

کیفیت تولید سرمایه داری در ایران (نوع تولید هدف و سیاست تولید) نیز بخوبی نشان میدهد که درآمد نفت و سپس سرمایه گذاریهای خارجی چه نقش تعیین کننده ای در حرکت و ایجاد این سیستم و چگونگی آن (تامین نیازهای اقتصادی قطب مسلط) داشته است.

۵- برای ملاحظه این تعریف به پاورقی شماره ۱۲ صفحه ۸۶ همین مقدمه و یا کلاً به کتاب "امپریالیسم بنابه غالبترین مرحله سرمایه داری" اثر لنین مراجعه کنید. ضمناً نقل قولهای مختلف ما از لنین در این مقدمه همگی از همین رساله نقل

شده اند .

۶ - راجع به آن پایه های اقتصادی که چنین معنای سیاسی از امپریالیسم را در مورد رژیم ایران موجه میسازد بعداً (در ملاحظه ۳) اشاراتی خواهیم کرد .

۷ - حمله لنین به این نوع مقایسه نادرست تحت عنوان " پوچترین مبتذلات . . ." از این جهت اهمیت داشت که این نوع نظرات با چنین قیاسات مع الفارق میخواستند بر خصوصیات متفاوت اقتصادی مرحله امپریالیسم از مرحله سرمایه داری برده افکنده و امپریالیسم را صرفاً بصورت يك " سیاست" و نه بعنوان يك مرحله نهائی تكامل سرمایه داری ، مرحله ای که بقول لنین آستان انقلاب سوسیالیستی را عرضه میکند ، معرفی کنند .

۸ - ی . و . تارلس : ناپلئون - ترجمه محمد قاضی .

۹ - نشان لیاقتی که شاه به مدیر عامل این بانک و چند تن از مدیران و صاحبان کارخانجات مورد بازدیدش در اهواز (همان کارخانجات فوق الذکر) داد بیش از آنکه نشانی از لیاقت این مزدوران راحتی برای اربابانشان ثابت نماید ، نشانی از آن هزاران رشته بیوندی بود که بخش خصوصی ایران را بسطه شدیدترین شکل ممکنه به الیگارشی خانوادگی حاکم بر ایران بیوند میزند . این " نشان" بیش از هر چیز نشان داد که چگونه حیات و سرنوشت خصوصیتترین بخش اقتصادی ایران نیز تحت سلطه بخش عمومی و همگی آنها زیر فرمان این الیگارشی قرار دارد .

۱۰ - توجه داشته باشید که جد اول ، سرمایه گذاری و وام دهی این بانک راتنها در مورد ۴ یا ۵ موسسه تولیدی نشان میدهد . از همینجا بخوبی میتوان قیاس کرد که سرمایه گذاری در ۶۹۵ طرح تولیدی و صنعتی دیگر - بنابه اعتراف خود مدیر عامل

بانک - چه رشته های متعدد و غیر قابل شمارش دیگری
از تولید را در انحصار و کنترل او در آورده است .

۱۱ - نقل از گزارش مدیر عامل بانک - کیهان ۳ دیماه - برانتزها
و تاکیدها همه جا از ماست .

۱۲ - لنین خصوصیات عمده ظهور تاریخی امپریالیسم را چنین خلاصه
میکنند :

" بنابراین با در نظر گرفتن اهمیت شروط و نسبی تمام تعریفهای
کلی که هرگز نمیتواند روابط همه جانبه * یک پدیده را در تمام
سیر تکامل آن در بر گیرد ، باید برای امپریالیسم آنچنان تعریفی
نمود که متضمن خصوصیت زیرین باشد .

(۱) - تمرکز تولید و سرمایه که به آنچنان مرحله عالی تکامل
رسیده که انحصارهایی را که در زندگی اقتصادی نقش قاطعی
بازی میکنند بوجود آورده است .

(۲) - درهم آمیختن سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد
الیگارشلی مالی بر اساس این سرمایه مالتی .

(۳) - صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیت بسیار
جدی کسب مینماید .

(۴) - اتحادیه های انحصاری بین المللی سرمایه دارانیکه
جهان را تقسیم نموده اند پدید میآید .

(۵) - تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه داری
بپایان میرسد . امپریالیسم آن مرحله از تکامل سرمایه داری است
که در آن انحصارها و سرمایه مالی سیادت بدست آورده ، صدور
سرمایه اهمیت فوق العاده ای کسب نموده و تقسیم جهان از طرف
تراستهای بین المللی آغاز گردیده و تقسیم تمام اراضی جهان
از طرف بزرگترین کشورهای سرمایه داری بپایان رسیده است ."



مقدمه چاپ اول

تکثیر و انتشار خارج سازمانی " ظهور امپریالیسم ایران و تحلیلی بر روابط ایران و عراق " ، ادامه سیاست جدیدی است که سازمان ما در یکسال اخیر در مورد انتشار عمومی و وسیعتر برخی اسناد و تحلیلهائی که تاکنون صرفاً در داخل تشکیلات قابل نشر بود ، اتخاذ کرده است . این سیاست عبارت از پاسخ به آن ضرورتی است که تحلیلی و جمعبندی اساسیترین مسائل سیاسی مربوط به ایران و انتقال آن به سطح جنبش انقلابی را در مقابل ما و سایر سازمانهای انقلابی قرار میدهد . ما بسهم خود تاکنون سعی کرده ایم راجع به مهمترین این مسائل - مسائلی که مستقیماً به جنبش انقلابی خلق ما ، با اقتصاد و سیاستهای داخلی و خارجی رژیم حاکم و روابطش با امپریالیستها و ... خلاصه راجع بمسائل مهمی که بحیات سیاسی ، اقتصادی ، اجتماعی مردم ما مربوط میشود - مواضع روشن و مشخصی که در عین حال بتواند نقش توضیحی و آموزشی مناسبی در سطح نیروهای مترقی و انقلابی ایفا نماید ، اتخاذ نمائیم .

با این توضیح ، صرفنظر از مسائل عمده ای که به تناسب حوادث و وقایع سیاسی روز و یا به تبعیت از خط مشی عملیاتی ما در اعلامیه های توضیحی سیاسی - نظامی سازمان مورد بحث واقع شده اند ، تاکنون سه جزوه " دیگر که هر کدام به موضوعات مستقلاً پرداخته اند ، تحت عنوان " سازماندهی و تاکتیکها " ، سلسله مقالات " احتضار امپراطوری دلار ، تحلیلی بر علل و نتایج بحران انرژی ، جنگ اکتبر و تحریم نفتی اعراب " و بالاخره مقدمه ای بر چاپ دوم " انقلاب پرولتری و رویزونیسم خروشچیفی " از انتشارات حزب کمونیست

چین ، در سطح عموم منتشر شده است .

انتشار جزوه اخیر " ظهور امپریالیسم ایران و تحلیلی بر روابط ایران و عراق " ، همانطور که در مقدمه نویسنده آن توضیح داده شده است ، کوششی است برای باز کردن کلاف سردرگم و بهم پیچیده مسائل منطقه ، از طریق باز کردن حلقه اصلی آن ، یعنی از طریق تحلیل " روابط ایران و عراق " . نوشتن این تحلیل در خرداد ماه ۴۵ پایان گرفته و در همان موقع در سطح داخلی سازمان منتشر شد . اکنون بعد از سه ماه ، در حالیکه تصمیم به انتشار خارجی آن گرفته شده ، بسیاری از پیش‌بینیهای نویسنده در مورد آینده منطقه بعد از موافقتنامه " ایران و عراق " صورت تحقق و وقوع بخود گرفته است . روشن شده است که سازش ایران و عراق چه منافع بزرگی برای ارتجاع منطقه بیار میآورد و چگونه اتحادیسه ضد انقلابی جدیدی از کشورهای گوناگون منطقه را زیر پرچم ارتجاع ایران - که روزگاری خواب و خیالی بیش نبود - به مرزهای امکان نزدیک ساخته است . همینطور حوادث اخیر بنگلادش و بحرین نشان داد که امپریالیسم در مقابل اوضاع حساس منطقه به پیچوجه ساکت ننشسته و یک دم از توطئه گری علیه نیروهای مترقی و انقلابی منطقه دست برنمیدارد .

گذشت این زمان هر چند کوتاه ، بخوبی نشان داد که پیشبینی گرایش به راست حکومت عراق کاملاً تحقق پیدا کرده است . هم اکنون رژیم عراق از یکطرف حمایت فعال خودش را از انقلابیون عمان برداشته و یمن جنوبی را برای سازش در منطقه زیر فشار گذارده است ، و از طرف دیگر روز به روز از شوروی فاصله میگیرد . چنانچه این روند ادامه یابد ، بزودی باید منتظر شکاف وسیع و حتی برخورد متقابل بین کمونیستهای عراقی و بعثیها باشیم .

مصاحبه اخیر سردبیر روزنامه " السیاسه " جاپ کویت با شاه و سئوالاتی که در مورد یک موافقتنامه سری بین ایران و عراق مطرح

نمود ، تأیید دیگری بود بر موضع هراسان ، تردید آمیز و توأم باصبر و انتظاری که در تحلیل " موافقتنامه ایران و عراق " از موضع کویست ارائه داده شده است .

بهر حال ، اکنون بدون آنکه فرصت دیگری برای جمع‌بندی تحولات این سه ماه و الحاق آن باین تحلیل مانده باشد ، به چاپ می‌سازیم .

نکته دیگری که توضیح آن لازمست ، عدم رعایت توصیه ایست که نویسنده در مورد انتشار خارجی این جزوه بعمل آورده است . همانطور که در مقدمه تحلیل خواهید دید ، نویسنده به سازمان پیشنهاد میکند که بعلمت هدفهای آموزشی درون تشکیلاتی که در عین حال در نگرش این مقالات مورد نظر نویسنده بوده ، برخی مسائل به تفصیل ، و توضیحی مورد بحث قرار گرفته اند که شاید طرح آنها بدینصورت در یک نوشته عمومی برای انتشار خارجی ، چندان ضرورتی پیدا نکند و حتی ممکن است به فهم آسان و روشن اصل مسئله از طرف خوانندگان که آشنائی به کار تشکیلاتی و یا امکان کار جمعی ندارند ، لطمه وارد سازد . ما در عین اینکه این توصیه را اصولاً موجه میدانیم و معتقدیم که تنظیم دوباره مقالات این تحلیل بنحوی که هدفهای مربوطه به انتشار خارجی ما را بر آورده سازد ، بسیار مطلوب تر است ، ولی متأسفانه شرایط موجود اختصاص چنین وقتی را امکانپذیر نمیسازد . به همین دلیل ما به انتشار بی کم و کاست همان نسخه ای که در ابتدا در داخل سازمان توزیع گردید ، اکتفا میکنیم . *

((سازمان مجاهدین خلق ایران))

شهریور ماه ۵۰

* در چاپ دوم تغییراتی داده شده است .

مقدمه

الف - جهان امروز بشکل غیر قابل باوری در حال تغییر است ، یک سیاستمدار انقلابی میگوید : " چه جنگ موجب انقلاب شود و چه انقلاب مانع جنگ ، بهر حال جهان وارد یکی از بزرگترین دورانهای تحولی خویش شده است . " میهن ما و منطقه حساس و متلاطم خلیسج و اقیانوس هند ، اینک در قلب این تحولات قرار دارند . نیروهای ازبند رسته میلیونها خلق ستم دیده ، منطبقه ، حاکمیت خونین نیروهای مزدور و ارتجاعی ، افزایش رقابت و کشمکش ابر قدرتها و منابع عظیم ثروت های زیر زمینی (نفت و ...) و موقعیت حساس سیاسی در این منطقه ، آنها بکانون تضاد های در حال انفجار تبدیل کرده است .

در چنین شرایطی ، ما وظیفه داریم که نسبت به تحولات جاری منطقه و تغییرات در موازنه نیروها ، نسبت به ماهیت نیروهای دوست و دشمن و همینطور نسبت به ارتباطات پیچیده ای که هم اکنون بین امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم ایران در سطح منطقه از یک طرف ، و از طرف دیگر روابطی که بین این جناح با رژیمهای مترقی خرده بورژوازی حاکم عرب و شوروی بوجود آمده است ، دید روشنی داشته باشیم .

این مسائل هفتگی مسائلی هستند که چه از نظر ارتباطات بسیار نزدیکی که با اوضاع داخلی ایران (وضعیت سیاسی - اقتصادی - سرمایه داری حاکم ، موقعیت نیروهای انقلابی داخل و ...) دارند و هر چه از نظر سرنوشت مشترکی که باین ترتیب هر روز بیش از پیش - نیروهای انقلابی منطقه را بهم نزدیک میسازد ، برای ما حائز کمال اهمیت اند . از این نظر ، ما میباید مواضع بسیار درستی نسبت به آنها داشته باشیم ، با کمال هوشیاری سیر تحولات آنها دنبال نمائیم و آگاهانه بر آنها تاثیر بگذاریم .

نوشته حاضر نیز بر اساس درك چنین ضرورت‌هایی - صرف‌نظر از لزوم روشن کردن ابهامات و تاریکی‌های مربوط به علل و نتایج روابط ایران و عراق بمثابة يك مسئله کلاسیک سیاسی - هدف خویش را تعیین کرده است. بررسی سلسله عواملی که به گسترش نقش امپریالیستی ایران در منطقه منجر میشود، علل و نتایج تغییر استراتژی امپریالیسم بعد از شکست در هند و چین و تحولات در غرب آسیا و اثرات متقابل این سیاست جدید در تغییر چهره منطقه، سمت‌گیری جدید نیروهای انقلابی و مبارز خلق‌های تحت‌ستم منطقه علیه امپریالیسم نو ظهور ایران و تأثیراتی که این سیاستها از اوضاع داخلی ایران و امپریالیسم آمریکا پذیرفته و اثراتی که خود بطور متقابل بر اوضاع داخلی ایران و منطقه ... میگذارد و ...، از اهم انگیزه‌های بوده است که پرداختن به چنین تحلیلی را موجب شده‌اند.

البته این مسائل در عین وابستگی بسیار نزدیک بیکدیگر، میتوانند بطور مستقل مورد بررسی قرار بگیرند، اما انتخاب موضوع "روابط ایران و عراق" از طرف نویسنده برای تحلیل این مسائل و در نظر گرفتن آنها در کادر این موضوع، دارای دلائل مشخصی بود. اولین دلیل، تاثیر تعیین‌کننده‌ای بود که روابط ایران و عراق میتواندست در اوضاع منطقه داشته باشد. توافق ایران و عراق این تاثیر را بنفع تسلط نیروهای ارتجاعی منطقه و در رأس آن تسلط رژیم ایران بر منطقه باقی‌گذارد. در واقع این توافق شرط لازم بسیار مهمی بود که اگر صورت نمیگرفت، شاید چهره منطقه دچار تغییرات دیگری میگردد (جنگ و ...). که مسلماً به نفع امپریالیسم نبود. به همین جهت، آشنائی به علل و عوامل اختلاف و آنچه که موجبات رفع و حل آنها را فراهم آورد و همچنین بررسی پایه‌های اصلی توافق و همکاری و قدرت منطقه‌ای و ... میتواند در شناخت و تحلیل اوضاع کلی منطقه و مسائلی که در فوق بآنها اشاره شد، نقش بسزایی

داشته باشد .

دومین دلیل ، ویژگی تضاد دولت عراق و دولت ایران نسبت به سایر تضاد های منطقه ای بود . این تضاد ، بدلیل خصوصیت ویژه خود ، می توانست تقریباً تمام و یا اغلب تضاد های منطقه ای را در خود منعکس سازد و از این نظر آینه تمام نمای منطقه بود .

بدین جهات ، انتخاب چنین موضوعی - روابط ایران و عراق - بعنوان مدخل ورود به مسائل منطقه و باز کردن کلاف پیچیده این روابط ، بعنوان مفتاح درک ماهیت تضاد های منطقه ، بسیار طبیعی و موجه خواهد بود . بدین دلایل ، هدف این تحلیل تنها بررسی یک قضیه ساده سیاسی نیست ، بلکه میخواهد زمینه مناسبی از درک اوضاع منطقه ای فراهم آورد که در نهایت در تعیین و انتخاب سمت گیریهای بنیید استراتژیک در این مرحله - بر اساس شرایط متحول داخلی و منطقه ای (منطبق بر استراتژی کلی مبارزه مسلحانه) - بنحو مؤثری بکار آید .

انتخاب چنین هدفی برای این بررسی ، در عین حال مسئولیت بزرگتری را از نظر برخورد وسیع و انتقادی با این مسائل در مقابل رفقها قرار میدهد . چراکه این نظرات و انتقادات میتواند تأثیرات مستقیمی در شناخت عمیقتر و دقیق تر مسائل منطقه ای و تعیین مواضع صحیح تر نسبت بانها از طرف سازمان داشته باشد .

ب- نوشته حاضر با آنکه بطور خاص بر هدفهای فوق الذکر ، در چهارچوب تحلیل روابط ایران و عراق و نتایج آن در منطقه خلیج و . . . تکیه دارد ، اما هدفهای آموزشی مشخصی را هم بطور عام دنبال میکند . از این نظر ، در برخی از قسمتهای متن یا برخی از پاروئقیها ، معالجه به تفصیلی بحث شده که اگر تنها تحلیل روابط ایران و عراق مورد نظر بود ، مسلماً به آنها پرداخته نمیشد .

در چنین صورتی منلاً قسمت مربوط به اهمیت و حساسیت روزافزون منطقه که حاوی بررسی مختصری از اوضاع يك يك کشورهای منطقه است، میتواندست حذف شده و بجای آن فقط بذکر نتایج مورد نظر در چند سطر، اکتفا گردد. و همین طور باورقی مربوط به موضع امبرالیسم در قبال کشورهای کمونیست یا غیر کمونیست... اما از آنجائی که یکی از هدفهای این تحلیل کمک به پیشبرد آموزش سیاسی در درون سازمان و ایجاد زمینه های مناسبتر برای تحلیلهای مشخص و مخصوصاً زنده از اوضاع مشخص ایران در داخل تشکیلات میباشد، نویسنده در گسترش دامنه بحث - در مواقعی که بنحو نسبتاً لازمی با موضوع اساسی مسود تحلیل در ارتباط قرار میگرفت - تردیدی بخرج نداد. بهر حال، این شیوه برخورد با قضایای سیاسی مسلماً اگر چنین هدفهای درون تشکیلاتی در آن مورد نظر نباشد، اولاً نمیتواند الگوی تحلیل سایر مسائل سیاسی روز قرار گیرد و از این نظر نباید رفتار در موارد مشابه دچار مطلق بینی در تحلیل مسائل سیاسی نماید، ثانیاً انتشار خارج سازمانی آن را دچار اشکالات کم و بیش مهمی میسازد. چرا که برای خواننده ناآشنا و غیر حرفه ای - مخصوصاً که از شرایط کار جمعی و هدایت شده سازمانی بی بهره باشد - ممکنست محور قضیه و هسته تحلیل را تحت الشعاع بحثهای جانبی و نقطه نظرات غیر محوری قرار دهد. بدینجهت نویسنده توصیه میکند چنانچه سازمان تصمیم به انتشار عمومی این تحلیل گرفت، قسمتهای مربوط به تاریخچه، مربوط به اوضاع و حساسیت منطبقه و برخی باورقیهای مفصل را حذف و یا خلاصه نموده و محور بحث را که عمدتاً از بررسی روابط دو کشور در طی سالهای اخیر و تحلیل شرایط داخلی هر یک از دو کشور آغاز میشود، مورد توجه اساسی قرار دهد.

ج - نوشتن این تحلیل، زمینه مناسبی شد برای ابراز یکی از نقائصی که در کار آموزشی رفقای سازمان وجود دارد. این نقیصه عبارتست از بی احتیائی بعضی از رفقا به مطالعه برخی از رشته های علوم اجتماعی

یا انسانی ، که در راس اینها تاریخ و جغرافیا میباشد که تقریباً مورد بی اعتنائی رفقا قرار داشته است .

بسیاری از رفقای ما هستند که با آنکه مطالعات سنگین سیاسی - استراتژیک دارند ، اما تقریباً چیزی از تاریخ و حتی تاریخ کشور خودمان و بیشتر از آن چیز بسیار بیشتری از جغرافیا و بازم جغرافیای کشور خودمان نمیدانند . درست است که آموزش تاریخ و جغرافیای (مانند سایر علوم) در دبیرستانها و مدارس جامعه مان ، حتی نسه بر پایه تفکر و ایدئولوژی بورژوائی ، بلکه هنوز بر پایه تفکر فئودالی قرار دارد و درست است که بسیاری از ما بهمین جهت دلزدگیهای تاریخی ! ریشه داری از این نوع مطالعات داشته ایم اما این موجب نمیشود که اکنون ، در شرایطی که رفقا به اسلوب تفکر دیالکتیک ماتریالیستی و جهان بینی علمی مسلح هستند ، توجهی باین شاخه های مهم از معرفت بشری که ارتباطات مهمی با درك اساسیترین مسائل سیاسی روز - چه در داخل جامعه خودمان و چه در کشورهای دیگر - دارد ، نداشته باشند . تاریخ و جغرافیا علوم هستند که پایه های عینی لازم را یکی در گذشته و دیگری در حال ، یعنی یکی در بعض روابط بین نیروهای تولید و مناسبات تولید و جریان مبارزه طبقاتی در گذشته ، و دیگری کیفیت روابط انسانها با محیط زیست و شرایط اقلیمی آب و هوا ، منابع و ثروتهای زیرزمینی و تاثیرات متقابل بین اینها را در شرایط کنونی ، برای درك و تحلیل شرایط اجتماعی - اقتصادی - سیاسی جوامع ، و تعیین مسیر آینده تحولات درونی آتیه را فراهم میآورند .

از این نظر دانستن موقعیت جغرافیائی ایران ، مثلاً دانستن عرض تنگه هرمز و موقعیت جغرافیائی آن در خلیج ، شاید همان اندازه اهمیت داشته باشد و همان اندازه به تحلیل عینی و زیربنائی قضیه کمک کند که دانستن مقدار حمل روزانه بیش از ۲۳ میلیون بشکله

نفت از این تنگه .

نتیجه آنکه تحلیل علمی و زیربنایی کردن از وقایع و پدیده های اجتماعی ، تنها نباید به تحلیل شرایط مشخص اقتصادی - غیرغرم تعیین کننده بودنشان - محدود شود (باصطلاح ، اگنومیستی - برخورد کردن با وقایع) ، بلکه تحلیل واقعاً زیربنایی آنست که بتواند همه یا حداقل غالب عوامل موثر در چگونگی حرکت و ماهیت پدیده را - که عسل اقتصادی هم از همان جمله و منها مهمتر از بقیه عوامل هستند - در نظر آورد .

بهر حال مطالعه و درك عمیق تر این تحلیل و همچنین بررسی عمیق تر انتقادی آن ، بدلیل آنکه قسمت مهمی از آن به بررسی اوضاع ژئوپلیتیکی مرزهای ایران و عراق و رقابت و تضاد منافع نیروها و کشورهای گوناگون در منطقه خلیج اختصاص دارد ، موکول به آشنائی لاقط مقدماتی به جغرافیای منصفه ، جغرافیای اقیانوس هند و آسیای غربی ، می‌بود . بهمین جهت رفا نباید سرسری و بدون مراجعه به نقشه از روی اصطلاحات جغرافیائی تحلیل عبور نمایند . این مسئله ممکن است در وهله اول و درك مطالعه ابتدائی چندان مهم جلوه نکند ، ولی اگر رفا متناسب با شرح مسائل سیاسی - جغرافیائی در تحلیل ، به نقشه مراجعه کنند و روی آن کار نمایند ، آنوقت متوجه خواهند شد که چنین کاری چه تاثیر مهمی در درك عمیقتر مسائل مضروجه برایشان خواهد داشت .

۱۰ / ۳ / ۵۴



سیر مختصری در تاریخچه روابط

ایران و عراق

ایران و عراق بسرعت بسمت يك مصالحه کامل سیاسی - نظامی و بطور کلی ژئوپلیتیکی در منطقه ، پیش میروند . این مسئله ایست که در این روزها نه تنها تمام سیاستها و اقدامات کشورهای گوناگون مضاعف را تحت الشعاع خود قرار داده ، بلکه قدرتهای بزرگ شرق و غرب را نیز وادار به موضعگیری مشخص نموده است .

منحنی نمایش تغییرات روابط ایران و عراق که در چند سال اخیر از يك سیر صعودی بحران - وحتى در نیمه های زمستان ۵۳ بدنبال شکست مذاکرات استانبول ، از يك سیر جهش وار و در بحران و تشنج - تبعیت میکرد ، ناگهان در کفرانس سران کشورهای تولیدکننده نفت در الجزیره ، از حرکت باز ایستاد و آنگاه در مدتی کمتر از یکماه به توافقی کامل در همه موارد اختلاف نزدیک شد .

در این کفرانس ، توافق ایران و عراق چنان اهمیت ویژه ای پیدا کرد که در واقع اصلیتیرین هدف آن ، یعنی مذاکره بر سر سیاست واحد نفتی کشورهای تولیدکننده در مقابل کشورهای صنعتی ، را تحت تاثیر خود قرار داد . بومدین ، این نماینده برجوش و خروش خرده بورژوازی در حال رشد عرب ، نشان داد که تنها يك میزبان فعال و جمع و جورکننده یاران ناموافق نفتی نیست ، او همچنین میانجی تردستی است که میتواند حتی بین دشمنان خونی هم بوساطت مشغول شود . بدین ترتیب ، وقتیکه او در پایان کفرانس سران ، در میان چشمان حیرت زده حاضران ، دست شاه را در

دست صدام حسین گذارده و بالبخندی رضایت آمیز توافق اصولی آنانرا تبریک گفت ، کفرانس نفتی مجلس آشتی کمان از آب درآمد که همه را به شگفتی واداشت .

اما پراستی ، اختلافاتی که این دو کشور را چندین بار تا سرحدیک جنگ کامل پیش برد ، چگونه پایان گرفت ؟ و اصولاً واقعیت و مـوارد اساسی این اختلافات چه بود ؟ کشورهای بزرگ شرق و غرب چه نقشی در این اختلافات داشتند و آیا این مصالحه تنها یک توافق از بالا بود که مجریان سیاست غرب و شرق در ایران و عراق بدان مجبور بودند ؟ و یا برعکس ، این منافع و مصالح حال و آینده قدرتهای حاکمه در این کشورها بود که موجب آن شد ؟ حلقه اصلی این اختلافات و طبیعتاً - در شرایط کنونی - حلقه اصلی این توافق ، چگونه با سلسله زنجیر مسائل پیچیده ای چون امنیت خلیج ، نفت و مسائل مربوط به آن ، وجود نیروهای انقلابی (ظفار و یمن) و بالاخره رقابت دو ابرسر قدرت در این منطقه ، گره میخورد ؟ چه تاثیراتی بر هر کدام از این مسائل باقی میگذارد و متقابلاً ، خود چگونه از وجود چنین عوامل مهمی در منطقه تاثیر پذیرفته است ؟ و ... بهتر است ابتدا نگاه کوتاهی به تاریخ بیندازیم .

★ پیمان بغداد : حلقه شکسته ★

جنگ بین الملل دوم که معلول بتعارض رسیدن تضادهای درونی جهان سرمایه داری بود ، بنوبه خود تاثیرات مهمی در سست کردن زنجیر سلطه امپریالیستی و برهم زدن تعادل سنتی و قدیمی قوای جهانی بضرر قدرتهای سرمایه داری باقی گذارد . نیروهای سوسیالیستی بطور وسیعی یا بعرضه قدرت جهانی گذاردند و رخنه هایی که برای اولین بار با پیروزی انقلاب اکبر در جریان جنگ بین الملل اول ، در

سیستم یکپارچه قدرت امپریالیسم جهانی بوجود آمده بود ، با پیروزی انقلاب چین و آزاد شدن شرق اروپا از سلطه سرمایه داری و رشد و نمو نهضت‌های ضد امپریالیستی آفریقا و دیگر نقاط آسیا ، به گسیختگی کاملی تبدیل شد .

در اواخر جنگ ، انگلستان که بایه های امپراطوری معظم خود را از یکطرف با اوجگیری مبارزات مردم مستعمرات و از طرف دیگر با قدرت یافتن کشورهای سوسیالیستی در اروپا و مخصوصاً پیروزی‌هایی که ارتش سرخ علیه ارتش هیتلری بدست آورده بود ، در خطر تلاشی میدید ، سعی کرد کشورهای سرمایه داری را دوباره زیر یک پرچم درآورد و وحدت از دست رفته را در مقابل دشمنان اصلی خود - مبارزان انقلابی و توده های تحت ستم جهان و همچنین کشورهای نوپای سوسیالیستی - تامین نماید .

عقد پیمان بروکسل در مارس ۱۹۴۸ بین پنج کشور مهم اروپائی : بلژیک ، فرانسه ، لوکزامبورگ ، هلند و انگلستان ، اولین نتیجه کوششی بود که سردمداران سیاست امپریالیستی و در رأس آنها چرچیل ، برای بازگرداندن وحدت کشورهای سرمایه داری اروپا علیه نیروهای انقلابی و در رأس آن ارتش سرخ شوروی ، بعمل میآوردند . این پیمان که بعدها (در آوریل ۱۹۴۹) با پیوستن هفت کشور دیگر اروپائی و آمریکائی : کانادا ، ایالات متحده آمریکا ، ایتالیا ، دانمارک ، ایسلند ، نروژ و پرتغال به کشورهای متعهد در پیمان بروکسل ، به پیمان ناتو (سازمان پیمان آتلانتیک شمالی) تبدیل شد ، جبهه بزرگی را از آمریکای شمالی تا اروپای غربی علیه نیروهای انقلابی باز نمود .

اما این پیمان فقط میتواندست جبهه سرمایه داری را در اروپا مستحکم سازد ، در حالیکه مستعمرات و در وهله اول کشورهای زیر سلطه در آسیا که امواج سهمگینی از شورش و انقلاب از آن بر میخاست ، از

این کمربند حفاظتی جدا ماندند! البته بند دنا با فشاریکه آمریکا وارد آورد، ترکیه بعنوان اولین کشور نیمه آسیایی - نیمه اروپایی وابستگی خود را بد ناتو اعلام داشت و از این نژاد، امپریالیسم توانست سر پی نشانی بسیار مناسبی که پیمان اتلانتیک را قادر میساخت قدرت نظامی خویش را از آنسوی اقیانوس آرام تا سواحل شرقی مدیترانه و اولین مرزهای شمالی آسیا بگستراند، بدست آورد.

اما این هنوز همین وجه کفایت نمیگردد. ترکیه مدافکر میتواندست پایگاههای مناسبی در کنار سواحل دریای مدیترانه و همینطور دریای سیاه در اختیار ناوگانهای منظم جنگی آمریکا قرار دهد، در حالیکه این کمربند حفاظتی میبایست درزاد در تمام آسیا را از سرق تا غرب آن بپوشاند، بطوریکه یکطرف آن ایران، منطقه خلیج، عراق، حجاز و کشورهای کوچکتر عربی تا آنسوی سواحل مدیترانه در مصر، و صرف دیکوتریاز هم ایران، پاکستان، منطقه اقیانوس هند، کشورهای جنوب شرقی آسیا، هندوچین، جزایر فیلیپین، مالزی و بالاخره زاین را در بر بگیرد.

تجرح این نقشه دفاعی، ایران را بعنوان حلقه مهم کمربند حفاظتی در این قسمت از آسیا، میز میساخت که در همین اوقات، اوچیکسری مبارزات بر سر مردم بخاطر ملی کردن نفت بد رهبری مصدق (سالهای ۱۳۲۶ بیعد معادل ۱۹۴۷ بیعد) هرگونه اقدامی را از تصرف امپریالیسم، پیشاپس محکوم بد نکست می نمود.

بی جهت نیست که بلافاصله بعد از کودتای ۲۸ مرداد و سلطه مجدد امپریالیسم انگلستان و شرکت فمبال امپریالیسم آمریکا در تعیین سرنوشت میهنمان طرحی که بعدها به پیمان بغداد معروف شد، از طرف محافل امپریالیستی و در راس آن از طرف انگلستان و آمریکا به کشورهای دست نشانده منصفه دیکه شد. عراق و ترکیه که ظاهراً در آن موقع از ثبات بیشتری در میان کشورهای وابسته به امپریالیسم

در منطقه برخوردار بودند (مخصوصاً نسبت به وضع حکومت کودتا در ایران که بسیار متزلزل بود) مقدماً و بجای زمینه سازی اولیه ، چنین پیمانی را بین خود منعقد ساختند (۱۳۳۴ برابر با فوریه ۱۹۵۵) و اعلام کردند که حاضرند از عضویت کشورهای عضو "جامعه عرب" و دیگر کشورهای که به صلح و امنیت خاورمیانه علاقه مندند ، در این پیمان استقبال کنند . بدین ترتیب این علاقمندان به صلح و امنیت از گوشه و کنار جمع شدند . انگلستان ، ایران و پاکستان از زمره بسیار علاقمندانی بودند که بلافاصله در همان سال به پیمان پیوستند . آمریکا مستقیماً به عضویت این پیمان در نیامد ولی بعنوان عضو وابسته (نه پیوسته) در کمیته های نظامی و اقتصادی آن ، سررشته کار را بدست گرفت .

بدین ترتیب جبهه شمالی دفاع آسیا (خاورمیانه) در مقابل نفوذ شوروی با پیمان بغداد ، ساخته و پرداخته میشود . اما هنوز دو سال از ایجاد این کمربند - که میبایست از طریق پاکستان به اقدامات حفاظتی امپریالیسم در جنوب شرقی آسیا و جزایر فیلیپین ، تحت عنوان پیمان "سیتو" (دفاع مشترک ۱۹۵۴) یا پیمان مانیل مرکب از استرالیا ، ایالات متحده آمریکا ، انگلستان ، فرانسه ، تایلند ، پاکستان و فیلیپین پیوندد - نگذشته بود ، که ناگهان با کودتای جمعی از رادیکالترین نظامیان چپ و ارتش عراق به رهبری عبدالکریم قاسم ، بساط رژیم ارتجاعی فیصل بر چیده شد .

این کودتا لرزه بزرگی بر پیکره امپریالیزم و رژیمهای ارتجاعی منطقه انداخت (۱) چراکه بزم آنها ، تنها یکی از مهمترین حلقه های حفاظتی غرب در منطقه پاره نشده بود ، همینطور تنها منافع مرششار نفتی عراق و منافع حاصل از استثمار خلق عراق از بین نرفته بود ، بلکه در سرزمینی که امپریالیزم آنرا شکارگاه اختصاصی و ملک طلق خود میشمرد ، یکباره رژیم با گرایشاتی که بحساب آنها کمونیستی محسوب

میشد ، حاکم شده بود بطوری که سریل ورودی آنها باین قسمت از خاورمیانه ، یعنی خاورمیانه عربی را ، تقریباً ویران میکرد . همینطور گرایشات چپ این رژیم میتوانست از یکطرف سراسر خاورمیانه عربی تا " مرزهای شرقی اسرائیل " ، ازطرف دیگر شبه جزیره عرب را مورد تهدید قرار دهد .

این امر ، یعنی شکسته شدن حلقه دفاعی بغداد درست با اوجگیری و توسعه روزافزون امواج ناسیونالیستی - سوسیالیستی عربی که مبارزات خودبخودی توده های رنج دیده و آگاهی و زهبری خورده بورژواهای آتشین مزاج عرب را منعکس میساخت ، مقارن میشد . حرکت این امواج دیگر در قسمت کوچکی از جامعه عرب ، در این یا آن کشور محدود نمیشد ، این امواج در عبور تاریخی خود ، مرزهای جغرافیائی را درهم مینوردید و با شدت بایه های سیاسی حکومتهای استعماری منصفه را میلرزاند .

این امواج سراسر غرب آسیا و شمال آفریقا ، از آنسوی سواحل اقیانوس اطلس و تا کستانهای سرسبز الجزایر تا آبرفتهای حاصلخیز نیسل و از آنجا تا کانون تمدنهای اولیه در بین النهرین و آنگاه تا قلب شنزارهای سوزان جزیره العرب تا خلیج عدن و تا سواحل گرم و مرطوب خلیج را به تسخیر خود در میآورد .

مصر و سوریه و اینک عراق از حلقه های امنیت امپریالیستی جدا شده و با اقدامات اصلاحی و ضد استعماری خود ، اساسی ترین منافس امپریالیسم را بخاطر انداخته بودند (۲) ، بطوریکه در همان زمان آتش مبارزات آزادیبخش از یکطرف در شمال آفریقا (الجزایر ، تونس و مراکش) و از طرف دیگر یمن در منتهی الیه شبه جزیره عرب در این سوی آسیا ، هر دم شعله ورتسر میشود .

کشورهای ارتجاعی منصفه هم از یکسو با آگاهی رو بتوسعه خلقهای خود و از سوی دیگر با چنین امواج پرتوانی از ناسیونالیسم و سوسیالیسم

عربی روبرو شده بودند ، چاره ای جز عقب نشینی و حفظ تعادل ناپایدار رژیم خود نداشته و از این نظر نمیتوانستند قدرت قابل اتکائی را در منطقه بطور فعال و دراز مدت برای امپریالیسم فراهم نمایند . تنها اسرائیل بود که میتواند هم بعنوان اصلی ترین حافظ منافع امپریالیزم و هم بعنوان بلاگردان رژیمهای ارتجاعی منطقه که لبه تیز مبارزه و قهر خلقهای عرب را بخود متوجه میساخت ، نقطه اتکاء مناسبی برای آینده امپریالیسم بشمار آید .

در چنین شرایطی ، امپریالیسم دست بکار ترمیم این کمربند از هم گسیخته شد . یکسال بعد ، یعنی در اوت ۱۹۵۹ وقتیکه اعضای باقیمانده پیمان بغداد (انگلستان ، ترکیه ، ایران ، پاکستان و آمریکا بصورت وابسته) در پیمان دیگری بنام " سنتو " گرد هم آمدند ، همه میدانستند که کمربند حفاظتی جدید ناتو - سنتو - سینتو ، اگر چه طیرغ پارگی اش در بغداد باز هم گره خورده است و اگر چه باز هم قدرت قویترین دول امپریالیستی را در پشت خود دارد ، ولی بسیار کوتاهتر و ضربه پذیرتر از کمربند ناتو - بغداد - سینتو خواهد بود . بدین قرار اگر دفاع جبهه شمالی آسیا در مرکز آن (ترکیه و ایران) همچنان با برجا بود ، در غرب آن جای حالی بغداد فیصل خود نمائی میکرد . بصورتیکه طیرغ سالها مبارزه با نفوذ شوروی در این خط مرکزی ، هیچ چیز مانع از آن نشد که روسها بالاخره این راه را دور نزنند و از جاده ای دیگر ، جاده ایکه در يك سمت آن مصر و سوریه و عراق و سمت دیگرش هند و بنگلادش و اخیراً افغانستان قرار دارد ، به قلب منطقه اقیانوس هند و کاره های خلیج پیش بتازند .

با ترسیم چنین سیمائی از تداخل نیروها در منطقه و آینه ده تحولات آن بود که کودتای ژوئیه (۱۹۵۸) عراق میتواندست ترکیه ای عیقی در محافل امپریالیستی غرب و کشورهای ارتجاعی منطقه

بوجود آورد. اثراتی که بار، شدن این حلقه میتواند در جهت
سست کردن و حتی پاره کردن زنجیر سلطه امپریالیسم در منطقه
دائمه باشد، کافی بود که اصلی ترین دلایل لازم را برای هرگونه
توطئه و کوشش برای سرنگون کردن قدرت جدید در عراق فراهم آورد و
از همین جاست که میتوان اهمیت توطئه ها و تلاشهای بی سرانجامی
که امپریالیسم و دست نشاندهگان منطقه ای اش برای بازگرداندن عراق،
این حلقه از دست رفته امنیت منطقه، به زنجیر حفاظت
امپریالیستی بعمل آوردند، درک کرد (۳).

★ حکومت جدید چپ گرایان حزب بعث ★
و آغاز توطئه های جدید امپریالیسم

باطل جنین مقدماتی بود که رژیم ایران - بمنابه جزئی از سیستم
امپریالیستی و مخصوصاً در آن شرایط (سالهای ۱۹۵۳ بعد) بمنابه
جزء کاملاً تابعی از آن - بصورت مرکز توطئه، تخریب و آذیتاسیون علیه
حکومت های وقت عراق درآمد. بدینجهت طی ۱۷ سالیکه از کودتا
میگذرد غیر از یک دوره کوتاه در زمان عارف دوم (۱۹۶۸ - ۱۹۶۶)،
روابط ایران و عراق غیرمهم همه فراز و نشیبهایی که بر حسب گرایشات
چپ یا راست رژیم های حاکم در عراق پیموده، مجموعاً ملو از برخورد،
تحریک و اختلاف بوده است (۴).

اما این روابط وقتی که حدود ۷ سال پیش (ژوئیه ۱۹۶۸) گروه
چپ حزب بعث برهبری بکر، صدام حسین و حردان عبد الخف - ار
تکریتی، باینک کودتای نظامی قدرت را در عراق بدست گرفتند، وارد
یک دوره کیفی و جدید از بحران و تشنج شد که دیگر محتوای سیاسی
آن با موضوع اختلافات گذشته قابل توجه نبود. اکنون عناصر جدیدی
در سطح منطقه و کشورهای واقع در آن در شرف تکوین بود که هر

تغییر هر چند کوچک در موازنه نیروها را بسیار قابل اهمیت میساخت. بدین قرار، دیکر نگرانی امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی منطقه و در رأس آنها ایران، تنها این نبود که یکی از کشورهای قدرتمند منطقه (عراق چه از نظر موقعیت سیاسی و چه از نظر قدرت نظامی و اتحادی اقتصادی، دومین کشور قدرتمند منطقه بعد از ایران بشمار میرود.) گرایش تندی بسمت چپ پیدا کرده است، بلکه از آن مهمتر، تقسارن این کودتا با اوضاع و احوال جدید و حساس منطقه و تاثیر بسیار مهمی بود که حکومت جدید بعث و این گرایش میتواند در تغیر سمست اوضاع منطقه بضرر امپریالیستها داشته باشد.

از این نظر مبارزه با حکومت عراق، از دیدگاه امپریالیسم، دیکر تنها از قانون جنگی "کسی که با ما نیست، علیه ماست" ابداعی دالسونیا "عدم نفع" امپریالیستها در خود کشور عراق و یا حتی از برهم زدن منافع آتی و احتمالی امپریالیسم در بین شهرین تبعیت نمیکرد، بلکه ضرورت مقابله همدم با جنبه با حکومت جدید عراق بعنوان خطری که منافع حیاتی او را در حوزه خلیج و کشورهای تحت سلطه منطقه مورد تهدید قرار داده است، نیز آن اضافه میشد.

قبل از اینکه به بررسی این اوضاع جدید و حساس از نظر امپریالیستها و خطری که بزعم آنها حکومت جدید بعث در عراق میتواند برای منافع آنها داشته باشد بپردازیم، نگاه مختصری به پروسه برخوردها و منازعات شدید ایران و عراق طی چند سال اخیر میباید داشتیم. علل ریشه ای و اساسی این اختلافات را بعداً در قسمت دیگری مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

★ ۷ سال جنگ پنهانی ایران و عراق ★

بحران در روابط ایران و عراق با کودتای ژوئیه ۱۹۶۸ ناگهان اوج تازه ای یافت ، بطوریکه طی این مدت دو کشور چندین بار تا آستانه یک جنگ تمام عیار پیش رفتند . یکبار در بائیز سال ۵۲ (۱۹۷۳) و بار دیگر در زمستان سال گذشته ، بعد از شکست کفرانس استانبول ، بود که تقریباً همه چیز آمادگی دو طرف و مخصوصاً طرف ایران را برای جنگ بخوبی نشان داد . کیهان در سرمقاله سه شنبه ۲۲ بهمن ۳ نوشت :

”نگاهی به مناسبات ایران و عراق در چند سال اخیر نشان میدهد میدهد که بحران و تشنج موجود یک سیر صعودی را طی کرده است . در طی ۱۲ ماه گذشته ، تقریباً حتی یک روز بدون درگیری سیاسی -- تبلیغاتی -- نظامی میان دو همسایه نگذشته است . کوششهای مکرر ایران برای یافتن راهی به بیرون از بن بست موجود . بجای نرسیده است . . . در چنین شرایطی ، ما چاره ای جز هوشیاری مداوم و ادامه یک سیاست قاطع و روشن نداریم . . . سیاست خارجی هر کشور ادامه و بازتاب سیاست داخلی آن است . رژیم که با مردم خود جفا میکند (اشاره بوضع سومبالیستی رژیم عراق است) ، نمیتواند با کشورهای دیگر وفا کند . . . از این روی ، برای درک سیاست خارجی عراق ، میبایست سیاست داخلی رژیم تکریتی ها را بررسی کنیم . . . در ضمن نباید از یاد برد که اگر رژیم تنها زبان زور را میدانند ، باید با همان زبان با آن سخن گفت . ”

اما چنین بحرانی ، از کجا آغاز شد و چگونه تا چنین سطحی اوج گرفت ؟

ایران بلافاصله بعد از حاکمیت رژیم جدید عراق تیر اول را شلیک کرد . کودتای وسیعی توسط جاسوسان ساواک و سرویسهای جاسوسی

غرب ، با همکاری عناصر خود فروخته و ستون پنجم در داخل حکومت عراق ، سازمان داده شد . اما این کودتا بنحو خونینی شکست خورد ، دولت عراق بلافاصله با عکس العمل شدیدی که در بازداشت افراد مشکوک و اعدام جاسوسان شناخته شده بعمل آورد ، پاسخ متقابلی بر رژیم ایران داد .

شکست توطئه کودتا بدولت عراق نشان داد که شبکه وسیعی از جاسوسان "ساواک" و "سیا" بدور دستگاه حکومتی عراق و ارگانهای مختلف آن تنیده شده است . از این نظر ، دولت تصمیم گرفت این شبکه را با اخراج هزاران ایرانی که بدون هیچگونه مجوز قانونی در عراق زندگی میکردند (۵) و در واقع ناخود آگاه بهترین پوشش موجود برای فعالیتهای جاسوسی و خرابکارانه عمال ایران و امیرالیسم را فراهم میساختند ، ویران سازد . تجربه نشان داد که دولت عراق در این امر موفقیت کاملی بدست آورد . بطوریکه مخصوصاً با اخراج این قبیل مهاجرین ، نه تنها کودتای دیگری از این دست امکان ظهور پیدا نکرد ، بلکه هرگونه خرابکاری و نفوذ از طرف رژیم ایران را اجساراً موقوف به عملیات کوماندویی از طریق مرزها و یا حداکثر نفوذ از طریق پوشش در گروهها و سازمانهای مخالف ایران میشود . (بهین وسیله اخیر ، یعنی در تحت پوشش گروه مخالف بود که توانست بختیار را ترور کند . بختیار دارودسته ای شاهراغیبه ایران براه انداخته بود .) بهرحال واقعیت این بود که حکومت عراق توانست با این عمل ، لانه های بزرگ جاسوسی غرب و ساواک ایران را منهدم کرده و از این نظر ، امکان هرگونه توطئه ای از داخل را بمقدار بسیار زیادی متوقف سازد .

اما این تازه آغاز برخورد بشمار میآید . در اوائل سال ۱۹۶۹ ایران اعلام کرد که بضرور یکجانبه قرار داد ۱۹۳۷ را لغو کرده است و مفاد آنرا دیگر قبول ندارد ، که متقابلاً این امر واکنش شدید دولت عراق مبنی بر اخطار به کشتیهای ایرانی که با پرچم ایران در شط العرب حرکت

میکردند ، و لغو معاهده بازگانی در چند ماه بعد ، منجر شد .
ایران به تدارک جنگی مرئی و نامرئی در تمام مرز ۳۰۰ کیلومتریش
با عراق پرداخت . نیروهای نظامی بزرگی در مرزهای جنوبی و غربیش
متمرکز ساخت و ساختن استحکامات جنگی و خطوط دفاعی سنگین
را در قسمت غربی آغاز نمود .

یکسال بعد از لغویکجانبه معاهده ۱۹۳۷ از طرف ایران .
عراق سفیر ایران و چهار عضو دیگر سفارت را عنصر نامطلوب اعلام کرده
و آنانرا از عراق اخراج کرد (ژانویه ۷۰) .
در سال ۱۹۷۱ ایران بایک حمله ناگهانی سه جزیره تنب بزرگ و
کوچک و ابوموسی را در خلیج که از نظر سوق الحیثی اهمیت بزرگی
دارند ، اشغال نمود . که آنهم با اعتراض شدید دولت عراق روبرو شد
که بالاخره به قطع هرگونه مناسبات سیاسی در دسامبر ۱۹۷۱ انجامید .
اطلاعاتی که در آنموقع از منابع خلقی و از مرز زمینی ایران و عراق
میرسید ، حکایت از این داشت که طیرغم تمرکز روزافزون نیروهای بزرگ
نظامی از طرف ایران که به سلاحهای کاملاً جدید و سنگین آمریکائی
مجهز هستند ، عراقیها جز واحدهای معمولی موجود در پادگانهای
پراکنده در طول مرز خویش ، که تنها در اواخر برخورد تقویت شده
بود ، نیروی مهمی در مرز نداشتند .

بدین ترتیب در تمام حملات و برخوردهای پراکنده مرزی طی این
سالها ، موضع تجاوزکارانه رژیم ایران بخوبی مشخص میشود و نشان
داده میشود که طیرغم عدم آمادگی رژیم عراق ، ایران حتی تا تحمیل
یک جنگ کامل و تمام عیار ، تا اخذ نتیجه مطلوب پیش میرود .
اما قضیه تنها به تمرکز قوا و بحران ناشی از حملات پراکننده
در مرزهای جنوبی و غربی ایران و عراق خاتمه پیدا نمیکند . کردهای
شمال که سالیان دراز تحت سلطه رژیمهای ارتجاعی ، ستم طلبی
را علاوه بر ستم طبقاتی تحمل کرده بودند ، همواره آمادگی خود را

همانند برادران مبارز خود در سه کشور ایران ، ترکیه و اسپرینسه ، در مبارزه بخاطر رهایی ملی نشان داده بودند .

سازمان قبیلگی که خود يك سازمان جنگی است نیز بدانها همواره امکان داده بود که همراه موانع مساعد طبیعی ، مقاومت‌های پایداری محلی را با موفقیت تجربه کنند . از این نظر جنگ برای آنها امر فوق العاده ای که به تدارك وسیع قبلی و آمادگی همه جانبه ای احتیاج داشته باشد ، تلقی نمیشد . کما اینکه سالیان دراز نیز این چنین جنگ‌هایی را تجربه کرده بودند (مخصوصاً در ایران و غیه رژیم های ارتجاعی وقت) .

ایران باتکاء چنین انگیزه هائی و مخصوصاً باعتبار خیانت و خود فروختگی بخشی از سران و فئودال‌های خائن کرد و در راس آنها مبارزانی و خانواده او - که حاکمیت ضد خلقی خود را با عوام‌فریبی تمام و تحت انگیزه های استقلال ملی و . . . سالیان دراز بر بخش مهمی از عشایر کرد تحمیل کرده بودند - توانست این چماق بزرگ را علیه رژیم عراق بحرکت در آورد .

دولت عراق که از یکطرف متوجه این توطئه در مرزهای شمالی خود و مناطق نفت خیز کرکوک شده بود و از طرف دیگر به حل مسألت آمیز و دمکراتیک مسئله کرد ، اعتقاد داشت ، بلافاصله طرح خود مختاری ملت کرد را در ۱۱ مارس ۱۹۷۰ ارائه داد . این طرح حاوی نکات مترقیانه ای بود که بملت کرد اجازه میداد در عین آنکه از ستم طبقاتی خوانین کرد و فئودال‌های محلی رهای مییابد ، بتواند با حفظ استقلال فرهنگی ، آرمان‌های ملی خود را در چهار چوب يك قدرت مرکزی تحقق بخشیده و در اداره حکومت و زندگی سیاسی عراق شریک شود (۷۹۶) .

رژیم ایران بلافاصله واکنش منفی خود را همراه با تبلیغات کسرنده ای علیه حکومت عراق و طرح مربوطه ، مبنی بر " ضد کرد بودن " دولت عراق و . . . نشان داد . جالب اینجا بود که شاه ، این قاتل

بیرحم بهترین فرزندان دلیر کرد و کسیکه سالهاست جنیش کرد های ایران را بخون کشیده است ، مدعی منافع کرد های عراق شده بود . نگرانی شدید ایران از طرح خود مختاری تنها این نبود که بالاخره دولت عراق موفق به حل این مسئله قدیمی شده و حاکمیت خود را تا مرزهای غربی ایران توسعه دهد ، همچنین این نگرانی تنها به دست رفتن بهترین بهانه برای دخالت و اعمال نفوذ در عراق محدود نمیشد ، بلکه دلیل دیگر آن سرمشق درس آموزی بود که خود مختاری کرد های عراق میتواندست برای کرد های ستمدیده ایران داشته باشد . بخصوص در شرایطی که تازه مبارزه ملی خلق کرد ایران ، بنحو خونینی سرکوب شده و ارتش ایران شروع به گسترش اقدامات وحشیانه خود در منطقه کردستان کرده بود (مبارزه سالهای ۶۷ بعد) .

بنا بر همه این دلایل ، رژیم ایران شروع به تحریک و توافق با بخش مرتجع رهبری عشایر کرد عراق بر سر مخالفت با طرح پیشهادی و تدارک اقدامات جنگی نمود که بالاخره بعد از مدت ها کشمکش بین دولت عراق و رهبری مرتجع کرد ، جنگ آغاز شد (۱۹۷۳) . اما این جنگ دیگر جنگ کردها با عراق نبود ، بلکه جنگی بود بین ایران و عراق که از طرف ایران در چنین پوششی (مخالفت با طرح خود مختاری از طرف کردها) آرایش داده شده بود و قربانیان اصلی آن خلق رنج دیده ای بود که از یک طرف آرمان و انگیزه مقدس او ملعوبه مشتی خائن و رژیم خونخوار ایران شده بود ، و از طرف دیگر ندانسته در جنگی بخاطر منافع همانها ، خون خود را میریخت .

بدین ترتیب دست ایران از آستین رهبری مرتجع کرد بیرون آمد . چرا که این رژیم ایران بود که تمام تدارکات و مخارج نظامی ، مایحتاج غذایی و . . . جنگ را تامین میکرد . ارتش ایران بود که در پشت جبهه بسازمان دادن ارتش چریک کرد و آموزش نظامی آنان میپرداخت . سازمان اطلاعات و امنیت ایران بود که تبلیغات و حتی رادیوی

باصطلاح "صدای کردستان" را اداره میکرد .

شاید رقم مخارجی که ایران در این جنگ متحمل شده هیچگاه فاش نشود . اما این واقعیت که نظامیان کرد در رضائیه بی مهیا سا اسکاسهای ۵۰۰ تومانی و هزار تومانی خرج میکردند ، و این واقعیت که رژیم فقط رقم مخارج نگهداری پناهندگان را در حدود ۲۴۰ میلیون دلار به سازمان ملل گزارش کرده (۱) و بالاخره اینکه مخارج دولت عراق ، یعنی جبهه مقابل در این جنگ بالغ بر ۲ میلیارد دلار در سال تخمین زده میشود ، شاید نشان دهد که چه هزینه هنگفتی برای وادار کردن خلق زحمتکش کرد به خونریزی بیپایان از خود و برادران عرش ، بردوش توده های رنج دیده ایران وارد آمده است .

این جنگ که تا امضای موافقتنامه الجزایر (ایران و عراق) بشدت ادامه داشت ، ناگهان متوقف شد و کمتر از دو هفته بعد از اعلام توافق ، رهبری مرتجع کرد ، شکست بی قید و شرط خود را اعلام نمود .
باین ترتیب یکبار دیگر ثابت شد که شیوه های انقلابی هیچگاه با اهداف ضد انقلابی سازگار نیستند . جنگ چریکی که رهبری مرتجع کرد به راه انداخت ، نه تنها نتوانست طبرغم همه وسائلی که برای فریب کردها بکار برد ، آنها را بسیج کند و این دلیل بطور کامل به رژیم ایران وابسته شد (بدلیل ماهیت سازشکارانه اش) ، بلکه با شکست مقتضحانه ای که تحمل کرد ، نشان داد که حتی عرضه یک مقاومت معمولی ضد انقلابی راهم با آنهمه افکانات نداشته است .
بهر حال ، پایان جنگ بلافاصله بعد از امضای موافقتنامه ، نشان داد که جنگ واقعاً نه بین خلق کرد و دولت عراق ، بلکه بین رژیم ایران و دولت عراق جریان داشته است . جنگی که بیش از هر کس ، خلق کرد از آن رنج کشید و بیش از هر طرف دیگر ، رژیم خائن ایران از آن سود برد .

(۱) - شاه در صاحبش با هیکل مخارج فوق را ۳۰۰ میلیون

دلار اعلام کرد (اطلاعات دوشنبه ۲۴ شهریور ۵۴)

بررسی ریشه‌های بحران

بررسی عمیق‌تر روابط ایران و عراق و پروسه‌ای که از حادثه‌ترین اشکال مبارزه و مقابله رویاروی‌ای تا توافق نسبتاً کامل در منطقه طوسی کرد، محتاج بررسی همه جانبه تری از اوضاع بسیار حساس و رو به سه تحول منطقه و کشورها و نیروهای متضاد موجود در آنست. چرا که این مسائل بطور واقعاً پیچیده‌ای بیکدیگر ارتباط دارند، البته در میان تضادهای گوناگون و روابط پیچیده و متقابل که بین این مسائل (یعنی مسئله رقابت شدید ابر قدرتها در منطقه، مسئله تضادهای موجود بین رژیمهای گوناگون و نیروهای متضاد و طبیعتاً منافع و هدفهای گوناگون متضاد آنها در منطقه، مسئله نفت و تضادهای خاص آن - چه از نظر مناسبات مربوط به خود کشورهای نفتخیز و چه از نظر مواضع گوناگون آنها در مقابل کشورهای صنعتی - مسئله فلسطین و کلاً خاورمیانه و...) برقرار است، يك تضاد بعنوان اصلیت‌ترین تضادها، اساسی‌ترین روابط بین ایران و عراق - چه اختلاف آنها و چه فعلاً توافق آنها - را توضیح خواهد داد، اما بررسی این تضاد اصلی بدون اشاره به شرایط بسیار حساس و جوانب با اهمیت دیگری که آن را در بر گرفته است و همچنین بدون توجه به تاثیراتی که روابط ایران و عراق از کل روابط منطقه‌ای پذیرفته، و یا متقابلاً اثراتی که بر اوضاع کلی منطقه باقی میگذارد، بیفایده، نادرست و حتی گمراه کننده است.

بدین جهات، مابا فصل بندی موضوعات گوناگونی که با این بدیده در ارتباط ناگسستگی هستند، اولاً شرایط عمومی منطقه‌ای و جوانب و زمینه‌های خارجی اختلاف را روشن میکنیم. ثانیاً با تحلیل

مختصر از اوضاع و احوال داخلی دو کشور و روابطشان با قدرتهای بزرگ، اصلیتین تضاد موجود در روابط آنها را بدست میآوریم، نالشیان دسته از شرایط و عواملی که ظهور و بروز آنها در داخل هر یک از دو کشور و همینطور در روابط منطقه ای، زمینه های مادی رفع بحران و امکان توافق را فراهم نمود، مورد مطالعه قرار میدهم، رابعاً نگاهی بد مواد موافقت نامد الجزیره میاندازیم وبالاخره در آخر، نتایج این توافق را در روابط آینده دو کشور و آثار دراز مدت آنرا در منطقه، مورد ارزیابی قرار میدهم.

★ شرایط عمومی منطقه ای ★

اهمیت روز افزون سیاسی - اقتصادی - نظامی منطقه خلیج و اقیانوس هند برای امپریالیسم و تشدید رقابت ابرقدرتهاد این منطقه؛ در این قسمت، ما میخواهیم روشن کنیم که:

- ۱ - خاورمیانه و مخصوصاً منطقه خلیج و اقیانوس هند، هر روز بیش از پیش برای امپریالیسم اهمیت افزونتری مییابد.
- ۲ - امپریالیسم در منطقه خاورمیانه و مخصوصاً خلیج و اقیانوس هند با تضاد بزرگی روبرو است. این تضاد عبارتست از: گسترش و افزایش روز بروز منافع امپریالیسم در این منطقه و وابستگی شدیدش به نروتهای عظیم صیعی و شرایط بسیار مساعد سرمایه گذاری اقتصادی در آن از یکطرف، و متقابلاً اوجگیری مبارزات ضد امپریالیستی خلق های مبارز و نیروهای انقلابی منطقه و همچنین ورود قدرتهای بزرگ رقیب، مخصوصاً شوروی، به منطقه از طرف دیگر.

به بیان دیگر، امپریالیسم درک کرده است که منافعش همانقدر که در منطقه جنبه حیاتی تری بخود میگیرد، بهمان میزان نیز ضربه پذیرتر میشود.

غرب اقیانوس هند و منصفه سرشار از ثروت‌های طبیعی آن، از دیر باز مورد توجه استثمارگران و امپریالیست‌های سده ۱۸ بعد بسوده است. بعد از یکدوره استیلای پرتغالیان بر آب‌های خلیج، انگلیسی‌ها توانستند با مستعمره ساختن شبه قاره هند و بدست آوردن پایگاه‌های دریائی در این منطقه (و همچنین در خلیج و شبه جزیره عرب)، رقبای پرتغالی خود را در منطقه کنار زده و امپراطوری استعماری خود را که از شیره جان میلیون‌ها مردم بومی تغذیه می‌شد، در سراسر آسیا و قسمت مهمی از آفریقا بگسترانند.

هند با آن عظمت تاریخی و پهنای وسیع جغرافیائی‌اش، برای انگلستان بمثابة گوسفند فریه ای بود که شیر او را تا قطره آخر می‌دوشید، کلبه‌ش را بریان می‌کرد و از پوست و پشمش تن پوش برای خود می‌ساخت و تمام امعاء و احشاء‌اش را هم به بازار حراج می‌گذاشت!

طبیعی بود که چنین ضمه برابری، صمغ رقیبان اروپائی انگلیس را بر میانگیخت. از این جهت، انگلستان همواره از دو سو، یکی از طرف امپراطوری فرانسه و از سوی دیگر - که زمان بیشتری او را بدست خود داشت - از طرف روسیه تزاری، طعمه خود را در معرض تهدید میدید. ناپلئون چندین بار قصد کرد که خود را به مستعمرات هندی انگلیس برساند. حتی وقتی از طرف ایران ناامید شد، مصر را نقطه عزیمت سپاهیان خویش انتخاب کرد (انگیزه اصلی لشکرکشی ناپلئون به مصر).

تزارهای روسیه هم از زمان پطر کبیر، که آرزوی رسیدن به آب‌های گرم خلیج را در سر می‌پروراندند، تا اوائل قرن حاضر، هرگاه قدرت و موقعیتی می‌یافتند، این هدف را فراموش نمی‌کردند.

بدین جهت، امپراطوری انگلیس تا جنگ بین الملل اول که به نابودی تزارها و برهم خوردن ترکیب قدرتهای امپریالیستی در سطح جهانی منجر شد، هیچگاه از دغدغه خاطر نسبت به مستعمرات

همدی خود و کلاً مناطق تحت سلطه استعماری خود در این سوی آسیا، فارغ نشد. اما جنگ، سمت این توجه و هوشیاری وسواسانه را از آسیا بسمت اروپا برگرداند. بعد از جنگ نیز با آنکه هنوز حیات امپراطوریهای استعماری به استثمار و غارت خلیقهای آسیا و آفریقا (و همینطور آمریکای لاتین) وابسته بود، اما این توجه از اروپا که صحنه اصلی حوادث و تضادها بود، دوباره به سمت شرق برگشت. در حالیکه تا این مدت کشف منابع عظیم نفتی در این منطقه اهمیت آن را چند برابر ساخته بود. قدرت یافتن رژیم سوسیالیستی در روسیه که بزعم امپریالیستها تمام اروپا را از دریای سیاه تا سواحل جنوبی دریای شمال مورد تهدید قرار میداد، این تغییر سمت را بعنوان اولین جبهه نبرد موجه تر میساخت.

در جنگ بین الملل دوم، اگرچه قدرت یافتن هیتلر و ظمهور آلمان نازی در صحنه رقابت امپریالیستی محاسبه قلبی امپریالیستها را در مورد رویارویی بعدی با اتحاد شوروی برهم زد، ولی کماکان باز هم اروپا بعنوان صحنه اصلی تمام برخوردها و تناقضات، تمام توجه امپریالیستها را متوجه خود ساخت (۸). در حالیکه آسیا در این مدت، دیگر کوره گداخته ای از خشم و آگاهی میلیونها خلیقهای تحت ستمی شده بود که برای مبارزه با سلطه دوست ساله استعمار و بسط برای بدست آوردن آزادی و استقلال خود، مصمم تر از هر موقع دیگر، بیباک خاسته بودند.

پیروزی انقلاب چین و آزادی ۷۰ میلیون خلق آن از استعمار دوست ساله غرب و امپریالیسم ژاپن، پیروزی انقلاب در نیمه ای از ویتنام و نیوی از کره و اوج گیری مبارزات مردم اینسوی آسیا، در شبه قاره هند که با استقلال سیاسی هند و برخوردها و مبارزات خشن و خونین بسا امپریالیسم در منطقه خاورمیانه (ملی شدن صنعت نفت در ایران و ملی شدن کانال سوئز در مصر) منجر شد، یکباره توجه امپریالیستها

را به آسیا و باقیمانده کشورهای که در آنها مبارزه مردم هنوز به پیروزی نرسیده بود، معطوف ساخت.

امپریالیستها اکنون ناسف میخورند که سالیان درازی را چه قبل و چه حتی مدتها بعد از جنگ، در غفلت کامل نسبت باوضاع آسیا گذرانده اند. آنها بی شرمانه اظهار نظر میکردند که بهای ایسن سالیهای غفلت زدگی را با از دست دادن چین و قسمتهای مهمی از جنوب شرقی آسیا و . . . پرداخته اند، در حالیکه اکنون قصد دارند جبهه خود را در آسیا بیش از پیش تقویت کنند. امپریالیستها بخوسی درک میکردند که بزرگترین درگیریهای بلافاصله بعد از جنگشان، دیگر نه در اروپا، بلکه در آسیا و میدانهای رزمی بوده است که توده های انقلابی آن در جنگهای آزادیبخش علیه آنها گشوده اند. غیر از چین، کره، ویتنام و کلا هندوچین، میتوان از یمن، ظفار، فلسطین و دیگر مبارزات مسلحانه یا مسالمت آمیز ملی - ضد استعماری و یا جنگهای داخلی در همین قاره، از جمله چهار جنگ بین اعراب و اسرائیل (۱۹۴۸ - ۱۹۵۶ - ۱۹۶۷ - ۱۹۷۳) سه جنگ بین هندو پاکستان که بهر حال منافع امپریالیسم را بنحوی از یک طرف مورد حمله قرار میداد، بعنوان نمونه های از بحران و شورش، نام برد که توجه خاص امپریالیستها را به آسیا و مخصوصاً اکنون با از دست رفتن حلقه شرق آن در ویتنام و کامبوج و لاوس، به غرب آن، به مناطقی استراتژیک شمال دریای عرب، به شدت جلب میکند. بنابراین تعجب آور نیست و قتیکه آمریکا بعد از شکست مقتضای آن در ویتنام، باز هم پیشرفته اعلام میکند قصد ندارد از آسیا بیرون برود. این نکته خوبی نشانده نقش حیاتی و استراتژیک آسیا در زندگی و بقای امپریالیسم است، چراکه آسیا هنوز هم بزرگترین منبع غارت امپریالیستی شمرده میشود. بنابراین، این قانون که سرنوشت امپریالیسم نه در کشورهای متروپل (ونه اکنون مانند دهه ۵۰ - ۴۰ در اروپا) بلکه در

مستعمرات (و اکنون در جبهه مقدم آن، آسیا) تعیین میشود، اینک
بیشتر از واقعیت‌های درخشان یافته است.

امپریالیستها در آسیا شکستهای بزرگی خورده‌اند. اوضاع آنها
بهبود پیدا نکرده است. با آزاد شدن قسمت‌هایی از هندوچین،
اکسون دروازه‌های تایلند و اتحاد برمه کوبیده میشود و امواج
بر تونگی که از آنسوی اقیانوس هند، از جنوب شرقی آسیا حرکت میکند،
بسرعت با امواج دیگری که از اینسوی، از غرب آسیا و دماغه شرقی
آفریقا، بلند میشود، تداخل میکند و هارمونی بزرگی از شورش و مقاومت
خلق‌های تحت‌ستم علیه امپریالیسم را ایجاد میکنند.

امپریالیسم آمریکا اینک با فضاخاکی تمام از مرکز و جنوب شرقی آسیا
رانده شده است و ژاپن در منتهی‌الیه شمال شرق آن، دیگر نه تنها
دست‌نشانده، بلکه رقیب خطرناکی هم برای او
بشمار میرود. بنابراین تمام توجه او و تمام امیال توسعه طلبانه‌اش
که در این قسمت سرکوب شده است، اینک متوجه غرب آسیا، متوجه
اقیانوس هند و منطقه حساس خلیج و خاورمیانه شده است.

اما تمام توجه امپریالیسم به غرب اقیانوس هند، تنها بدلیل
شکست‌های مدتها پیش او در شرق آن نیست. بلکه تحولاتی که در حدود
این منطقه و مقدمتاً در خاورمیانه جاری است، این ضرورت را بیش
از پیش در مقابل پای او مینهد. نقطه عزیمت چنین ضرورتی جنگ ژوئن
۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل است. یعنی درست در زمانی که آمریکا تا
گردن در گرداب ویتنام فرو رفته است.

این جنگ که با پیروزی چشمگیر و ناگهانی اسرائیل پایان می‌پذیرد،
تنها میتواند وضع نظامی و روانی او را برای مدت کوتاهی مستحکم
سازد و الا نه تنها نتایج مثبت، دراز مدتی به نفع امپریالیسم ندارد،
بلکه او را مواجه با قدرت‌یافتن نیروهای جدیدی می‌سازد که اساساً
فلسفه وجودی اسرائیل را که سرکوبی و جلوگیری از رشد همسایگان

نیروهاست ، نقض میکند .

این نیروها عبارتند از یکطرف پیدائی جنبشهای انقلابی و اوجگیری مبارزات انقلابی خلق فلسطین ، (رشد و توسعه سازمانهای مسلح چریکی) و تشدید گرایشات ضد امپریالیستی و ضد آمریکائی خلقمهای منطقه بطور اعم و خلق عرب بطور اخص ، و از طرف دیگر باز نمودن بای شوروی به منطقه بر همین اساس . در همان حالی که حستی در برخی کشورهای وابسته به غرب منطقه ، احساسات و تمایلات ضد آمریکائی مردم اجباراً بطور غنی امکان ظهور و قدرت پیدا میکنند . (مانند کویت که حکومت آن بهمین دلیل ، یعنی وابستگی اسرائیل به آمریکا و پشتیبانی بی چون و چرای او از اسرائیل و بدلیل نفوذ جناح های چپ رو در مجلس ملی آن ، مجبور میشود به تمایلات مردم تا اندازه ای پاسخ داده و موضع ضد آمریکائی بگیرد) ، شوروی نیز آهسته آهسته از طریق نفوذ سیاسی - اقتصادی - نظامی (فروش اسلحه و . .) در کشورهای خاورمیانه (و همچنین تا اندازه ای هند) به اقیانوس هند و حتی سواحل خلیج فارس نزدیک میشود .

آمریکا منافع خویش را در اینجا در خطر مهبی میبندد . اما زنجیر ویتنام همچنان دستهای تجاوزکار او را به بند کشیده است . کیسینجر سعی میکند با مهارت یک روانه خود را از تله ویتنام سالم بیرون بیاورد ، و آنگاه با فراغت کامل ، اوضاع این سوی آسیا را که هنوز مانند آنسو از دست نرفته است ، سر و سامان دهد .

اما تاریخ هیچگاه بر اساس تمایلات و خواسته های افراد حرکت نمیکند . دیپلماسی ارتجاعی و تجاوزگر آمریکا میخواست . تاریخ را در خاورمیانه از حرکت باز نگهدارد تا خودش را از مرداب ویتنام بیرون بکشد . اما جنگ اکبر ، بمنابۀ تجلی کیفی این حرکت ، دیگر نقشه های خوش خیالانه آمریکا را در این سوی آسیا ، برهم زده بود . تمام توصیه ها و اندرزهای سناتورها که فریاد میزدند : " ویتنام برای ما

مهم نیست ، خاورمیانه را دریابید . " ، بی فایده شده بود . این جنگ علاوه بر تشدید تمام نتایج منفی که جنگ ژوئن برای آمریکا در برداشت ، نتایج زیر را نیز در مقابل او نهاد :

۱ - اسرائیل دیگر بعنوان يك قدرت قهار دست نشانده ، قادر نیست به تنهایی امنیت منافع امپریالیسم را در منطقه تامین نماید .

۲ - محاصره نفتی غرب و بحران انرژی (اگر چه در همان موقع بضرر آمریکا تمام نشد ، بلکه بنفع او نیز بود) به امپریالیسم نشان داد که اساسی ترین منافع عاجل او نه در ارتفاعات جـولان و صحرای سینا ، بلکه در غرب اقیانوس هند و سواحل گرم و نفت خیز خلیج نهفته است . بدین ترتیب ، کانون منافع امپریالیسم از منطقه عربی خاورمیانه ، بمنطقه اقیانوس هند و خلیج منتقل میشد .

۳ - بر این اساس امپریالیسم دیگر حاضر شده بود در کادر سازش با بورژوازی عرب ، مسئله فلسطین را هم حل کند و بجای استعمار و غارت مستقیم خلقهای عرب این منطقه از طریق دولت‌های صددرد ارتجاعی و وابسته ، از طریق بروسه پیچیده تر و وابسته کردن اقتصاد این کشورها به کشور خود ، منافعش را تامین نماید (این امر مسلماً با منافع اسرائیل در تضاد است) و مخالفتهای اسرائیل با راه حل‌های آمریکا و نکته اصلی تضاد او با آمریکا نیز از همین دریچه قابل توضیح است) در حالیکه در منطقه خلیج منافعش بسیار حیاتی تر از آن بود که تحمل سایه يك رقیب ، یا امکان سازش با نیروی مخالف را قبول کنند .

اما این خیالات به تنهای يك پیرمرد علیل بیشتر شباهت داشت تا کله شقی يك جوان قلدر ! این منطقه دیگر همان چیزی نبود که امپریالیسم بیست سال و یا حتی دهسال پیش میشناخت . در آن موقع سلطه بی چون و چرایش بر سطح آبهای راکند خلیج و

شنزارهای خشک و سوزان جزیره العرب ، براحتی جاری بود پس مهابا بر آن حکم میراند . اما امروز جبابهای کوچکی که بر سطح دریای گرم آن ظاهر شده از يك غلیان درونی حکایت میکنند و التهابی که چهره او را بسرخی میبرد . خبر از يك دگرگونی عمیق میدهد .

اما اوضاع منطقه تنها يك روی سکه بود . روی دیگر سکه اوضاع بحرانی و روبه ترلسزل خود امپریالیزم بود . غول از پا افتاده ای که اینک توان ایستادن بر سر جای خویش را هم بسختی داراست ! غولی که دیروز در دهه ۶۰ - ۵۰ بر آسمان سائید و تنومندانه گردن گرفت و ماهیچه اندوخت و غولی که يك دهه بعد با قدمهای شیطانی اش طول و عرض کره زمین را درهم نوردید و بالهای سیاهش را بر آسمان غرب و شرق میگتردد و فضا را تیره و تار میساخت ، اینک در آغاز این دهه ، به نفس زدن افتاده است . این غول که هر لحظه کوچکتر میشود و نفسش بشماره میافتد ، اکنون در آخرین منزلگاه آسیایش ، خسته و وامانده بدینجا رانده شده است . تگاهی باین منزلگاه بیفکنیم ؛ جای امن و آسوده ای به غول عرضه نخواهد کرد .

★ منازل طوفانی در غرب اقیانوس هند ★

۱ - هند : " نمونه مطلوبی که نا مطلوب شد " ! !

هندوستان ، علیرغم وجود سرمایه های هنگفت غربی در آن و علیرغم تمام امید های بزرگی که شاید هنوز امپریالیستها بآن بسته باشند ، فاقد يك قدرت دلخواه سیاسی بنفع غرب است ، و کلاً وضع آن چه از نظر موضع متمایل به بیطرفی و نفوذ شوروی در آن و چه از جهت آمادگی شرایط انقلابی و همینطور گرایش به استقلال بورژوازی آن ، به هیچوجه خوشایند نیست . هندوستان میتواندست به بزرگترین جماع سرکوب

خلقهای منطقه و به اولین قائم مقام قدرتهای امپریالیستی غرب در اقیانوس هند تبدیل شود ، میتواند بصورت بزرگترین تهدیدکننده چین و همینطور بزرگترین مدافع سرمایه داری غرب در مرکز اقیانوس هند درآید ، درحالیکه اکنون همه نقشه های طلایی امپریالیسم نقش برآب شده است .

سرمایه داری داخلی هند با اینکه هنوز سیطره سرمایه خارجی بر دوشش باقی است ، ولی از نظر سیاسی توانسته است استقلال خود را با استفاده از رقابت ابرقدرتها و تعادل ناشی از اختلافات منطقه ای حفظ نماید . سرمایه داری هندوستان اکنون برای امپریالیسم شاید تنها همانقدر عامل مثبت در منطقه بشمار آید ، که مثلاً و تنها حدودی فرانسه در اروپا یعنی همین قدر که رژیم کمونیستی بر آن حاکم نیست! در حالیکه همین سرمایه داری بهیچوجه چه از نظر تلاضحات داخلی و آمادگی شرایط انقلابی و چه از نظر وابستگی - اگر نه سیاسی ولی کلاً نظامی و نااندازه ای اقتصادی - بسوسیال امپریالیسم شوروی ، بهیچوجه با ثبات داخلی و استقلال عمل فرانسه در اروپا قابل مقایسه نیست! (البته این بدان معنی نیست که - امپریالیسم آمریکا از موضع مستقل فرانسه در بلوک سرمایه داری جهانی ، راضی است) .

بدین ترتیب سرمایه داری هندوستان که در اوائل دهه - ه - نمونه مطلوب " آمریکا بود (بمثل گوناگون از جمله در مقایسه - قرار دادن آن با چین در آسیا و نقشه برای تبدیل آن بیک قدرت دست نشانده در مقابل چین و شوروی و خلقهای منطقه و همینطور بعنوان اولین کشور آسیائی غیر کمونیست که تولید بورژوائی و صنایع توانسته بود رشد قابل ملاحظه ای در آن پیدا کند) ، دیگر امروز جز نمونه ای نامطلوب و فرزند ناخلفی که از در طغیان و سرکشی برآمده ، چیز دیگری بشمار نمیآید .

از این نظر، بزم امپریالیستها، موقعیت هند یعنی عظیمترین کشور باقیمانده در بلوک سرمایه داری در آسیا که در عین حال بزرگترین نیروی انسانی و منابع ثروت زیرزمینی را نیز در جهان سرمایه داری بعد از آمریکا داراست، دارای چنان حساسیتی است که ممکنست بسرعت بیک " فاجعه کمونیستی " منتهی شود! این چیزی است که از هم اکنون امپریالیستها را بسیار پریشان ساخته است و ستون فقرات آنها را در غرب آسیا از هم اکنون به لرزه درآورده است.

۲ - جنگ هند و پاکستان

جنگ هند و پاکستان در سال ۵۰ (۱۹۷۱) که به تجزیه پاکستان شرقی و استقلال بنگلادش منجر شد، حلقه دیگری از کمر بند حفاظتی و مهره دیگری از زنجیر استعماری امپریالیسم را پاره کرد.

بنگلادش هم از نظر موقعیت جغرافیایی و نظامی اش (از جنوب به خلیج بنگال و از شرق به برمه و از غرب به هند در نزدیکی چین) و هم از نظر منابع اقتصادی و انسانی آن و هم از نظر موقعیت سیاسی که به حاکمیت نیروهای ملی متمایل به چپ و سوسیال اسلامیستهای قشر متوسط منجر شد، ضربه بزرگی بنفوذ آمریکا در منطقه وارد ساخت، در عین حال که زمینه مناسبتری نیز برای ورود فعالتر شوروی بمنطقه فراهم آورد.

۳ - اوضاع جدید افغانستان

کودتای جناح متمایل به شوروی ارتش افغانستان برهبری داود خان (در سال ۵۶) و برقراری رژیم جمهوری بجای پادشاهی، تعادل منطقه را باز هم در گد به ضرر امپریالیستها تغییر داد.

۴ - تسلط در بلوچستان

آغاز مبارزه خلق بلوچ برای آزادی ملی، نه تنها رژیم وابسته به غرب پاکستان، بلکه رژیم ایران و شاه مزدور را نیز به هراس انداخته است. مسلماً بوجود آمدن يك بلوچستان مستقل که مسلماً مرزهای آن بلوچستان ایران را نیز در بر میگیرد، برای امپریالیسم خطرناک است. بلوچستان منطقه وسیعی را از جنوب غربی پاکستان و جنوب شرقی ایران که ضمناً سواحل مهبی در دریای عمان دارد، شامل میشود. نگاهی به نقشه جغرافیا، اهمیت استراتژیک آنرا بخوبی نشان میدهد. حمایتی که رژیم جدید افغانستان نیز از مبارزه خلق بلوچ بعمل آورد - صرفنظر از انگیزه های آن که فعلاً مورد بحث ما نیست - مسئله را بسیار دشوارتر ساخته است. بدین جهت علاوه بر پاکستان که بیرحمانه بسرکوب مبارزه خلق بلوچ پرداخته، ایران نیز بطور مخفی در این منطقه نیرو پیاده کرده و بی شرمانه اعلام کرده که استقلال بلوچستان پاکستان را تحمل نخواهد کرد. بهرحال، آینده پر جوش و خروشی برای این قسمت از این منطقه پیشبینی میشود.

۵ - عمان، جرقه ای در انبار باروت منطقه خلیج

مبارزات خلق عمان و آزادی ظفار و ده سال جنگی عمان، جرقه آتشی است که از نظر امپریالیستها هرآن امکان دارد انبار باروت کشورهای منطقه خلیج را منفجر سازد. امواجی که از کناره های جنوبی خلیج بر میخیزد، میتواند از یکطرف تمام شبه جزیره عربستان از مسقط تا ماوراء اردن " تا مرز شرقی اسرائیل " را در خود فروبرد. و از طرف دیگر کناره های شمالی آنرا در مرزهای ساحلی بنادر جنوبی ایران، مورد تهدید قرار دهد. تنها تصور از بین رفتن امنیت بیش از ۲۳ میلیون بشکه نفت که هر روز از خلیج میگذرد و قلب صنایع غرب را در آنسوی اقیانوسها با جریان مستمر خود در تیش نگه میدارد،

کافی است که سرمایه داری غرب را تا حد دیوانه‌واری به وحشت بیندازد، این تصور کافیت که او تمام نیروها و امکاناتش را برای حفظ امنیت این منطقه بکار اندازد.

۶ - یمن دموکراتیک، لکنه روغنی بر صفحه کاغذ منطقه

یمن دموکراتیک، بعنوان تنها کشوری در منطقه که بوسیله کمونیستها رهبری و اداره می‌شود، همواره بصورت خطری بالقوه از طرف امپریالیسم تلقی شده است. امپریالیسم در باره اجرای هرگونه توطئه یا ماجراجویی سیاسی - نظامی که به از بین رفتن این حکومت بیانجامد، راضی و کوشا است.

بشتیانی یمن از انقلابیون افکار، نفوذ فعال شوروی در آن، تسلط او بر تنگه باب‌المندب و اثراتی که میتواند در چگونگی جریان عبور نفت - در صورت باز شدن کانال سوئز - بگذارد و مهمتر از همه اینکه اولین کشور تحت رهبری کمونیستها در منطقه است که بزرگترین منافع امپریالیسم در آن قرار دارد - منطقه ای که تا دیروز امپریالیسم آنرا ملک سلف خود بحساب می‌آورد - کافیت که بزرگترین دشمنها را علیه او از طرف امپریالیسم و کشورهای مرتجع وابسته باو در منطقه (در راس آنها ایران و عربستان سعودی) برانگیزد. امپریالیستها و مرتجعین محلی - یمن دموکراتیک را لکنه روغنی بر روی صفحه کاغذ منطقه میدانند که در آن امکان دارد در تمام سطح آن پخش شود! از این نظر در تمام این سالها سعی کرده‌اند این کشور را در حد اعلای انزوای سیاسی و محاصره اقتصادی در منطقه قرار داده و بنسب این گوناگون طیبه آن به توطئه و کارشکنی بپردازند (حوادث یمن شمالی و اختلافات با یمن دموکراتیک، کودتای دست راستیهای یمن شمالی و...). امپریالیسم و دشمنان محلی یمن دموکراتیک به خوبی میدانند که این وضع، بعضی محاصره سیاسی اقتصادی این کشور، تا زمانی امکان دارد که یمن نتواند متحدی در منطقه برای خود بدست آورد (متنوعاً بخاطر فقر

و عقب ماندگی شدید داخلی، پیشرفت اقتصادی تنها باتکاء نیروی داخلی در آن بسیار کند است. اتحاد یمن و انقلابیون ظفـ سار، درگاه در پشت آن نیروی بزرگی چون عراق قرار بگیرد و در پشت سر هم آنها شزروی قدم بر منطقه بگذارد، دقیقاً همان چیزی میشود که سالیان دراز امپریالیسم از ایران بسیار وحشت داشته است.

۷- رقابت درونی امپریالیست‌ها

امپریالیسم آمریکا تنها با نیروی مقاومت خلقها یا نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی در منطقه روبرو نیست، بلکه رقابت بین خود دول سرمایه داری غرب - هنوز در این منطقه بین انگلستان و آمریکا - نیز مطرح است.

این رقابت، مخصوصاً در سالهای ۷۰ و ۷۱ بر سر میزان نفوذ دو کشور در منطقه و بهره برداری از منافع آن، به اوج خود رسید. این اختلاف بطور مشخص در مورد بهترین و بطور نامرئی در مورد گونگی اتعداد امارات و میزان نفوذ در افریقای جنوبی و بلوک بندیهای واقع در آن، که هر کدام یکی از دو کشور متصل بودند، تجلی کرد، در مورد بحرین، آمریکا آنها با استفاده از اهرم سنگینی چون ایران، مسئله را بنفع خود حل کردند. باین ترتیب که ایران بشروط خارج شدن نیروهای انگلیسی از بحرین، حاضر شد از ادعای مالکیت خود صرف نظر کرده و قضیه را با صرح مسئله رای گیری (که هیچ وقت انجام نشد) بحکومت طرفدار آمریکا بسپارد (بتضاد های بسیار عمیقی که در آن سالها بین ایران و انگلیس پیش آمده بود که مضبوطات ایران حتی علناً باستعمار انگلیس در منطقه منهد میکردند، توبه کنید. رفتن و آمد های مکرر " ویلیام لسوس" و همچنین سفر " لرد هیوم" برای حل این مشکل، از جریانات مهم پشت پرده در همان موقع خبر میداد). بهر حال، روابط ایران و انگلیس تا سر کار آمدن حزب کارگزاران و رفتن محافظه کارها تیره

بود. در مسئله امارات متحده عرب هم بالاخره به نتیجه واحدی رسیده نشد و هنوز اختلافات موجود در آن که نماینده اختلافات انگلیس و آمریکا در منطقه است، دیده میشود. و البته بدلیل کمتر اهمیت دادن دولت جدید کارگری ویلسون باین مسئله، نسبت به دولت محافظه کار هیث، مسئله از حدت اولیه اش هم افتاده است.

این شمائی بود از اوضاع عمومی منطقه، وضع بحرانی آن و اهمیت بزرگی که این منطقه هر روز بیشتر از روز پیش برای امپریالیسم پیدا میکند. اکنون لازمست نگاه عمیقتر خود را بوجهه اصلی حوادث، صحنه برخورد ایران و عراق، برگردانیم.



Terrospring



ایران پرچم افتاده امپریالیستها را

در آسیای باختری بلند میکند

مقارن سالهای ۵۰ - ۴۹ (۷۱ - ۷۰) دگرگونیهای شدیدی در جهت گسترش سرمایه داری ایران پیدا شد . این دگرگونیها که معلول افزایش درآمد نفت ، بکریودن بازارهای داخلی ، ثروتهای هنگفت زیرزمینی و نیروی کار فراوان و ارزان بود ، رشد سرسام آوری را برای سرمایه داری ایران امکانپذیر ساخت . این رشد با افزایش مجدد مستمر درآمد نفت ، طی همین سالها و مخصوصاً از سال ۵۲ بیحد ، باجهشی فوق العاده ادامه پیدا کرد . بطوریکه درست در شرایطی که سرمایه داری غرب در مقابل یکی دیگر از شدیدترین بحرانهای ادواری خود و اینبار در شکل بحران مضاعف تورم - رکود (یعنی - افزایش شدید قیمتها - تنزل شدید دلار و افزایش کسری موازنه - پرداختها ، نابسامانیهای شدید پولی و ۰۰۰ از یکطرف و پائین آمدن سطح اشتغال ، بیکاری ، کاهش شدید سطح تولید و ۰۰۰ از شرف دیگر) قرار میگيرد ، سرمایه داری ایران فارغ از همه این قضایا حرکت چهاراسبه خود را آغاز میکنند .

مخصوصاً اگر توجه کنیم که بیش از ۶۰٪ سرمایه گذاران و همپنین اولین رشته های صنعت مانند ذوب آهن و صنایع فولاد ، صنایع نفت و پتروشیمی ، راه آهن و حمل و نقل و بسیاری تولیدات دیگر ، شکل انحصاری (آب ، برق ، ارتباطات و ۰۰۰) در دست دولت بوده و

سرمایه داری ایران متمرکزترین نوع سرمایه داری در جهانست که در آن دولت نقش کاملاً اساسی و تعیین کننده ایفا میکند ، آنگاه روشن خواهد شد که این گسترش و رشد در زیربنای اقتصادی ، بلافاصله چه تاثیر مستقیم و فعالی در تمرکز قدرت و رشد بیشتر دولت و ارگانهای سیاسی - نظامی او خواهد گذارد .

در ایران تمرکز و قدرت هنگامت سیاسی دولت نه تنها ناشی از تمرکز سرمایه در بخش عمومی و تفوق کامل او بر بخش خصوصی ، بلکه همچنین ناشی از نهاد های دیکتاتوری است که بطور سنتی از دوران فتوح الیم تا حاکمیت مناسبات سرمایه داری در ایران (منتی با هدهای مختلف) ، ادامه داشته است . تاثیرات متقابل بین تمرکز اقتصادی و تمرکز قدرت سیاسی شکل خاصی به سرمایه داری حاکم ایران داده است که میتواند هر تغییر و در گسترش و رشدی را در زمینه اقتصادی ، بلافاصله بیک گسترش و رشد در قدرت سیاسی تحویل کند ، کاری که در یک سیدتم با اقتصاد آزاد ، بدلیل وجود تضادهای گوناگون ناشی از رقابت فردی و فعالیت آزاد اقتصادی ، تقریباً غیر ممکن و یا بسیار مشکل است .

حتی در مرحله سرمایه داری انحصاری که دولت نمایندده بلاواسطه محدودی از تراشها و کارتلهای معظم مالی - صنعتی است ، که تقریباً تمام شحبات تولیدی و تمام رشته های بازرگانی و پولی ، ادر قبضه خود گرفته اند (از این نظر سرمایه داری آمریکا نمونه بارز آن بشمار میرود) ، باز هم بدلیل رقابتهای که گاه و مخصوصاً در شرایط بروز بحران بین همین کارتلها یا گروههای مالی پیش میآید و یا بدلائل پیچیده دیگری که به رقابت جهانی و تسخیر بازارها . . . مربوط است ، این تمرکز اقتصادی نمیتواند تماماً در سیستم سیاسی و قدرت حکومتی منعکس شود . مانند اوضاع کنونی ایالات متحده آمریکا که شکاف وسیعی بین کمره که اکنون بیشتر تحت نفوذ لیبرالها و سرمایه داران متوسط است و دولت و پنتاگون که نمایندده بلاواسطه معظم ترین

کارتل‌های صنعتی و گروه‌های بزرگ مالی هستند (با ابعاد جهانی که سررشته
 اغلب، فعالیت های اقتصادی در جهان سرمایه داری بدست همین
 تعداد محدود کارتل صنعتی یا جنگی و یا گروه مالی است)، بوجود
 آمده است. در حالیکه در ایران بدلیل آنکه دولت خود بزرگترین
 سرمایه دار بشمار میرود و بدلیل اینکه سرمایه داری دولتی از یکطرف
 شدیداً به قدرت مسلط امپریالیستی و نیازهای مشخص او وابسته است
 و از طرف دیگر تحت سلطه یک الیگارشی خانوادگی خشن و سرکوب
 کننده داخلی مرکب از خاندان سلطنت و اجزا، وابسته بآن قرار
 دارد، و بدلیل آنکه بخش خصوصی با هزاران رشته، تار و پیود
 وجودش با همین الیگارشی خانوادگی وابسته است - و اصولاً بخش
 خصوصی در ایران بدون چنین ارتباطی که شراکت و سودبری ایمن
 الیگارشی در آن تضمین نشده باشد، معنائی ندارد (در واقع بخش
 خصوصی در این جا شعبه دیگری از همین الیگارشی است که به شکل
 دیگری به غارت و جباول مردم مشغول است. بدینجهت در ایران هرگز
 یک سرمایه دار نمیتواند تنها با آنکه به نیروی سرمایه اش، بدون آنکه
 با این گروه در شراکت قرار گیرد، رشد کند). برای مثال توجه کنید
 به ارتباطات بسیار وسیعی که بین منلاطی رضائی، فرمانفرمایان
 و ضیائی و... با دربار وجود دارد - و بالاخره بدلیل اینکه اجزا،
 عالی حکومت (تکوکراتها و بوروکراتهای عالی مقام) خود از سرمایه
 داران عمده وابسته باین گروه هستند (مثلاً علم، اقبال یا شریف،
 امامی را در نظر آورید)، چنین امری نه تنها امکان پذیر است، بلکه
 عملاً سانهاست که سیاست داخلی و خارجی ایران را تعیین میکنند.
 نتیجه آنکه آغاز چنین رشد سرطانی و غول آسایی در سرمایه داری
 وابسته و شدیداً متمرکز ایران، اولین انگیزه های سلطه جوئیسی و
 تمایلات ماجرا جویانه و توسعه طلبانه اقتصادی - سیاسی - نظامی
 را در او بیدار ساخت. این انگیزه ها و تمایلات وقتی با استراتژی

آسیای نیکسون ، یعنی سپردن دفاع مناطق استراتژیک آسیا بدست خود کشورهای دست‌نشانده - و در اینجا با نقشه آمریکا می‌باشد برای تبدیل ایران به اصلی‌ترین تکیه گاه امپریالیسم بعد از اسرائیل در این سوی خاورمیانه - تلفیق می‌شود ، همه چیز را برای ایفای نقش یک قدرت امپریالیستی در منطقه از طرف ایران ، آماده می‌ساخت .

رژیم ایران هیچگونه تردیدی در ایفای چنین نقشی بخود راه نداد . او میخواست سلطه امپریالیستی خود را بطور کامل در منطقه اعمال نماید و در این راه حاضر به تحمل هیچگونه مقاومت یا مخالفتی نبود . البته این عدم تحمل ، یک پندار ایده آلیستی نبود .

ایران تنها کشور منطقه خلیج بود که چه از نظر جغرافیایی و چه از نظر امکانات وسیع اقتصادی (یعنی ذخائر متعدد و متفاوت زیرزمینی ، نیروی وسیع انسانی ، بالا بودن سطح تخصص و کارآئی های فنی و دست یابی به منابع و شیوه های علمی مدیریت و . . . همچنین امکان ایجاد منافع متعدد سرمایه ای غیر از پول نفت) و چه از نظر موقعیت سیاسی و نظامی (مثلاً وجود ارتش کاملاً مجهز ، ۴ هزار نفری و دیکتاتوری حاکم) . همه شرایط لازم را - شرایطی که حقیقتاً دیگر کشورهای منطقه فاقد آن هستند (غیر از عراق و آنها هم تا اندازه ای) - برای اینگونه بصورت قدرت مسلط منطقه درآید ، در خود فراهم میدید .

همانطور که قبلاً گفته شد ، این جهتگیری نه تنها از جنبه های گوناگون باب طبع سرمایه داری رو بگسترش و توسعه طلب ایران بود و نه تنها وجود اشکال متمرکز سرمایه داری دولتی و الیگارش مالنی منعتی حاکم بر ایران بالاخره اتخاذ چنین شیوه های امپریالیستی را مخصوصاً با وجود آمادگی دولت و ارتش و دیگر ارگان های ایرانی رژیم ، ممکن و حتی ضروری مینمود ، بلکه به امپریالیسم آمریکا اجازه میداد که خود را از عواقب وحشتناک یک دخالت نظامی دیگر در آسیا - بدور نگهدارد . در حالیکه منافعتش تا مدت‌ها و بطور اساسی توسط غول

با شاخ و دمی که پرورنده شده بود ، قابل تامین بود .

★ موانع راه و حساسیت منطقه ★

در این میان تنها رژیم بغداد بود که دیواری در مقابل سلطه طلبی ایران بشمار میآمد . این دیوار تا آنهنگام که بقدرت رژیم عراق محدود میشد ، باز جای چندان نگرانی برای امپریالیسم و رژیم ایران نداشت . اما وقتی در پشت سر حکومت عراق ، داس و چکش شوروی خودنمایی میکرد ، و در جلوی جبهه آن در خلیج ، پرچم انقلابیون ظفار که از طریق حلقه عراق - یمن - ظفار بهم متصل میشدند ، خود نشان میداد ، آنگاه رژیم ایران خودش را در محاصره کاملی از نیروهای انقلابی یا خرده بورژواهای چپروئی میدید که پشت به پشت ارتشش سرخ شوروی دارند .

۲۵۰۰ کیلومتر مرز با شوروی ، ۱۴۰۰ کیلومتر مرز با عراق و حدود ۲۰۰۰ کیلومتر با خلیج و دریای عمان ، بهمان اندازه که موقعیت استراتژیک ایران را از هر نظر قابل اهمیت میسازد و همان اندازه که قدرت یافتن و تسلط او بر منطقه ، بسیاری از مسائل منطقه را بنفع امپریالیسم حل خواهد کرد ، همان اندازه هم در صورت هر تحول و تغییری در منطقه که به پیروزی حتی کوچکی از طرف نیروهای انقلابی یا اتحاد آنها با نیروهای مرفق منجر شود (مثلاً پیروزی انقلاب ظفار و اتحاد آن با عراق و یمن) وضع ایران بشدت بخطر افتاده و بهمان اندازه ضربه پذیرتر خواهد شد . در چنین صورتی این ضربه پذیری بدلیل ضعیف بودن امارات عربی ، عربستان و حتی پاکستان نه تنها کاهش نمییابد ، بلکه با احتمال بسیار زیاد باین کشورهائیز سرایت خواهد کرد .

البته بدیهی است در تمام این بررسی ، اوضاع حاد داخلی ، فشار

نیروی انقلابی و مبارز داخل و جو انفجاری ناشی از استثمار بیحد و دیکتاتوری خون آشام رژیم حاکم (همینطور کشورهای دیگر منطقه) ، عوامل اصلی ای هستند که شرایط رو به بحران منطقه ، تنها باغبار آنها میتوانند اثرات بسیار با اهمیتی بر اوضاع ایران بگذارند (بعنوان مثال تجسم کنید اگر ایران وارد در جنگی طولانی در منطقه بشود ، مسلماً نهضت انقلابی داخل ، شرایط رشد بسیار مساعدی پیدا خواهد کرد . باین ترتیب ، قدرت نیروهای مقابل خارجی به نیروهای جنبش انقلابی علیه رژیم حاکم علاوه خواهد شد و دشمن از دو سوز سرسبه خواهد خورد) .

با این مقدمات ، امبرالیسم بخوبی میدانست و رژیم ایران این مسئله را کاملاً درک میکرد که تا آنجا که مربوط به کشورهای خود منطقه باشد و پای شوروی به میان کشیده نشود ، قدرت فائده در منطقه از آن امبرالیسم و کشورهای وابسته باو در منطقه خواهد بود .

شاه این مسئله را بارها در مصاحبه اش مطرح کرده است و نشان داده است که تنها نگرانش عبارت است از حضور شوروی در منطقه . شاه بارها اعلام کرده که کشور او از هر کشور دیگر منطقه بجز شوروی ، قویتر است و میتواند تجاوز هر کشور دیگری بجز شوروی را دردم سرکوب نماید و ادامه داده که بهر حال ، در صورت تجاوز هر نیروی خارجی (۱) ما همه چیز را منهدم خواهیم کرد !

بدین ترتیب ، از یکطرف آمریکا مایل بود با کمک بایران برای ایفای نقش سلطه گرش در منطقه (تکرار میکنیم مخصوصاً که آمادگیهای درونی هم کاملاً با این جهتگیری توافق داشت) ، دفاع منطقه را اساساً بمعهدده ایران قرار دهد (بدیهی است که ایران در چهارچوب یک موافقتنامه منطقه ای مرکب از کشورهای کوچکتر منطقه این نقش را میبایست ایفا میکرد) و از طرف دیگر ممکن بود شوروی با نفوذ قابل ملاحظه خود ، از طریق یمن و عراق و اخیراً با پشتیبانی جدیدی (۹) که از انقلاب ظفار

بعمل می‌آورد از طریق ظفار بطور فعال در منطقه وارد شده و خلاء قدرت آمریکا را (که اگر نه در مقابل نبره‌های انقلابی و کشورهای ضد امپریالیست منطقه ، اما بهر حال در مقابل قدرت شوروی قابل محاسبه بود) پر کند.

★ معنای اصلی خروج نیروهای خارجی از منطقه ★

پیدا کردن راه حلی برای این مسئله ، باز هم بعهدہ ایران فرار گرفت . رژیم ایران یکبارہ با بوق و کرنا اعلام کرد- که حضور هیچ قدرت خارجی را در منطقه تحمل نخواهد کرد ! و خواهان اداره و حفظ امنیت منطقه ، بدست خود کشورهای منطقه است . ایران کشورهای امپریالیستی غرب و شرق را متهم میکرد که میخواهند با رقابت خود در منطقه ، امنیت و آسایش کشورهای منطقه را برهم بزنند . ایران اعلام میکرد که منطقه باید از نیروهای خارجی پاک باشد و کشورهای منطقه خلیج در یک پیمان امنیت مشترک شرکت جویند .

اما این یقہ درانی برای استقلال منطقه ، تنها یک روی سیاست امپریالیستی و بنحایت مزورانه شاه و اربابان آمریکا تیش بود . روی دیگر سکہ تقویت و تجہیز فوق العادہ ارتش بہ انواع سلاحہای مدرن و خرید و تقویت ناوگانہای دریائی ، ورود صد ہا مستشار نظامی و کارشناس جنگی جدید از آمریکا و از صدمہ متر پیادہ کردن نیروہای نظامی اش در سہ جزیرہ استراتژیک خلیج " تنب بزرگ ، تنب کوچک و ابوموسی " بود .

ایران در صدد این بود کہ با ایجاد پایگاہی در آنسوی خلیج ، تسلط کامل خود را بر منطقه ، ہم از سمت کارہ های شمالی خلیج و دریای عمان کہ مرزہای طبیعی خودش بود ، و ہم از سمت کارہ های جنوبی آن کہ از کویت تا عمان ادامہ داشت ، تامین نماید .

اشغال این جزایر کہ در پائین مدار ۲۷ درجہ و نزدیک بسہ کارہ های جنوبی هستند ، اورا در نیہ راه این هدف قرار میداد .

بدینجهت این هنوز تمام آنچیزی نبود که رژیم ایران میخواست بدست بیاورد. بنابراین مرتباً در حدود این بود که بنحوی پایگاهی در یکی از شیخ نشینها بدست آورد، تا بالاخره این نقشه يك سال و نیم بعد، با پیاده شدن نیروهای نظامی ایران در عمان برای سرکوب انقلابیون عمان، تحقق کامل یافت.

مطابق قرار داد پنهانی که ایران با سلطان نشین عمان میبست، در مقابل کمک نظامی و تدارکاتی ایران به عمان، دولت عمان متعهد میشد که پایگاههایی در اختیار ایران بگذارد. بدین ترتیب ایران، هم در کناره های شمالی خلیج فارس و دریای عمان، و هم در کناره های جنوبی آن مستقر شد. این استقرار که همراه با تاسیس پایگاههای عظیم نظامی — هم در مرزهای جنوبی ایران از چاه بهار و جاسک در دریای عمان گرفته تا بندر عباس و قشم (در شرق خلیج) بوشهر و خسارک در منتهی الیه غربی اش، و هم در جزایر مرکزی و کرانه هایی که تا جنوب سواحل عمان ادامه پیدا میکند — به امپریالیسم آمریکا و همچنین به دست نشانده بزرگش رژیم ایران، اجازه میداد که تازمانیکه نیروهای شوروی بنور مستقیم در منطقه مستقر نشده اند و یا پایگاههای نظامی مستقلی در منطقه بآنها داده نشده، به برتری محرز و حتی سلطه کامل خود در منطقه مطمئن بوده (۱۰) و آمریکا را از ورود مستقیم به منطقه بی نیاز سازند.

عراق. وصله ناجوری بر دامان ارتجاع منطقه

قبلاً گفتیم که کودتای چپ گرایان حزب بعث برهبری بکر، صدام حسین و حردان عبدالنفر التکریتی در ۱۹۶۸، ضربه بزرگی بسه منافع امپریالیسم در منطقه تلقی شد. همچنین روشن ساختیم که این ضربه مخصوصاً در رابطه با اهمیت استراتژیک منطقه برای امپریالیسم

و همچنین وضع روبه بحران آن که هر تغییر ولو کوچک ، بنفع نیروهای مترقی ، اثرات بزرگی در تغییر سمت اوضاع بضرر امپریالیسم و ارتجاع باقی میگذاشت ، قابل تفسیر بود .

بدین ترتیب امپریالیزم نه تنها از نظر اقتصادی ، یعنی بهره برداری و استخراج منابع نفت فلات قاره واقع در آبهای خلیج و تعیین حدود و ثنور آن ، با اشکالات جدید تری که ادغامی احتمالی عراق به سایر اختلافات اضافه میکرد ، روبرو میشد ، بلکه با گرایش که رژیم عراق از یک طرف به سمت سوسیالیزم و از طرف دیگر به سمت شوروی نشان میداد ، خسرات سیاسی مهمی برای امپریالیزم در منطقه ایجاد میکرد .

اقدامات دولت جدید بحثی نیز این جهتگیری را کاملاً روشن میکرد . مثلاً بلافاصله بعد از حاکمیت رژیم جدید ، دولت عراق آلمان شرقی را برسمیت شناخت و با تعداد کثیری از جاسوسان اسرائیلی را که در نسبت کشورهایمانند ایران فعالیت های جاسوسی داشتند ، اعدام کرد . همینطور در مورد اعدام چند تن از جاسوسهای سازمان امنیت ایران و "سیا"ی آمریکا ، این اقدامات وقتی با حرکت بعدی حکومت عراق ، یعنی همکاری با جناح سرفدار شوروی حزب کمونیست عراق ، برقراری روابط نزدیک تر با یمن جنوبی ، کمک به انقلابیون عمان ، و بندی بعد ملی کردن منابع نفت و اخراج انگلیسیها ، دادن امتیازات نفتی در روميله به روسها و کشیدن خط لوله نفتی بخلیج و بالاخره ورود سرمایه های شوروی باین منطقه کامل میشد ، بنظر آنها چیزی جز یک اعلان بزرگ کامل از طرف بشیمها نبود .

زنین سیاستی در داخل و خارج عراق بخوبی نشان میداد که عراقیها حاضر به سازش با نیروهای ارتجاعی منطقه ، که عمدتاً تحت سلطه آمریکا هستند ، نخواهند بود . و از همین جا بخوبی معلوم میشد که نقشه امپریالیسم و تصمیم بورژوازی حاکم ایران برای تبدیل شدن بیک قدرت مسلط منطقه ، مسلماً با دیوار بلند عراق روبرو خواهد بسود .

بدین ترتیب ، همانطور که قبلاً ذکر کردیم ، حملات خرابکارانه و تجاوزات گوناگون ایران علیه رژیم عراق در جبهه های گوناگون آغاز شد . دولت عراق عمدتاً موضع دفاعی داشت ، چرا که رهبران جدید عراق بشدت مشغول سامان دادن به امور داخلی کشور خود بودند و نمیخواستند باین زودیها خود را درگیر ارتش نیرومند ایران بکنند . اما وقتی در بهار سال ۵۲ (حدود فوریه ۱۹۷۳) عراقیها قرار داد مودت دهساله با روسها را منعقد کردند و روسها متعهد شدند که علاوه بر شرکت ، درصد پروژه بزرگ آبادانی ، ارتش عراق را نیز کاملاً مسلح نمایند ، رژیم ایران بیش از پیش دچار نگرانی شد . البته ایران از مشغولیت عراقیها در این سالها استفاده شایانی برده بود . توانسته بود ارتش خود را در مرزهای زمینی اش با عراق سازمان دهد و خطوط مستحکم نظامی در این مرزها ایجاد نماید . توانسته بود جزایر سه گانه سوقالجیشی مهمی را در خلیج متصرف شود و بالاخره توانسته بود با پیاده کردن نیروهایش در سلطان نشین عمان ، اولاً به سرکوب نیروهای انقلابی عمان بپردازد ، ثانیاً با بدست آوردن پایگاههای نظامی در اینسوی خلیج ، قدرت خویش را در دوسوی آن مستقر سازد . اما علیرغم همه اینها ، وقتی ضربه پذیری درونی رژیمهای مانند ایران در نظر گرفته شود ، باز هم جای نگرانی بسیاری باقی میماند . بخصوص که هرگونه بلوک بندی ای در منطقه که یکطرف آن کشورهای ارتجاعی وابسته با امپریالیزم و در رأس آن ایران باشد - علیرغم همه قدرتشان - و طرف دیگر نیروهای مترقی انقلابی ، در نهایت هم بضرر امپریالیسم تمام میشود . از این نظر امپریالیسم در جوار سیاست "شمشیر و کمان" ، سیاست "جذب و حل" راهم در برابر عراق از دست نמידاد . از نظر امپریالیسم این سیاست ، یعنی سیاست "جذب و حل" بر این اساس استوار بود که رژیم بعث بالاخره رژیم استغریکونیست و حتی ضد کمونیست (۱۱) چراکه بعثیها سوابق دیرینه ای در مبارزه

علیه کمونیستها داشتند .

در زمان عارف هزاران کمونیست از طرف بعثیها مورد تعقیب و شکجه قرار گرفتند که بسیاری از آنها کشته و یا مجبور به فرار از عراق شدند . این امر هیچ گاه از نظر امپریالیستها دور نماند . هرچند که بالاخره جناح طرفدار شوروی حزب کمونیست عراق در تحت فشارهای گوناگون دولت بعثیها یابد نیال گرایشات رویزونیستی و فساداری سیاست سوسیال امپریالیستی شوروی ، بالاخره حاضر به همکاری با بعثیهای جدید شد (عزیز الحاج رهبر این جناح ، طی مصاحبه تلویزیونی در بغداد ، حکومت بعثت را تائید و همکاری خود را با او اعلام کرد) . اما این نقطه اختلاف ، بهر حال نقطه امیدی نیز برای امپریالیستها و نوکران دست نشانده آنها در منطقه ایجاد میکرد . این امید چیزی نبود جز امید به سازش با بعثیها و کشاندن آنها به اردوی سرمایه داری (۱۲) . بدین ترتیب در عین حالی که انواع توطئه ها و خرابکاریها علیه رژیم عراق صورت میگرفت ، ایران همیشه حاضر بود که بمجرد دیدن اولین نشانه های گرایش به راست عراق ، با او از در مصالحه و حتی معامله درآید . اگر این درست بود که ایجاد دولت متقابل در منطقه بهر حال بضرر امپریالیسم و دست نشانندگان منطقه ای اش است ، و اگر این درست بود که بهر حال با اعتبار ضعف درونی این رژیمها و موضع ضد مردمیشان ، هرگونه درگیری دراز مدت بین این دو بلوک بضرر آنها تمام میشود ، بنابراین بسیار منطقی تر بود که جناح امپریالیستی منطقه و در رأس آن ایران ، بتواند به سازش با دولت عراق دست یابد تا اولاً هرگونه امکان بلوک بندی و تشکل از طرف نیروی مقابل را سلب کند ، ثانیاً دست و پای نیروهای انقلابی منطقه مانند ظفار و یمن را بیشتر ببندد و آنها را در محاصره بیشتری قرار دهد ، ثالثاً ورود و نفوذ شوروی به منطقه را مواجه با شرایط و موانع جدیدی بنماید ، رابعاً این سازش در عین حالیکه موکول به تحولاتی در جهت

راست‌دربین حکمت‌عراق بود ، اما خود می‌توانست متقابلاً در وابسته کردن عراق به اقتصاد امپریالیستی در منطقه و طبیعتاً وابسته کردن آن بامنیت منافع امپریالیسم در منطقه ، اثر گذارده و نهایتاً عراق را به اردوی سرمایه داری بیشتر نزدیک سازد .

همینطور عملکرد این عوامل در طی زمان بیشتری می‌توانست بیسک موافقتنامه امنیت منطقه ای با عراق ، که همکاری دیگر کشورهای منطقه که عموماً وابسته به امپریالیسم هستند را در برداشته باشد یعنی نقشه و نتیجه ایکه امپریالیسم و شاه بآن امید بسیاری بسته بودند منتهی شود . البته طبیعی بود که در هرگونه سازشی بین ایران و عراق ، این ایران نخواهد بود که بسمت سوسیالیزم و ترقی کشانده شود و نهایتاً این امپریالیزم نبود که چیزی در این زمینه ببازد ، بلکه حکومت عراق خواهد بود که بدلیل وجود عناصر مساعد برای سمت گیری براست ، یعنی بدلیل ماهیت طبقاتیش که مواضع بینابینی و منافع خرده بورژوازی چپ را منعکس می‌سازد ، میباید بسمت سرمایه داری و مناسبات وابسته بآن در سطح جهانی و منطقه - که اجباراً چنین سازشی را اجتناب ناپذیر می‌سازد - گردش کند . در حالیکه تا آنموقع رژیم عراق در مقابل این نقشه مقاومت نشان داده بود .

بنابراین اصلیترین تضادی که سرمایه داری توسعه طلب و وابسته ایران در انجام نقشه سلطه طلبانه اش در منطقه با آن روبرو بود ، عجارت بود از مقاومت خرده بورژوازی چپ حاکم در عراق که در پشت سر خود قدرت شوروی و در مقابلش نیروی انقلابی منطقه را بهمراه داشت . اما ایران چگونه با این تضاد برخورد میکرد ؟

تعلیل شیوه ای که امپریالیسم و رژیم ایران برای حل این تضاد در پیش گرفتند ، می‌تواند تمام اسناد گوناگون سیاست آنها را طی بیست و پنج سال اخیر (بعد از حدود سالهای ۷۰) در منطقه توضیح دهد این شیوه عجارت بود از : جدا کردن عقب دار جبهه عراق (شوروی)

از خود جبهه ، سرکوب شدید جلو دار آن بوسیله نیروهای نظامی و در نتیجه ، در محاصره قرار دادن حکومت عراق در یک حمله گزانبیسی از طرفین ، تشدید فشار و عملیات ایذائی و نظامی در مرزها ، ایجاد پشتیبانی از مناقشات داخلی (مسئله کرد ها) برای وادار کردن آن به سازش .

بر اساس این استراتژی رژیم ایران سیاستهای زیر را در منطقه در پیش میگیرد :

(۱)

ایران میخواهد شوروی را متقاعد سازد که به منافعش نیست خود را درگیر پشتیبانی عراق و نیروهای انقلابی در منطقه بنماید . ایران سعی دارد به شوروی چشم اندازهایی از همکاریهای اقتصادی در منطقه نشان بدهد که احراز آنها لزومی بحمايت و وابستگی به دولت عراق ندارد . ایران میخواهد به شوروی هشدار بدهد که هرگاه حمایت توسعه یافته شوروی از عراق به برخورد این کشور با کشورهای وابسته بامیرالیم یا بحد منافع حیاتی آنها بیانجامد ، شوروی تمام منافع فعلیش را (و بطریق اولی منافع آتی و احتمالی) که اکنون در این کشورها دارد ، از دست خواهد داد . در حالیکه اگر تنها بحمايت محدود از عراق بسنده کند (حداکثر تا سطح روابط معمولی اقتصادی - سیاسی ، فروش اسلحه و ...) ، میتواند به آینده درخشانتری از همکاری اقتصادی در کشورهای سرمایه داری و ارتجاعی در منطقه امیدوار باشد .

در واقع ایران به شوروی قول میدهد که چنانچه زیاد عجله نکند و نخواهد از آب گل آلود درگیریهایی متعدد داخلی و خارجی امیرالیم آمریکا (بحرانهای شدید اقتصادی - سیاسی - اجتماعی داخلی و همینطور شکست فضاحت بارش در ویتنام و کوبا و و لاغوس) در این قسمت از آرمی ما هائی بگیرد ، آن وقت ایران و در واقع امیرالیم آمریکا ، از نمود استثمار

و غارت منطقه ، کلاهی هم باو خواهند داد اما در غیر اینصورت ، اگر شورویها در صدد این باشند که در منطقه خلیج مستقر شوند ، آنگاه سرهنگه نیروهای نظامی آمریکا هم پیدا خواهد شد . ایران با ظرافت خاصی ، این تم دید را از زبان وقول آمریکا ، من غیر مستقیم آنطور که گویا خودش هم واقعاً با این امر موافق نیست ، در سرمقاله ۱۶ / ۱۱ / ۵۳ کیهان ، بعد از ذکر مقدماتی چنین مطرح میسازد :

" . . . گزارشهایی که در مورد استقرار احتمالی نیروهای شوروی در پایگاههای عراق منتشر شده است ، شاید پیشترس باشد ، اما این خطری است که نباید نادیده گرفته شود . هم اکنون شماره بزرگی از کارشناسان نظامی و افسران شوروی در عراق بسر میبرند . تا زمانی که حضور آنها آثاری بیرون از مرزهای عراق بوجود نیآورد موضوع را میتوان يك امر داخلی تلقی کرد ، اما " سپردن پایگاههای دریائی " بهر قدرت غیر ساحلی میتواند عواقب ناگوار در منطقه داشته باشد . . . از سوی دیگر گزارشهایی در باره مذاکرات لندن و واشنگتن در زمینه بهره گیری نیروی هوایی آمریکا از تاسیسات نظامی جزیره مسیره منتشر شده است . اگر این گزارشها درست باشد ، باید در انتظار ایجاد کانون تازه ای از رقابت ابر قدرتها در این منطقه حساس باشیم . نفع همسسه ملتبهای منطقه در این است که قدرتم ای بیگانه را از خالصت نظامی در خلیج فارس باز دارند . خلیج فارس میبایست بدو از رقابت ابر قدرتها بماند تا مردم آن بتوانند با بهره گیری از منافع سرشار طبیعی خود ، زندگی مرفه تری داشته باشند . . . در همان حال ، غالب دولتهای شبه جزیره از شکل گرفتن يك کانون خرابکاری و تحریک در یمن جنوبی ناخرسندند . بدین ترتیب آنها نیز ممکن است برای دفاع از خود بسوی سیاستهای عکس العملی افراطی سوق داده شوند . تحولاتی از این دست بهانه ای خواهد بود

برای قدرتهای بزرگ که در زمینه سنتی "تفرقه لازم برای آقائی" محیط مساعدی برای گسترش نفوذ خود بیابند. کوشش هر کشور منطقه برای برهم زدن صلح و ثبات خلیج فارس تنها بسود قدرتهای بیگانه خواهد بود که تنها در آبهای گل آلود میتوانند ماهی بگیرند . . . " (تاکید از ماست) .

در واقع ایران آشکار و صریح هم شوروی و هم عراق را در مقابل یک دوراهی قرار میدهد. ایران میخواهد بگوید:

الف- نفوذ شوروی تا حد فروش اسلحه، تعلیم ارتش عراق و حضور افسران و کارشناسان نظامی در عراق، از طرف ایران (و طبیعتاً امپریالیزم آمریکا) برسمیت شناخته میشود.

ب- اگر شوروی پارا از این گیم فراتر بگذارد و بخواهد مثلاً در سواحل خلیج بایگانه بدست آورد، آنوقت آمریکا هم در پایگاه همسای دریائی منطقه مستقر خواهد شد.

ایران با زیرکی خاصی بلوف بزرگی به شوروی و عراق در مورد "گزارشهایی درباره بهره گیری نیروی هوایی آمریکا از تاسیسات نظامی مصیره" (۱۳) میزند. در این بلوف اولاً به شوروی هشدار میدهد که بحالت گزارشهایی که از استقرار نیروهای در بایگانه ساحلی ام القصر عراق رسیده، آمریکا در صدد ورود به منطقه است و این نتیجه عکس العمل کارتوست که پای آمریکا را به منطقه باز میکند. بطوریکه علیرغم تضادهای آمریکا و انگلیس آنها قصد دارند متحداً علیه ایمن نفوذ، موضعگیری کنند.

ناتیباً به عراق (و همینطور به شوروی) نشان میدهد که تا زمانیکه شوروی در عراق مستقر نشده، ایران مخالف ورود آمریکا است؛ و حاضر است حتی در این مسئله با فشاری کند!!

ناتیباً گریزی هم به یمن جنوبی میزند و هم به عراق و هم به شوروی هشدار میدهد که در صورت ادامه حمایت آنها از یمن و ایجاد یک

بلوک تازه از کشورهای مرفی و نیروهای انقلاب ، بلافاصله باعکس العمل شدید نیروهای ارتجاعی منطقه روبرو شده و در مقابل با گرایش افراطی چپ منطقه ، آنها به سیاستهای افراطی راست دست خواهند زد !

در آخر مقاله باز هم تاکید میکنند که هر تغییری در سطح آبهای راکد خلیج ، بلافاصله پای آمریکا را باز خواهد کرد ! جالب توجه اینجاست که اصولاً نه آمریکا مایل بداشتن پایگاه نظامی مستقیم در منطقه خلیج است و نه اینکه چنین گزارشی اصولاً موجود بود (کما اینکه بعدها ، بعد از موافقتنامه الجزایر ، یعنی در همین اواخر ، دولت انگلیس در مجلس در همین باره مورد سؤال قرار گرفت و نخست وزیر کاملاً چنین درخواستی را از طرف آمریکا تکذیب کرد) .

هم استراتژی آسیائی نیکسون ، هم استراتژی جدید آمریکا مبنی بر جایگزینی حملات استراتژیک هوائی (با استفاده از بمبهای هسته ای تاکتیکی) بجای درگیری در جنگهای معمولی یا جنگهای زمینی ، مخالف این هدف است . در مورد پایگاههای هوائی ، آمریکا چه پایگاهی بهتر از پایگاههای هوائی مدرن و تاسیسات نظامی آخرین سیستم موجود در ایران میخواهد ؟ پایگاههایی که هرگاه اراده کند ، در اختیار او هستند و از هم اکنون مطابق يك نقشه منظم ساخته میشوند ، و بدین جهت آمریکا چه لزومی به داشتن پایگاهی در صیبه دارد ؟ آنها با آنهاهم مخاطراتی که ضربه اش را چشیده است ؟

جوزف کرافت در مقاله ای بعد از توافق الجزیره در تائید همین نرس و اکراهی که آمریکا از داشتن نقش مستقیم نظامی در آسیا دارد ، میگوید :

" . . . با اینحال از تفاهم در خلیج فارس استقبال میکنیم ، کشورهای منطقه در جستجوی امنیت خویشند ، شوروی بکنار رانده میشود و بنابراین (این مهم است) آمریکا از ایفای يك نقش نظامی که آنها هم غم و اندوه در آسیا پدید آورده ، راحت میشود ! " .

بدین ترتیب معلوم میشود که رژیم ایران چگونه بایک نقشه حساب شده و اجرای چند نقش متفاوت و پیچیده ، شرایط منطقه ای را برای حاکمیت خود فراهم میسازد . از یکسو خودش را مخالف وجود نیروهای آمریکا در منطقه قلمداد میکند در حالیکه واقعا برای نقش امپریالیستی آمریکا در منطقه بسپرده خودش گذارده شده است ، متقابلاً از یک طرف شوروی و عراق را با مترسک ورود احتمالی آمریکا به منطقه ، تهدید میکند و باین وسیله شوروی را وادار میکند که روی ضرر و نفع گرفتن پایگاهی در عراق ، بیشتر اندیشه کنند . و همینطور عراق را در مقابل یک دوراهی - دادن پایگاه به شوروی و اجباراً تحمل ورود و حضور نظامی آمریکا و یا مقاومت در برابر خواست شوروی و فقط تن دادن به واقصیت حضور نظامی خود ایران - مخیر میسازد ! در عین حالیکه راه سازش را هم - منتهی در کانالهای متفاوتی - در مقابل هر یک از آنها میگذارد ! البته نتیجه این سازش مسلماً با جدائی بیشتر عراق و شوروی از یکدیگر ملازمت خواهد داشت . بدین ترتیب که شوروی نه از طریق کانال رژیم عراق و یا کانال حمایت از نهضت های انقلابی منطقه ، بلکه تنها و عمدتاً از طریق نزدیکی و شراکت با سرمایه داری خود منطقه - و در رأس آنها ایران - است که میتواند به منطقه وارد شود (حضور اقتصادی) و از ثمرات استثمار و غارت خلیج های منطقه ، سهمی او دریافت نماید !

(۲)

حمله به جلوه دار انقلابی منطقه خلیج ، با پیاده شدن نیروهای نظامی ایران در عمان و شرکت در عملیات سرکوب خونین انقلابیون عمان آغاز میشود . از طرف دیگر تحریکات و توطئه های ضد انقلابی علیه یمن از صریح ایران و مخصوصاً از طریق عربستان شدت میگیرد . این حملات در عین آنکه عزم امپریالیسم و نیروهای ارتجاعی منطقه ایش را برای مقابله نظامی با کانونهای شورش و انقلاب در منطقه

نشان میداد ، خود نیز دارای هدف مشخص استراتژیک ، یعنی نابود کردن هسته های چریکی و پاک سازی منطقه از نیروهای انقلابی موجود در آن ، بود (کاریکه علاوه بر ظفار ، عم اکون در بلوچستان پاکستان با دخالت کامل ایران ، دارد صورت میگیرد) .

بهرحال ، این مسئله در وهله اول هشداری بود به دولت عراق حاکی از اینکه حمایت از نیروهای انقلابی منطقه - مخصوصاً که این نیروها اکنون بسیار ضعیف و ضربه پذیر هستند و همچنین ما (ایران) مصمم به از بین بردن کامل آنها هستیم - بهیچوجه آینده ای ندارد (توجه شود به تبلیغات شدید روزنامه ها و بزرگ کردن پیروزیهای نظامی ایران در عملیات طبه انقلابیون ظفار و نشان دادن اینکه نیروهای ایرانی تا آخرین سنگرهای انقلابیون پیشرفته اند و جز مغلوب پراکنده ای از آنها در کوهستانها که کاملاً محاصره شده اند ، چیزی دیگری از انقلاب عمان باقی نمانده ، ۰۰۰) .

اما این هشدارها با حملات شدیدی که از نظر روانی - تبلیغاتی و نظامی علیه حکومت عراق میشد ، با اضافه جنگ سهمگینی که در مرزهای شمالی آن از طرف نیروهای کرد و تحریک و پشتیبانی کامل ایران بسراو تحمیل شده بود ، مجموعاً دولت عراق را در شرایط فشار بسیار حادی قرار میداد . بدین ترتیب رژیم عراق هر روز شدیدتر از روز قبل خود را مواجه با این تضاد میدید :

در یکطرف فشار مسائل داخلی و مشکلات ناشی از لزوم توسعه اقتصاد ، فشار تبلیغاتی - روانی - نظامی ایران ، جنگ کردها ، با مخارجی بالغ بر دو میلیارد دلار در سال و . . . و در طرف دیگر سازش با رژیم ایران و بهره برداری از نتایج سودآور آن ، آسوده شدن از جنگ کردها و دشمنی ایران ، و در عوض پذیرفتن نقش مسلط ایران در منطقه و . . . باین مسائل البته پارامتر دیگری هم اضافه میشد و آن وجود نوعی بدبینی نسبت به سیاست شرووی بود . این بدبینی که از یک طرف به

مشاهده ضعفها ، تردیدها ، خلف وعده ها و سازشکاریهای شسوروی در منطقه عربی خاورمیانه بر میگشت (این خود در واقع ناشی از تناقضات ذاتی یک سیاست سوسیال امپریالیستی است) ، و از طرف دیگر از بی اعتمادی آید تلوولوزیک آنها نشأت میگرفت که بهر حال بسرای جناح یعنی رهبری عراق (و نه جناح کمونیست ها که در اقلیت اند) تردیدی باقی نمیگذاشت که نباید با طناب روسها داخل چاه رفت ! در حالیکه در جبهه مقابل یعنی جبهه ایران ، بجای چنین تردید و اغتشاشی تصمیم و وحدت نظر کامل وجود داشت .

باین ترتیب ، بمور و با فشار بیشتر رژیم ایران ، اوضاع منطقه در یک تعادل ناپایدار که بیشتر ناشی از بلاتکلیفی رژیم عراق و تردید او در انتخاب دوراه حل متضاد بود ، قرار میگردد . تمام نوسانات موجود در روابط ایران و عراق که در سالهای اخیر به باز شدن و بسته شدن مکرر درهای مذاکره و یا تشدید عملیات نظامی و حملات تبلیغاتی ، روانی و . . . میانجامید ، انعکاس چنین تعادل ناپایداری بود ، انعکاس همین تعادل تضادها بود که بصورت سیاست " به نعل و به میخ " ایران و متقابلاً " کجدار و مریز " عراق ، در طی این سالها در میآمد ، بطوری که بسیاری از ناظران سیاسی را دچار سردرگمی کرده بود . مثلاً درست در همان روزی که سفرای ایران و عراق بمحل ماموریتشان بسرای فتح باب مذاکره . . . میرفتند ، زد و خورد مرزی آغاز میشد و درست در زمانی که برخورد مرزی به اوج خود رسیده و بیم آغاز جنگ کاملاً مشاهده میشد ، یکباره بحران فرو مینشست !

اما این تعادل ، بهر حال میبایست بسود یکطرف برهم بخورد . کفرانس الجزیره نشان داد که این تعادل برهم خورده است . زیرا عراق راه سازش را انتخاب کرده بود .

دلارهای نفتی، زمینه‌های مادی سازش را فراهم می‌آورد

سؤال اینست: چرا دولت عراق راه حل سازش را که به قبول نقش مسلط ایران در منطقه موکول بود، پذیرفت؟ در میان عوامل گوناگون که چنین تغییر سمتی را یا بهتر بگوئیم انتخاب چنین جهتی را برای رژیم حاکم عراق ضروری می‌ساخت، اصلی‌ترین علت و اساسی‌ترین عامل کدامست؟ اگر شرایط ناشی از سیاست امپریالیستی ایران و بی اعتمادی نسبت به وفاداری شوروی، عامل اصلی بشمار میرود، پس چرا چنین انتخاب جهتی در سالهای پیش صورت نگرفت؟ چه تغییرات جدیدی در اوضاع منطقه و شرایط زندگی و حیات سیاسی - اقتصادی رژیم عراق بوجود آمده است که چنین راه حلی را موجب شده است؟ بهتر است به صحبت خود مقامات رهبری عراق گوش کنیم.

صدام حسین در مصاحبه طولانی با امیر طاهری (کیهان مورخه ۶ اردیبهشت ۵۴) می‌گوید:

" هشتمین کنگره منطقه ای حزب ما، که بالاترین مرجع حزب در عراق است، سال پیش خطوط کلی و تازه سیاست خارجی حزب و کشور را تعیین کرد. در باره مناسبات با ایران و دیگر کشورهای همسایه، بحث و بررسی بسیار صورت گرفت. کنگره ضرورت استقرار روابط دوستی و همکاری با همسایگان را با اهمیت ویژه تاکید کرد. کنگره تصمیم گرفت که عراق با ایران و دیگر همسایگان مناسبات نیکو - صرف نظر از تفاوت سیستمهای اجتماعی - داشته باشد. این سیاست متکی بر تجزیه و تحلیل علمی است و در نتیجه یک حرکت تاکتیکی نیست. این یک اصل تغییر ناپذیر سیاست خارجی عراق شده است."

اما ببینیم معنای این تجزیه و تحلیل علمی - به زعم آقای صدام

حسین - که از سال پیش به سیاست جدید همکاری و دوستی بادشمنان
دیروز انجامیده است ، چیست :

یکسال و نیم قبل ، و قتیکه در طی سه ماه ، از دسامبر تا اکتبر
۱۹۷۳ء قیمت نفت به چهار برابر قیمت قبلی خود رسید ، غمخیز
بورژوازی حاکم عرب در راه رشد و توسعه اقتصادی کشورهای خویش ،
در مقابل یک دو راهی قرار گرفت . راه اول ادامه تلاشهای سخت
کوشانه داخلی ، متکی به افزایش تولیدات ملی ، صرفه جویی بخاطر
ایجاد صنایع مادر و چشم پوشی از افزایش تولید کالاهای مصرفی و کلاً
اتکا به منابع رشد داخلی ، و راه دوم استفاده از تکنولوژی غربی ،
استفاده از صنایع و خدمات سرمایه داری جهانی و سیاست آزاد
وارداتی را در پیش پای او میگذاشت .

افزایش چشمگیر قیمت نفت برای دولت عراق ، که بنحو پیگیری
مشغول بازسازی و تحکیم پایه های اقتصادی کشور خود بر اساس نوعی
سوسیالیسم دولتی بود ، مسائل جدیدی را طرح میکرد و امکانات
جدیدی را در اختیار میگذاشت که بهر حال تمام برنامه های توسعه
اقتصادی و شیوه های مربوط بان را میتوانست تحت تاثیر خود قرار دهد .
اما هر سیستم سوسیالیستی که متکی به استنباط علی از اصلیتین
منافع طبقه کارگر ، یعنی متکی به مارکسیسم - لنینیسم نباشد ، بهر
حال سوسیالیسمی خرده بورژوازی است که قابلیت ذاتی و استعداد
درونی آشکاری برای سازش با سرمایه داری و حتی سرمایه داری جهانی
دارد . سوسیالیسم یعنی نیز مسلماً چیزی جدا از این نوع سوسیالیسم
نیست و لذا بسیار طبیعی بود که این درآمد ، نقش تعیین کننده ای
بر شیوه های توسعه اقتصادی و طبعاً سیاست داخلی و آنگاه
سیاست خارجی عراق داشته باشد (این امر بنحو مشابهی در مورد
الجزایر منتهی با ویژگیهای خودش قابل تعمیم است . با این تفاوت
که چیزی را که عراق امروز میخواهد شروع کند ، الجزایر دهسال

پیش شروع کرده و تازه بدینجا ، یعنی نوعی سرمایه داری دولتی ، عودت پیدا کرده است . برای رهبران عراق و سایر خرد بورژواهای آفرین مزاج عرب و حتی دموکراتهای انقلابی براساس جهان ، باید سرنوشت حکومت الجزایر درس عبرت بزرگی باشد . الجزایر اینه تمام نمای آینده آنهاست . البته این بدان معنی نیست که رژیم حاکم عراق بدلیل همین افزایش قیمت نفت ، یکباره متبادل یک کشور سرمایه داری میشود ، بلکه باعتبار ماهیت طبقاتی این حکومت ، این درآمد و شیوه برخورد با آن از نظر اقتصادی ، میتواند در تسریع جریان نزدیکی به نوعی بورژوازی دولتی و نهایتاً جد شدن از اصلیتین منافع توده ها ، نقش بااهمیتی داشته باشد .

مخصوصاً در عراق ، بدلیل تضاد ایدئولوژیک شدیدی که بین خشکیها و کمونیستها وجود دارد ، بمنظیر همواره در پی آن بوده اند که از هر شرایط مناسبی برای مبارزه با نفوذ کمونیستها استفاده نمایند . البته مسئله افزایش درآمد نفت ، تاثیر مستقلاً هم علاوه بر تاثیر طبیعی گرایش به راست اقتصادی جدید در سیاست داخلی و خارجی ، در سیاست عمومی دولت عراق باقی میگذارد . توضیح اینکه تا قبل از افزایش درآمد نفت و در شرایطی که رژیم عراق از همه طرف در محاصره کاپیتالیستها و رژیمهای ارتجاعی منطقه قرار داشت ، اتحاد او با احزاب کمونیست عراق و وابستگی به کمکهای اقتصادی شوروی ، یک اصل تغییر ناپذیر بشمار میآمد . ولی اکنون با افزایش هنگامت درآمد نفت ، دولت عراق — یعنی در واقع جناح حاکم یعنی دولت عراق — خود را مخیر میدید که با امکانات جدیدی که بدست آورده ، میتواند از موضع دیگری کسه بر اساس انتخاب آزاد قرار داد ، با شوروی روبرو شده و نیاز کمتری به همکاری با کمونیستهای عراق داشته باشد . بدین ترتیب ، علاوه بر استمدادی که بطور طبیعی خرد بورژوازی برای اتخاذ شیوه های بورژوازی رشد نشان میدهد ، این تضاد دیرینه با کمونیستهای عراقی

و بدبینی های موجود نسبت به روسها ، حرکت رژیم حاکم عراق را بسمت پذیرش راه دوم ، یعنی راهی که استفاده از تکنولوژی ، خدمات ... کشورهای سرمایه داری را تجویز میکرد ، تسریع نمود .

کمیونستهای شریک در حکومت عراق ، البته با این سیاست موافق نبودند . عدم توافق آنها عمدتاً نه بخاطر این بود که بازرگانی و مبادله با جهان سرمایه داری ممکنست به احیاء سرمایه داری در عراق بیانجامد (چراکه بهرحال اینها همان بیروان رویزونیستهای شوروی و از قماش خود آنها بودند) ، بلکه اساساً ترس آنها این بود که باین ترتیب نفوذ شوروی در عراق کاهش یافته و بعد از مدتی ، بعثیها زیر پای خود آنها را هم در حکومت جاروب خواهند کرد . این اختلافات در رهبری عراق چیزی نبود که پنهان بماند ، چراکه بسرعت خودش را در نوسانات سیاست خارجی عراق ، خصوصاً در نوسانات مربوط به روابطش با ایران ، متجلی میکرد . کمیونستهای عراقی در دولت ، بشدت مخالف با برقراری روابط دوستانه عراق با ایران بودند ، چراکه در این برقراری نابودی خودش را میدیدند . در حالیکه بعثیها بهممان دلالی که ذکر شد ، خواهان تغییری کلی در روابط منطقه ای ، در جهت سازش و همکاری با کشورهای ارتجاعی منطقه (ایران ، عربستان و ...) و سودبری از قبل روابط با آنها بودند . این تضاد بهر حال بعد از مدتی کشمکش - که انعکاسش در همان نوسانات مذکوره ، برخورد با ایران و همچنین در مدت زمانی طولانی تصویب کنگره تابرقراری روابط متجلی است - بنفع بعثیها که جناح حاکم را در دولت تشکیل میدهند ، خاتمه یافت .

اکنون باید انعکاس متقابل این سیاست جدید را اولاً در گرایشهای جدید اقتصادی عراق مشاهده کرد که متأسفانه آمارهای اقتصادی روشنی از سمت حرکت و کیفیت ساختمان توسعه اقتصادی در عراق در دست نیست و الا میشد این بررسی سیاسی را با بررسی اقتصادی در

همان زمینه تکمیل کرد . فقط آمارهای کلی مثلاً درباره یک قرار داد یک میلیارد دلاری با ژاپن ، همچنین چند قرار داد مهم بازرگانی با فرانسه و یا مقدار افزایش حجم واردات عراق طی سال ۷۴ که سه برابر سال ۷۳ و کلاً در عرض دو سال نزدیک به شش برابر شده بود (سال ۷۳ کل واردات عراق ۳۵۰ بیلیون دینار عراقی محادل هفت میلیارد تومان بود . در حالیکه سال بعد این رقم یکباره به سطح ۱۱۳۰ میلیون دینار محادل بیست و دو میلیارد و ششصد ملیون تومان جهش کرد) . از سریق نوشته های روزنامه هائی که در دست است ، بخوبی صحت این تحلیل روشن میشود .

ناتیا ، گرایشهای جدیدی که در سیاست خارجی عراق بطور کلی جوید! خواهد شد ، این مسئله را روشنتر میسازد . این گرایشها ، علی القاعده در نسبت نزدیکی بابلوک سرمایه داری ، سازش با ارتجاع منطقه و در راس آن ایران ، بعد عربستان سعودی ، شرکت در پیمانهای امنیتی منطقه ای و هر چه بیشتر دور شدن از نیروهای انقلابی منطقه و حتی تحت فشار قرار دادن آنهاست .
 درباره این مسئله بعداً در قسمت مربوطه نتایج درازمدت توافق ایران و عراق ، توضیح بیشتری خواهیم داد .



نگاه کوتاهی به مفاد موافقتنامه

ایران و عراق

اکنون لازم است اندکی بایستیم و ببینیم دو کشور بعد از ۱۷ سال اختلاف و کشمکش و بعد از ۷ سال جنگ نامرئی در جبهه های گوناگون چگونه مسائل خود را حل کردند؟ از کجا شروع کردند و اصولی که بنا توافق بر سر آن ، همه اختلافات و مشکلات دیگر قابلیت حل و رفع پیدا کردند ، چه بود ؟

قبل از اینکه وارد این بحث شویم ، لازمست بیک نوع شیوه غلط در تحلیل مسائل سیاسی که بدنال ، سائل مرموز سری در پشت پرده میگردد ، اشاره کنیم . بعد از عقد پیمان چهارماده ای ایران و عراق در الجزایر ، بسیاری از افراد و حتی برخی از گروهها و سازمانهای سیاسی که قبلاًخواسته یا نتوانسته بودند مراحل کمی و حرکات کاملاً حسابشده طرفین دعوا را بصورت یک جریان و طی یک زمان طولانی مشخص بدنال کنند ، ناگهان خود را در مقابل تحولی یافتند که نه در واقعیت روابط و تضادهای عینی موجود ، بلکه در ذهن مطلق بین و جامد اندیش آنان ، بسیار بعید مینمود و شاید از این نظر که بسا تمایلات ذهنی آنها سازگاری نداشت ، مجبور میشدند که به تحلیل های متافیزیکی - مکانیکی و حتی فردی (ناشی از هوش این آدم و حماقت آن یکی) از قضیه روی بیاورند (۱۴) . این عده بدون آنکه بسا واقعیتهای بسیار روشن و ساده در روابط دو کشور توجه کنند (مثل

همین متن موافقتنامه (، بدنبال يك عامل مرموز و سری در روابط ——— دو کشور میگردند . بدین جهت عموماً به انحراف و درد سر میافزند و این حقیقت بدیهی را که اتخاذ هر موضع سیاسی از طرف يك کشور و بطور کلی خط مشی سیاسی — اقتادی — نظامی يك کشور و روابط آن با کشورهای دیگر، نه از روی هوی و هوس این فرد یا آن فرد و نه از روی حماقت و نادانی و یا هوس و ذکاوت سیاستمداران حاکم، بلکه اساساً و بطور کلی از اصلیتین منافع سبقه حاکمه در آن کشور تبعیت میکنند، فراموش میکنند . مثلاً در همین مورد بررسی روابط ایران و عراق، با آنکه متن موافقتنامه الذبایر در عین سادگی و اختصارش اساسیتین موارد اختلاف و همچنین اساسیتین موارد سازش طرفین را بروشنی تعیین کرده و واقعاً هرگونه تحلیلی درباره اساس توافق (یا اختلاف) ایران و عراق، بهر حال به تحلیل این موارد باید موكول بشود، ولی باز هم عده ای آنرا " فورمالیته "، " كلك سیاسی " و یا پوششی میدانستند برای يك چیز خیلی مهمتر و سری تر که برای درك حقیقت تشبیه، فریب آن ها را نباید خورد .

بهر حال، اکنون با بررسی این موافقتنامه خواهیم دید که چگونه حلقه اصلی تمام اختلافات واقعاً در همین مواد بظاهر ساده موافقتنامه نهفته و چگونه توافق بر سر آنها — بدون آنکه واقعاً چیز مهم دیگری مانده باشد — سلسله تخییرات بزرگی را به نفع امپریالیزم در منطقه موجب خواهد شد .

ماده اول موافقتنامه روابط مربوط به تعیین مرزهای زمینی دو کشور را بر اساس پروتکل قسطنطنیه مورخ ۱۹۱۳ و صورت جلسه های کمیسیون تعیین مرز ۱۹۱۴ مورد قبول قرار میدهند .

همانطور که ملاحظه میشود، در مورد مرز زمینی هیچگونه تخییری نسبت به موافقتنامه ۶۰ سال پیش قسطنطنیه صورت نگرفته و اساساً غیر از یکسوی پیشروپهای نسبتاً جزئی ارتش ایران در خاک

عراق، مسئله مهمی از نظر حدود مرزهای زمینی بین دو کشور مطرح نبود. البته مرزهای زمینی دو کشور، مخصوصاً در مناطق نفتخیز غرب (خانقین و...) حائز اهمیت اقتصادی بسیاری است. ولی با توجه به منابع عظیم نفتی دو طرف و همچنین غیر قابل قبول بودن هرگونه ادعائی درین زمینه، هیچگونه اختلافی در این مورد نیز وجود نداشت. پس تأکید بر سر مرزهای زمینی بجه دلیل صورت گرفته است؟

این امر آنگاه اهمیت پیدا میکند که سومین ماده موافقتنامه را مورد توجه قرار دهیم. مطابق این ماده: "... با اینکار، دو کشور امنیت و اعتماد متقابل را در امتداد مرزهای مشترک خویش برقرار خواهند ساخت. طرفین بدین سان متعهد میشوند که در مرزهای خود یک کنترل دقیق و موثر بمنظور قطع هرگونه رخنه و نفوذ که جنبه خرابکارانه از هر سو داشته باشد، اعمال کنند."

ماده سوم وقتیکه در رابطه با ماده یک قرار میگیرد (لزوم ایمن رابطه در ماده چهار صریحاً ذکر شده: مطابق ماده چهار موافقتنامه، دو طرف توافق میکنند که مقررات نوق عوامل تجزیه ناپذیر چیست راه حل کلی بوده و نتیجتاً بدیهی است که نقض هر یک از مفاد مواد فوق، متغایر روحیه توافق الجزایر میباشد)، معنای اصلی تأکید روی مرزهای زمینی معلوم میشود. این معنا عبارتست از تثبیت یک مرز زمینی مشخص بینه منظور:

۱ - خودداری ایران از بشتیبانی نظامی کردها (و جبراً سرکسوب شدن فوری آنها) و حتی کمک به دولت عراق برای ازین بردن این شورش چیست بازگرداندن "امنیت و اعتماد متقابل در مرزهای زمینی". روشن است که این مسئله، یعنی خواباندن شورش کردها، چقدر برای دولت عراق حائز اهمیت بود. همانطور که قبلاً گفته شد، فقط در عرض یکسال، مخارج عملیات نظامی علیه کردها دو میلیارد دلار برای دولت عراق تمام شد.

۲ - خود داری طرفین از هرگونه برخورد نظامی یا عملیات کماندوئی در این مرزها .

۳ - جلوگیری عراق از ترددات سیاسی (عبور و مرور عناصر سیاسی یا ورود اسلحه و ...) از مرزهای خودش با ایران .
بدین ترتیب معلوم میشود که معنای جمله " تعهد طرفین در کنترل موثر و دقیق مرزهای خود بمنظور قطع هرگونه رخنه و نفوذ که جنبه خرابکارانه از هر سو داشته باشد " تنها بسود ایران نیست، بلکه عراق سود بیشتری از گنجاندن این بند - که همانا خواباندن شورش کردها و بازگرداندن امنیت به مرزهایش بود و همبمنظور قطع خرابکاریهای کماندوئی و حملات برآکنده نظامی از طرف ایران - عایدش میشد .

ماده دوم که مهمترین قسمت عهدنامه را تشکیل میدهد ، در واقع همان امتیاز بزرگی است که دولت عراق به ازای امتیازات ماده یک و بهمان دلالتی که قبلاً بحث کردیم ، به ایران میدهد . این ماده مرز های آبی دو کشور را بر اساس خط تالوگ قابل تعیین میداند . درحالی که مطابق همان موافقتنامه ۱۹۱۳ قسطنطنیه ، شط العرب کاملاً در اختیار عراق (که آن موقع جز عثمانی بشمار میرفت) قرار میگرفت . اهمیت تبول خط تالوگ ، یعنی خط القعریا خط منصف عمیق ترین نقاط یک رودخانه ، بحران مرز آبی دو کشور از طرف عراق ، تنها بدلیل نتایج محدود اقتصادی و یا حتی نتایج سیاسی محدود به همین مرز آبی نیست . بلکه با حاکمیتی که ایران بر اساس تعیین این خط بر شط العرب پیدا میکنند ، حاکمیت خویش را تا دهه ها شط العرب در خلیج (محلی که شط العرب بدان میریزد) توسعه خواهد داد .

شط العرب رودی است که از التقاط دو رود بزرگ دجله و فرات در خاک عراق تشکیل شده و به طرف مرزهای ایران سرازیر میشود و با

بوجود آوردن يك برز ۸۱ كيلومتری با ایران ، به خلیج میریزد .
قبول خط تالوگ بعنوان اساس مرز آبی دو کشور ، نه تنها حاکمیت
ایران بر شط العرب رسمیت می بخشد ، بلکه در واقع توسعه ایمن
حاکمیت را تا آن سوی خلیج و نزدیک مرزهای شاکی عراق و کویت نیز
مورد تأیید قرار میدهد .

البته رژیم ایران قبل از عقد چنین موافقتنامه ای هم حاکمیت
یکجانبه عراق را (مطابق قرار داد قبلی ۱۹۳۱) بر یک رود ۸۱ کیلومتری
مرزی که به سواحل مهم نفتخیز از خرمشهر تا منتهی الیه جنوبی جزیره
آبادان نظارت داشت ، تحمل نکرده بود . چرا که خسرات بسیار
را از این نظر برای خود متصور میدید . ولی صرف نظر از این خطسرات ،
مسئله اساسی تضاد بین مفاد این قرار داد (۱۹۱۴) با نقشه اصلی
امپریالیستی تسلط ایران بر منطقه بود که ایران را لااقل بطور قانونی
از شرایط ابتدائی این تسلط ، که همانا حاکمیت بر تمام قسمتهای خلیج
بود ، باز میداشت . همانطور که گفتیم ، هر چند ایران عملاً این
قرار داد را بطور یکجانبه لغو کرده بود و حاضر بود در مقابل هرگونه
برخوردی از طرف عراق شدیداً ایستادگی نماید ، اما بر حال حرسه
قانونی مهمی در دست عراق بود که میتوانست در هر منازعه ای ایران
را بطور قانونی محکوم نماید .

موافقتنامه اخیر نه تنها این مانع را از سر راه ایران بر میداشت ،
بلکه مطابق ماده سوم موافقتنامه بایران اجازه میداد که از عراق
بخواهد تا " امنیت و اعتماد متقابل " را از طریق " قطع هرگونه نفوذ
و رخنه که جنبه خرابکارانه از هر سو داشته باشد " در مرزهای آبی
برقرار نماید . به بیان عکس ، عراق به ایران اجازه میداد هرگونه
رخنه و نفوذی را که خرابکارانه تلقی میکسند ، نابود نماید . اما رخنه
و نفوذ خرابکارانه ای که بنظر ایران در مرزهای آبی که اینک حتی از
سمت عراق تا عمق خلیج پیش میرفت ، وجود داشت چه بود ؟ جواب

این را مدتهاست استقرار نیروهای اشغالگر ایران در جزایر سه گانه و سرکوب بیرعمانه انقلابیون عمان توسط ارتش کاملاً مجهز ایران و تبدیل بنای مکرر لفظی و جنگ و دندان نشان دادن علی شاه و دیگر سردمداران رژیم به یمن جنوبی، روشن کرده است (۱۵).

بنابراین ایران تنها چیزی که از عراق می‌خواهد تأیید نقش مسلطش در منطقه و عدم ابراز مخالفت با این نقشه استراتژیک است. عدم طرح مسائل مهمی چون اشغال جزایر سه گانه و تجاوز ایران به ظفار و بدست آوردن پایانه‌های ساحلی در سواحل عمان و جنوب جزایر خلیج در موافقتنامه - که یکی از موارد مهم اختلافات ایران و عراق را بر سر میزان نفوذ در منطقه تشکیل میداد - و در عوض تکیه بری جلوگیری از نفوذ و خرابکاری، به معنای قبول این وضع (داشتن پایگاه و...) و در واقع بمعنای قبول نقش مسلط ایران در منطقه و قبرل مبارزه فعلی رژیم ایران علیه نیروهای انقلابی منطقه است. اما برد این دو ماده از موافقتنامه (مواد ۱ و ۲) بهین جا خاتمه نمی‌یابد. دامنه اثر آن، مسائل با اهمیت دیگری را هم که در نهایت بهین اختلاف برزی تحویل میشد، حل می‌کند. مهمترین این مسائل، مسئله نفت بود که از دو جهت، یکی از جهت تعیین حدود فلات قاره ایران و عراق و در دهانه شط و طبیعتاً تعیین حدود بهره‌وری طرفین از نفت این قسمت از خلیج، و هم از جهت نفت واقع در زیر آبهای خود شط، قابل حل میشد. معمولاً با حل این اختلاف، گام مهمی در حل اختلافات مربوط به تعیین حدود فلات قاره کشورهای منطقه خلیج، که یکی از بزرگترین اختلافات منطقه‌ای است، برداشته میشود. در باره اهمیت تعیین حدود فلات قاره عمین پس که چندین برابر ذخایر زمینی، در زیر آبهای خلیج، نفت وجود است که تا این حد توافق همه جانبه با همه کشورهای امیرنشینهای منطقه - که هر یک تحت تاثیر نفوذ کشورهای مختلف امپریالیستی و یا بارزیمها و منافعی

گوناگون هستند - حتی استخراج يك قطره از آن امکان ندارد . حل مسائل دیگری از قبیل استفاده از منابع طبیعی دیگر شط، مانسند ماهی یا عواید حاصل از کشتیرانی و رونق گرفتن بازرگانی در این آبسراه بزرگ نیز از نتایج کاملاً قرعی دیگری بود که درمین ماده موافقتنامه میتوانست برای ظرفین در بر داشته باشد .

بند اول ماده چهارم ، تاکیدى است بر این نکته که : " توافق بر سر مرزهای زمینی و آبی و جلوگیری از نفوذ و رخنه عناصر خرابسکار و برگرداندن امنیت و اعتماد متقابل در مرزها ، عوامل تجزیه ناپذیری جهت يك راه حل کلی بوده و نتیجتاً بدیهی است که نقض هر يك از مفاد موافقتنامه ، مغایر روحیه توافق الجزایر است " .

گنجاندن این بند در موافقتنامه ، دو مسئله را کاملاً روشن میکند؛ یکی اینکه توافق بر سر مرزهای آبی و زمینی و حفظ امنیت و آرامش آنها (بهمان تعبیر و تفسیری که از آن بعمل آوردیم) ، واقعاً چه اهمیت عمده ای در اختلافات و اکثراً توافقات (و اکثراً توافقات) را همین سه اصل تشکیل میدهند . به بیان دیگر ، آینده روابط دو کشور ، بستگی به نحوه انجام و برخورد آنها با این سه ماده از موافقتنامه دارد .

مسئله دوم آنکه موافقتنامه از يك راه حل کلی ای که مواد ۱ و ۲ عوامل تجزیه ناپذیر آن هستند ، یاد میکنند که میتوان آنرا بهمین ابعاد گسترده تر توافق و چشم اندازهایی که طرفین برای گسترش بیشتر مناسبات دوستانه بین خود و عقد پیمانهای وسیعتر همکاری محتمل میدانسته اند ، تعبیر کرد . منتهی همانطور که ذکر شد ، هرگونه راه حل کلی یا هرگونه پیمان و موافقتنامه کلی تر و وسیعتر دیگری مسابق این ماده (ماده ۴) باید شامل مواد ۱ و ۲ و ۳ که تجزیه ناپذیر هستند ، باشد .

و سرانجام بند دوم ماده ۴ موافقتنامه تماس دائم ظرفین را با بومدین
 سرخ ساخته و تائید میکند که بومدین در صورت لزوم، برای اجرای
 تصمیمات متخذہ کوشش برادرانه بعمل خواهد آورد. این بند آشکارا
 به دلیل عدم اعتماد عراق به رژیم ایران در موافقتنامه گنجانده شد.
 عراق که بارها وارونه جلوه دادن تضایر از طرف ایران دیده و بسه
 قدرت نظامی و تبلیغاتی او آگاه بود، نمیتوانست راساً در یک موافقتنامه
 دو جانبه با ایران شرکت جوید، بدون آنکه به خلف وعده ایران و
 باصطلاح جر زدن و آنگاه وارونه جلوه دادن تضایر از طرف ایران، بد
 بین نباشد. ایران بارها عراق را به این ترتیب بازی داده بود. مثلاً
 در حالیکه واقعاً تهاجم مرزی از طرف ایران بود - هم بدلیل قدرت
 تبلیغاتی و نفوذ سیاسی در منطقه و پشتیبانی کورهای امپریالیستی
 از او در جهان و هم بدلیل قدرت بالاتر نظامی اش - میتواند در افکار
 عمومی جهان عراق را متجاوز جلوه داده و خود را بیگانه قلمداد نماید.
 از این نظر اگر عراق چنین موافقتنامه ای را بدون وجود یک عنصر
 سوم و یک ناظر مستبر که در عین حال مورد وثوق او نیز باشد انجام
 میداد، چه بسا که رژیم ایران در وسط کار به مقتضای منافعش، مدعی
 چیزهای جدیدتر و گذشتههای بیشتری از عراق نمیشد و چه بسا عملاً
 زیر بار آن قسمت که به منافعش نبود، نمیرفت در حالیکه متقابلاً ایران
 کاملاً مخالف با دخالت طرف دیگری در مذاکرات ایران و عراق بود
 و عقیده داشت که طرفین " میبایست راساً برای حل اختلافهایشان بر
 اساس احترام متقابل و باتوجه به اصول حقوق بین المللی اقدام
 کنند " (نقل از کیهان ۱۷ اسفند در توضیح اینکه بومدین از ذکر
 اصطلاح میانجیگری که مورد علاقه ایران نیست، ظفره رفته است).
 شاید یک دلیل شکست مذاکرات استانبول این بود که ایران تنها
 در آخر راضی شده بود که طرف سوم مذاکره ترکیه باشد، اما عراق
 نتوانسته بود به نظارت ترکیه اعتماد کند. که بالاخره با کونستاه

آمدن ایران در ملاقات الجزایر، این نقش را بومدین بازی کرد. بدین ترتیب، ایران دیگر نمیتوانست در وسط اجرای موافقتنامه علیه عراق کارشکو، کند، چراکه در اینصورت عراق میتواندست بخوبی روی حمایت و روشنگری الجزایر به نفع خودش تکیه کند.

بهرحال، تن دادن به نظارت الجزایر در اجرای مفاد موافقتنامه از طرف ایران، غیرمهمه مخالفتهای قبلی اش، نشانه آنست که ایران چه اهمیت بزرگی برای این موافقتنامه قائل بوده و چه امتیازات بزرگی کسب کرده است. همینطور گنجاندن این بند میتواند متقابلاً نشاندهنده این امر نیز باشد که بومدین بعنوان میانجی صاحب نفوذی که توانسته عراق را برای قبول این موافقتنامه نرم کند، حق نظارت و حتی دخالت روشنی بر اجرای صحیح موافقتنامه پیدا کرده و از این نظر حتی منتی هم بر سر شاه گذارده باشد.

این نکته نیز گفتمنی است که بومدین در راه حاکم کردن سیاست خشنتر نفتیش در اوپک علیه کشورهای غربی، و در راه باجرا در آوردن پیشنهاد معروفش در مورد متصل کردن سایر مواد خام صادراتی کشورهای توسعه نیافته، بمسئله نفت در هر مذاکره بین اوپک و کشورهای صنعتی، میخواهد هر چه بیشتر کشورهای نفتخیز مخصوصاً جناح مرتجع اوپک را با خود همراه و همساز و یا الاقل در حال پاسیو (منفعل) نگهدارد. کوشش بسیاری که بومدین در جلب نظر شاه در کفرانس الجزایر بعمل آورد، همین نظر برخوردار فعالی که با امر رفع اختلاف ایران و عراق بعمل آورد، از این روحیه معامله گری خالصی نبود. هر چند که به هر حال همانطور که قبلاً بحث شد، تصمیم دو کشور به حل اختلافات و شیوه ای که برای رسیدن به آن قبول کرده بودند، اساس مسئله را تشکیل میداد نه میانجی گری الجزایر. بهر حال، این نکته که نقش الجزایر بسیار فرعی و حتی موقتی است، حتی با نگاه عمیق تری به چهار ماده موافقتنامه روشن میشود. همانطور

که ملاحظه میشود بند اول ماده چهار قرار داد میگوید: " مقررات فوق عوامل تجزیه ناپذیر جهت يك راه حل کلی است . " يك مفهوم مخالف آن اینست که فقط مواد ۱ و ۲ و ۳ تجزیه ناپذیرند و ماده ۴ که بعد از ماده سه عنوان شده ، جزء عوامل تجزیه ناپذیر يسك راه حل کلی نیست . بدین ترتیب آشکار میشود که هر وقت طرفین توافق کردند و یا به بیان روشنتر هر وقت عواقب از پیمان ناشکی ایران نترسید و توانست به او اعتماد کند ، آنگاه نقش الجزایر هم خود بخود پایان میدهد .

★ موافقتنامه ایران و عراق ، بازتاب آن در منطقه و آینده مناسبات بین دول ★

توافق ایران و عراق بالاتر دید موفقیت بزرگی برای نیروهای ارتجاعی منطقه و در رأس آنها رژیم ایران به شمار میآید ، از این موافقتنامه بیشتر از هر طرف دیگر ، امپریالیزم آمریکا و یزرگترین دست نشانده منطقه ایش ایران سود بردند . بی جهت نبود که "فورس" با رضایت خاطر مخصوصی نقش ایران را در برقراری صلح و امنیت (!) منطقه ستود .

در میان جناحهای امپریالیستی ، شاید تنها انگلستان بود که از این موافقتنامه چندان خوشحال نشد ، چرا که مدتهاست سیاست انگلستان بر اساس تعادل ناپایدار قدرت بین شوروی و آمریکا و بهره برداری از این تعادل ناپایدار در بسیاری کشورهای غیر اروپائی از جمله در منطقه حساس خلیج و اقیانوس هند ، بنیانگذاری شده است . انگلستان هنوز نفوذ نسبتاً قابل اهمیتی در سلطان نشین عمان و برخی از شیخ نشینهای خلیج دارد . در صورتیکه توافق ایران و عراق بمثابه تائید رسمی تسلط ایران بر منطقه ، در واقع و در نهایت امر به برتری باز هم

بیشتر آمریکا و نفوذ باز هم غالب تر او، بضرر نفوذ انگلستان در منطقه، منجر خواهد شد. البته در این میان علاوه بر اینکه کار زیادی از دست انگلستان بر نیامد، دولت کارگری ویلسون هم باندازه کافی گرفتاریهای داخلی داشت که نتواند در این موقعیت حساس، عکس العمل نشان بدهد (اصولاً همانطور که گفتیم حزب کارگر بسط رقابتهای منطقه ای با آمریکا اهمیت کمتری میدهد تا حزب محافظه کار). هر چند که بالاخره یکی دو روزنامه متعلق به محافظه کارها تحمل نکردند و با نوشتن مقالاتی راجع به فروختن کردها از طرف ایران و خنجر از پشت به آنها زدن، نیش خود را به رژیم ایران زدند، ولی در مجموع انگلستان در مقابل عمل انجام شده ای قرار داشت که فرصت هیچگونه عکس العمل را باو نمیداد.

موضع شوروی بدلیل همان سیاست عمومی تردید آمیزش در خاورمیانه و منطقه، همانطور که گفتیم اجباراً موضعی پاسیو بود. بهمین دلیل مجبور بود که بالاخره خوشنودی خود را از توافق ایران و عراق اعلام دارد، در حالیکه مشخصاً معلوم است که شوروی انتظار دارد که از نتایج گذشتهائی (۱) که در منطقه نشان داده، بهره مند شود. موضعی که شاه در صاحبه مطبوعاتی اش در آمریکا به نفع شوروی گرفت و روابط خودش را با او عالی توصیف کرد، آشکارا موجب امیدواری روسها شده است (البته صرفنظر از پوست خریزه های که لیبرالها با ستوالاتشان در مورد " مسلح شدن علیه کسی؟ " و کیفیت روابط با شوروی، زیر پای شاه گذاشتند و او هم با زرنگی تمام، جوابهای از پیش آماده شده را در مقابل آنها میگذاشت). چینی ها که هرگونه کاهش نفوذی را چه از طرف روسها و چه از طرف آمریکا تنها به نفع خود حساب میکنند، بلافاصله شادمانی خود را ابراز کردند. چینیهام امید وارند بلوک مستقلی از کشورهای منطقه که زیر نفوذ سیستم روسها یا آمریکا تنها نباشد بوجود آید،

حالا این بلوک اگر کاملاً تحت سلطه ایران قرار بگیرد ، برای آنها
زیاد اهمیتی ندارد !

در این میان عکس العمل این موافقتنامه روی مسئله فلسطین ،
مخصوصاً از دید کشورهای ارتجاعی منطقه و امپریالیزم آمریکا ، حائز
اهمیت است . امپریالیزم آمریکا مخصوصاً بعد از جنگ اکبر ، چنان
نشان داده است که برای منطقه خلیج و اقیانوس هند اهمیت بیشتری
نسبت به خاورمیانه و مسئله فلسطین قائل است . از این نظر ، این
تصور بطور ضمنی برای رهبران مرتجع و بورژوازی سازشکار عرب پیش
آمده است که میتواند نیروهای انقلابی منطقه (انقلاب عمان و حتی
یمن جنوبی) را وجه المصلحه رسیدن به امتیازاتی در خاورمیانه
عربی و مناطق اشغالی قرار دهد و بر سر سرنوشت مردم این منطقه
با امپریالیزم معامله کند (این تصورات البته از طرف امپریالیزم نیز
آگاهانه دامن زده میشود) . از این نظر ، اگر توجه کرده باشیم ،
از همان زمانیکه ایران بیشرمانه اعلام کرد نیروهایش وارد عمان
شده و به سرکوب انقلاب عمان پرداخته اند تاکنون ، هیچگونه
عکس العملی از طرف رهبران خائن عرب ، مشاهده نشده است . حتی
ایران جرات پیدا کرد - علاوه بر عربستان سعودی - یمن جنوبی را تحت
فشارهای شدید قرار دهد . ولی کشورهای عربی لب از لب باز نکردند .
تنها روز قبل از کمفرانس اخیر سران کشورهای عربی در رباط بود که
ایران اعلام کرد نیروهایش را از ظفار بیرون آورده و این از ترس ایمن
بود که مبادا عراقیها بحمايت ليبيا ئیها بتوانند مسئله تجاوز ایران
را به عمان در دستور بگجانند . که البته طبرغم کوشش این دو کشور ،
عربستان سعودی و دیگر کشورهای منطقه مخصوصاً مصر ، آنرا وتو کردند
و دوباره چند روز بعد از پایان کمفرانس بود که رژیم ایران فاتحانه
با چاپ عکس و تفضیلاتی راجع به درهم شکست انقلاب عمان و پیشروی
نیروهای ایرانی ، محکمتر از گذشته ، موضع امپریالیستی خود را

اعلام کرد .

با این مقدمات ، برای رهبری سازشکار و مرتجع عرب بسیار گوارا بود که هر طور شده نظرات امپریالیزم را در سرکوب نیروهای انقلابی منطقه خلیج برآورده ساخته و متقابلاً امتیازاتی در مناطق اشغالی دریافت نماید . با این مقدمات ، قابل تعجب نبود که انورسادات در بحبوحه مسافرت کیسینجر به خاورمیانه و قضایای راه حل تسلیم طلبانه گم به گم او بعد از یک دوره فعالیت دیپلماتیک و ارسال پیام و . . . یکباره سر از عواقب درآورد و آشکارا اعلام دارد که برای میانجیگری بین ایران و عراق به بغداد رفته است .

انور سادات تصور مینمود (و این تصور را ایران و امپریالیزم دامن میدند) که با پایان گرفتن اختلافات ایران و عراق و حاکمیت ایران بر منطقه که البته با سرکوب نیروهای انقلابی باید ملازم باشد ، آمریکا حاضر است گذشتههای مهی در آنسوی خاورمیانه ، در مناطق اشغالی ، به نفع اعراب نشان دهد .

بعد از توافق ایران و عراق ، انورسادات پیام تبریک بر آب و رنگی برای طرفین فرستاده و شاه نیز حاضر شد بعد از شکست مسافرت کیسینجر ، علت آنرا به دوش اسرائیل بگذارد و مصر را کشور صلح طلب و منطقی ، در مقابل اسرائیل سرسخت ، معرفی کند . مسافرت بعدی سادات در سوم اردیبهشت امسال ، در آستانه ورود صدام حسین بایران (۹ اردیبهشت) و بعدش سفر شاه به آمریکا ، معنای خاصی در پیر داشت . انور سادات میخواست بایران پیمان ضمنیشرا یادآوری کند ، و در عین حال از نفوذ شاه برای نرم کردن آمریکا در سفر آینده اش کمک بگیرد (لازم به تذکر است که بطور کلی با توجه بحاکمیت تقریباً غالب بورژوازی سازشکار عرب در اغلب کشورهای خاورمیانه عربی ، ایران مخالف پس دادن اراضی اشغالی از طرف اسرائیل نیست . حتی این مسئله را از نظر گاهشی که بزعم او در بحران

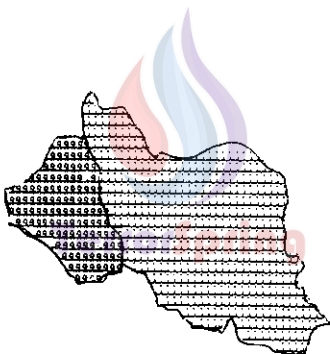
و جو انقلابی منطقه پدید میآورد ، به نفع خود و نیروهای ارتجاعی منطقه میدانند . به همین دلیل میبینیم که شاه بلافاصله بعد از خروجش از آمریکا ، یعنی اولین روز ورودش به پاریس (۱۴ اردیبهشت) اعلام میدارد که میخواهند نقش مستقیم و فعالی در صلح خاورمیانه بسازند . بگیرد البته با توجه به سرسختی اسرائیل بعید است که شاه بتواند تاثیر زیادی روی حوادث جاری خاورمیانه بگذارد و از تحت فشار قرار دادن اسرائیل نتیجه مهمی بگیرد . اما این سازش ، بالاخره در چهره مسائل خاورمیانه هم تاثیر خاص خود را باقی میگذارد .

تنها کشور نسبتاً با اهمیت منطقه خلیج که عکس العمل احتیاط آمیزی در مقابل توافق ایران و عراق نشان داد ، کویت بود . کویت قبلاً نیز با اشغال جزایر سه گانه توسط ایران اعتراض کرده بود و مدتی نیز روابط دو کشور سرد بود . کویت دارای یک قشر وسیع خرد بزرگوازی است که از ناسیونالیستهای متعصب ، ناصریست ها ، فلسطینهای تحصیل کرده و وفادار به آرمان فلسطین ، دیکراتهای چپ گرا و حتی برخی عناصر نیمه مارکسیست تشکیل شده است . این قشر نفوذ بالنسبه قابل اهمیتی در اداره حکومت کویت (در قدرت اجرائی و همینطور در مجلس ملی آن) دارا است . از این نظر سیاست داخلی و خارجی کویت با کشورهای ارتجاعی منطقه ، تطابق کامل ندارد . این سیاست حاوی یک عنصر بینابینی است که در واقع تضاد دو جناح موجود در حکومت را منعکس میسازد . از نظر حکومت کویت و عمدتاً از نظر این جناح ، توافق ایران و عراق پدیده چندان مفیدی به حال کویت نیست . خصوصاً اگر دو کشور خواسته باشند که توافق خود را تا حد تقسیم منطقه میان خود گسترش دهند . کویت از این میترسد که عراق در مقابل امتیازات بزرگی که بایران داده است ، در صدد تحکیم موقعیت خودش در مرزهای کویت و تسخیر جزایر "ورسه و بویان " ، که

مدتهاست مورد تقاضایش مییاشد ، برآید . اشغال این جزایر — تاکسون بدلیل وجود مخالفت های رژیم ایران ، تقریباً غیر ممکن بود . ولی اکنون برای رژیم ایران چندان فرقی نمیکنند که این جزایر — بشرط آنکه شوروی از آنها استفاده نکند — در دست عراق باشد یا کویت . همینطور علاوه بر فشاری که از طرف عراق محتمل است ، فشار سلطه طلبانه خود ایران نیز — که تاکسون با مقاومت عراق در منطقه تعدیل میشد — بآن اضافه میشود .

مجموعاً بر اساس همین ملاحظات است که دولت کویت به نظر — چندان خروشی به این موافقتنامه نگاه نمیکنند . به همین دلیل تنها ده روز بعد از انعقاد موافقتنامه ، همزمان با سعدون حمادی وزیر خارجه عراق ، محمود ریاض دبیرکل اتحادیه عرب و محمد صالح — مصلح وزیر خارجه یمن جنوبی بکویت رفتند و این کشور به کان — فعالیتهای دیپلماتیک کشورهای ذینفع عربی و بحثهای حاد راجح — به اوضاع آینده منطقه تبدیل شد . البته هنوز نمیتوان موضع دقیق کویت را نسبت بآینده روابط منطقه بعد از موافقتنامه ایران و عراق ، پیشینی کرد و شاید این موضع به خرز تلقی دو کشور ایران و عراق از گسترش توافق و همینطور درجه سازشی که ممکن است در منطقه — بدان دست بزنند ارتباط بسیار نزدیکی داشته باشد و در رابطه با آن تعیین شود . در این میان ، به تعویق افتادن سفر فروردین ماه وزیر خارجه ایران (جاسعلی خلعتبری) به کویت به بهانه در گذشت برادر ولیعهد کویت و متوکول کردن این مسافرت به تابستان آینده آنهم به احتمال — یعنی موقعی که جسد طرف مربوطه هم دیگر کاملاً پوسیده شده است — معنای خاصی را افاده میکنند . از متن اعلامیه ای که صادر شده مشخص است که کویت این سفر را طیرغ علاقه شدید ایران بانجامش ، برهم زده است . بنابراین میتوان نتیجه گرفت که کویت سیاست صبر و انتظار

را در پیش گرفته تا ببینند سیر حوادث بر چه منوالی است .
آنگاه مودع دقیق خود را ابراز کند .



آینده منطقه از دیدگاه امپریالیسم

بعد از موافقتنامه ایران و عراق و همچنین رفع اختلافات عراق و عربستان، اکنون عمده شرط لازم برای اجرای هدف اصلی امپریالیسم، یعنی وارد کردن کشورهای منطقه در نوعی پیمان امنیت جمعی، فراهم آمده است. آنچه که تاکنون مانع از بودن آمدن چنین پیمانی از طرف امپریالیسم میبند، همانا جدا ماندن کشورهای متمایل به چپ منطقه مانند یمن، جنوب، عراق و کویت از این پیمان بود که به نسبتاً به بلوک بندی در منطقه میانجامید که گفتیم به هیچ وجه به نفع امپریالیسم نبود. اما اکنون باتوافق سه جانبه عراق - ایران - عربستان سعودی، شرایطی فراهم شده که این کشورها (اسم آنها را میکشیم) جناح چپ منطقه در چنین پیمانی شرکت کنند. آنچه که این کشورها را میتواند با مرتجعین کشورهای منطقه در یک پیمان قرار دهد، اصلی است که بر اساس آن هیچ کشور ساحلی نباید به قدرتهای بزرگ منطقه پایگاه بدهد.

سجیتهای شیخ خلیفه ولیعهد و نخست وزیر بحرین - یعنی کشوری که اصولاً راننده هدائی ناپذیر امپریالیسم آمریکا است - در مورد احتمال باز یس گرفتن " تسهیلات ویژه ای " که قبلاً در اختیار آمریکا - تنها در بحرین گذاشته شده بود، به معنای دریاغ سبزی است که میخواهد به کشورهای جناح چپ منطقه نشان داده شود و روشن گردد که اگر آنها حاضر به شرکت در چنین پیمانی باشند، حتی

بحرین حاضر است تسهیلات ویژه ای را هم که قبلاً به آمریکا داده بود، پس بگیرد! نکته قابل توجه که اینجا است اینست که طرح " همکاری دفاعی کشورهای منطقه " اینک نه از طرف ایران، بلکه از طرف بحرین عنوان میشود. رژیم ایران با سیاستمداری میخواهد این موضوع از طرف یک کشور عربی و آنهم بصورت یک پیشنهاد مطرح شود تساویاً علیه رژیم ایران بمانسبت مدفبای جاه طلبانه اش حمله ای نشود، ثانیاً عکس العمل کشورهای جناح چپ در مقابل این پیشنهاد سنجیده شود، تا در واقع حرف ایران، در صورت مخالفت، روی زمین نمانده باشد! مساحبه گذائی نخست وزیر بحرین با امیر طاهری و اظهارات امیر طاهری از قول او! بعنوان مساحبه! در واقع همان نذرات قبلی ایران است که از زبان جناب شیخ جاری میشود! (۱۶)

بهم حال در یک چنین پیمانی مسلم است که کشورهای ارتجاعی (جناح راست) وابسته با امپریالیزم اکثریت تام و تمامی خواهند داشت که البته نقش مسلط و رهبری کننده ایران هم قطعی است. این پیمان بصور مرحله ای سه هدف عمده زیر را تعقیب خواهد کرد:

۱- طرح ریزی یک نقشه استراتژیک برای سرکوب نیروهای انقلابی منطقه خلیج که طبیعتاً به اقدامات تجاوزکارانه ارتجاع منطقه علیه این نیروها در هر کشور دیگر منطقه (مثل دخالت نظامی ایران در عمان) جنبه قانونی خواهد داد. این شاید اصلیتترین هدف این پیمان دفاعی قرار بگیرد.

۲- ایجاد یک بلوک قوی از کشورهای منطقه - که طبیعتاً تحت سلطه ارتجاع منطقه و عمدتاً ایران در خواهد آمد - علیه نفوذ سیاسی - نظامی شوروی.

۳- مهار کردن جناح چپ منطقه بوسیله قید و بند های سیاسی - نظامی پیمان! تحت فشار جمعی اکثریت برجسته نتیجه آنکه در صورت عقد چنین پیمانی، انقلاب عمده و

جنبشهای بواکنده در سطح کشورهای ساحلی و امیرنشینهای خلیج در خط اول مبارزه با نیروی بزرگ ارتجاع منطقه قرار خواهند گرفت. بنظر ما در چنین صورتی، بهیچ وجه نمیشود بروسپا و کمسک آنها دلخوش بود. روسپا (همه جا رهبری مورد نظر است) سالیان درازی است که نشان داده اند همیشه در سرریزنگاههای حساس حاضرند با امیرالیزم غلبه نیروهای انقلابی آسیا سازش میکنند. از این نظر رفقای انقلابی ما در خلیج باید این نکته را که واقعاً سازشکاری در بطن رهبری فعلی شوروی نهفته و این رهبری بدلیل انحرافات عظیم رویزیونیستی‌اش اینک بیش از هر موقع دیگر غیر قابل اعتماد شده است، در مد نظر داشته باشند. بدین جهت ما توصیه میکنیم که در چنین شرایطی این رفقا باید بیشتر از پیش کار اساسی را روی سازماندهی مجدد، کار سیاسی وسیع‌تر و جلب حمایت بیشتر خلق خود متمرکز کنند.

همینطور در مورد یمن جنوبی اکنون دام جدیدی بهمین شده است و کشورهای ارتجاعی منطقه با وارد آوردن فشارهای سبکسین سیاسی - اقتصادی، یمن را در مقابل یک دوراهی قرار داده اند: یک راه پیوستن به یمن و اجباراً دنبال رو رهبری ایران و جناح راست شدن و آنگاه استفاده از کمکهای اقتصادی این کشورها، و یک راه جدا ماندن از چنین پیمانهای که در چنین صورتی حتی غنا صمیمت حمله نظامی هم بمیان آمده است.

اما این پیمان قدم اولی از صرح بزرگتری است که امیرالیزم برای اقیانوس هند دارد. ما بدون اینکه وارد تحلیل این قسمت از استراتژی آسیای امیرالیزم بشویم، نظر رفقا را به مطالعه پیشنهادات و طرحهای شاه در سفر زمستانیش بکشورهای حوزه اقیانوس هند جلب میکنیم. تصور اساسی شاه یک پیش درآ...

همکاری اقتصادی که میتواند به همکاریهای نظامی اِ هم تبدیل شود،
بکشورهای این منطقه پیشنهاد کرد، که در واقع گسترش منطقی
گمرند حفاظتی خلیج به اقیانوس هند و بیچاندن این گمرند بدور
گوی خلقهای منطقه و کشورهای آزاد شده در شرق است (بسه
نقشه مراجعه کنید) .

اما اینها فقط یک روی سکه است ، چنین نقشه های طلائی ای
برای در بند نگه داشتن خلقهای منطقه و سرکوب نیروهای انقلابی آن ،
آبیم بدست جدیدترین نسخه های مزدور منطقه ای ، البته غمبول
از یافنده امپریالیزم آمریکا را در خلسه رویاهای شیرینی فرو میرد !
اما روی دیگر سکه مقاومت و پایداری انقلابی خلقهای منطقه قرار
دارد ، همان واقعیت تلخی که نشئه او را در شرق آسیا بر هم زد و
او را در خماری شکست و ناتوانی فرو برد !
آری غول در طی منازل آسیائیش بالاخره در مقابل ما رسیده
است ، خلقهای ما استقبال با شکوه تری ! از او و مزدوران
منطقه ایبش خواهند کرد ! ما گورستان بسیار
بزرگتری برای آنها آماده کرده ایم !



پاورقی‌ها

(۱) - بی‌مناسبت نیست که یادآوری کنیم رژیم شاه چنان از کودتای چپ عبدالکریم قاسم در عراق بی‌حسبیت افتاده بود که بلافاصله در همان شب فرمان آماده باش کامل به ارتش داده میشود و نیروهای گسارده سلطنتی بسرعت تقویت میشوند. این آماده باش را گارد سلطنتی تساهل مدتها نیز همزمان حفظ میکنند.

(۲) - مثلاً قاسم بلافاصله بعد از حاکمیت رژیم خود بر عراق، نفت عراق را ملی نمود و یک برنامه اصلاح ارضی که در مرحله اول ۹۷ درصد اراضی را ملی اعلام میکرد به اجراء آورد، قرار داد عملیات اکتشاف نفت را در تمام قسمتهای که شرکتیهای نفتی هنوز دست‌بکار نشده بودند، اخذ کرد و...

(۳) - راجع به این اقدامات و چگونگی روابط سرد یادشمانه ایران و عراق طی این سالها صحبت نمیکشیم. مراد ما از این بحث بیشتر نشان دادن ریشه‌های ابتدائی بحران و آنگاه بررسی مفصل اختلافات و تضادهای عراق و ایران طی سالهای ۱۹۶۸ به بعد، یعنی از زمان کودتای بعثیهای جدید بعد است که در عین حال دارای تفاوتیهای کیفی با مرحله قبلی نیز میباشد.

(۴ مکرر) - حزب بعث منعکس‌کننده یک‌دوره از گرایش‌ات افراطی‌خرد، بورژوازی چپ‌عرب بود که توانست بسیاری از دمکراتیهای انقلابی، و روشنفکران چپ‌عرب، برخی از اقشار متوسط باین و حتی تعدادی از کارگران

و دهقانان آگاه جامعه عرب را بخود جلب کنند ، ثنورسین و موسس اصلی این حزب " میشل عطفق " بود که اول بار سازمانی مخفی از دانشجویان و روشنفکران مترقی سوریه ، برای مبارزه با استعمار فرانسه در سوریه تشکیل داد (۱۹۴۴) . اما این حزب بسرعت و در مدت کوتاهی از یکطرف بدلیل خلاء سیاسی ناشی از عدم وجود احزاب راستین کاریگری و از طرف دیگر بدلیل شدت یافتن تضاد های خورده بورژوازی عرب با ارتجاع حاکم (زمین داران بزرگ و سرمایه اندوزان عرب که همگی وابسته بامپریالیسم بودند) و صهیونیسم تجاوزگر اسرائیل ، بصورت یکی از جریانهای قوی سیاسی در جامعه عرب درآمد .

شعار این حزب " وحدت ، آزادی ، سوسیالیسم " است که گرایشات شدید بان عربیستی او را نشان میدهد (این شعار بمعنای آنست که اعراب نخست باید متحد شوند تا با آزادی برسند و این زمینه ای خواهد بود برای رسیدن بسوسیالیسم) ، اما طیرغم این گرایشات ، بحث بالاخره نه با تفکر بان عربیستی ناصر توانست توافق پیدا کنند (هر چند که مدتی هم همکاری کردند) و نه با احزاب کمونیست کشورهای عربی بطوری که سالهای سال با هر دو این گرایش از در جدال و مبارزه درآمد . از اصول رسمی ایدئولوژیک بحث اطلاع نزدیکی در دست نیست . همینقدر از آنچه که تا کنون در مضبوطات فارسی دیده شده مجموعه درهی از ناسیونالیزم (عرب) و سوسیالیزم و قبول برخی قوانین اسلامی از آن فهمیده میشود . بهر حال این شاید اولین گرایش سیاسی در جهان اسلام بوده که خواست از طریق آمیخته ساختن مذهب با برخی اصول سوسیالیستی در کاربرد یک ناسیونالیسم قوی قومی از مذهب یک وسیله سیاسی علیه استعمار و امپریالیزم بسازد . مضامعات بعدی نشان داد که اصول رسمی ایدئولوژیک بحث مذهب را فقط تا آنجا که تحکیم کنند ، ناسیونالیزم و سنن ملی اعراب است میباید رد ولی برخوردی مشخص و روشن بمعنی فلسفی با مذهب ندارد . یک عضو حزب بحث میتواند

ایده آلیست و یا ماتریالیست باشد .

این حزب بعد ها بشاخه های متعدد تبدیل شده که حتی بشدت در مقابل یکدیگر قرار گرفتند (مانند حکومت بعث در سوریه و عراق در همین شرایط) . بررسی اختلافات ایدئولوژیک این جناحها و سیرری که هر کدام از آنها پیموده اند ، میتواند موضوع بسیار جالبی از نظر شناخت تحولات جامعه عرب و دگرگونیهای طبقاتی آن و مقایسه آن با شرایط ایران و ایدئولوژیهای شبیهه بآن در ایران باشد .

آنچه که تاکنون بعثیها را در جامعه عرب زنده نگاه داشته ، قدرت سازمانی آنها و در دست داشتن حکومت در برخی کشورهای عربی است . والا بعث از نظر ایدئولوژیک دیگر فاقد یک حرکت روزه تکامل است . این تفکر اکنون سیر نزولی و انحطاط خویش را آغاز کرده است (منطبق با حرکت رو بزوال طبقاتی خویش) ، و مسلماً چیزی نخواهد گذشت که تمام جناحهای موجود آن بالاخره به دو قطب تجزیه خواهند شد . جناحی به بورژوازی خواهد پیوست و جناح دیگری به احزاب با تفکر پرولتری روی خواهند آورد .

TerrorSpring

(۴) - سابقه سرکوب کمونیستها در عراق به سالهای ۱۹۶۳ به بعد ، یعنی بعد از کودتای عبدالسلام عارف و بعثیها (برهبری البکسر ، صالح مهدی عماش ، عبدالغفار تکرتی و صدام حسین تکرتی) علیه حکومت قاسم که منجر به روی کار آمدن عبدالسلام شد ، بر میگردد . بعثیها تنها به عارف کمک کردند تا حکومت سرتقی قاسم را سرنگون سازد بلکه بآبراه انداختن یک دستگاه منظم تعقیب و سرکوب خونین کمونیستها ، مشکلتترین نیروی هوادار حکومت قاسم را مورد حمله قرار دادند . در طی این دوران هزاران کمونیست عراقی کشته ، دستگیر و شکنجه شدند و عده زیادی از آنها به کردستان عراق و از آنجا

بشوروی پناهنده شدند. عارف‌که در یک دوره از قدرت و نیروی
 بعثیها در رسیدن به حکومت و سرکوب کمونیستها استفاده کرده بود ،
 بعد از مدتی علیه متحدین خود دست بکار شد و بایک کودتای دیگر
 بعثیها را از قدرت کنار گذاشت (۱۹۶۴) . در سال ۱۹۶۶ عبدالسلام
 عارف در یک سانحه هوایی که چندان هم اتفاقی بنظر نمی‌رسید ، کشته
 شد و برادرش ، سرهنگ عبدالرحمن که بعدها به عارف دوم معروف شد
 رئیس‌جمهور گردید . تا این زمان باآنکه حکومت عارف اول از مواضع
 مترقی و سوسیالیستی رژیم قاسم شدت نزول کرده و باشدت هر چه
 تمامتر با کمونیستهای عراقی مبارزه میکرد اما بدلیل نزدیکی او با ناصسر
 و گرایش ناسیونالیستی اش و توجیه به تیرگی روز افزون روابط بیسن
 دولت ایران و حکومت ناصر در همین دوران ، رژیم نتوانست به توافقبائی
 با حکومت عارف اول دست یابد . در زمان عارف دوم حرکت ارتجاعی
 موجود در بطن حکومت با نخست وزیر شدن عناصری همچون عبدالرحمن
 بزاز که به انگلیسی بودن معروف بود ، تشدید شد . بموازات این
 حرکت و دور شدن روز افزون حکومت عارف دوم از همان آرمانهای
 ناسیونالیستی عرب و آنگاه شکست اعراب در جنگ ژوئن ۶۷ که مواضع
 جناح مترقی عرب را بشدت دچار ضعف نمود ، بین ده دولت ایران و
 عراق روابط نزدیکتری برقرار شد و اختلافات دو کشور بنحو قابل ملاحظه
 ای تخفیف یافت (مسافرت عارف دوم و عبدالرحمن بزاز به ایران)
 اما این دوران بسیار کوتاه بود چرا که با کودتای دوم یعنی هادی
 ۱۹۶۸ علیه حکومت عارف دوم ، اختلافات دو کشور دوباره به سطح
 بالاتری از مواضع قبلی خود صعود کرد .

(۵) -- هزاران ایرانی بدلائل غلطی مذهبی و همچنین وابستگیهای
 اقتصادی سالیان دراز بود که به عراق مهاجرت کرده و با اصطلاح
 " مسجور " میشدند . این عده که حالا هر کدام دارای شغل و کار

و زندگی بودند و حتی با عراقیها یا ایرانیهای مقیم در آنجا وصلت کرده بودند، فاقد هرگونه مدارک عبور و یا اجازه اقامت در عراق بودند. سازمان امنیت نیز از این موقعیت استفاده کرده و جاسوسان خود را در پوششهای گوناگون شغلی و یا حتی رسمی و اداری در عراق محافظت میکرد. نفوذ سازمان امنیت، خصوصاً در روحانیت نجف نیز قابل اهمیت بود که علاوه بر خریدن تعدادی از مرتجعترین آنها، خود نیز جاسوسانی در لباس روحانیت در آنجا داشت. از همینجا میتوان با اهمیتی که خروج ایرانیها از عراق برای حکومت عراق داشت و نیز ناراحتی و شکستی که رژیم ایران متحمل شده بود — که او را وادار به تبلیغات پسر و صدائی علیه عراق در باره آزار و شکنجه معاودین میکرد — پی برد.

(۶) — در اینجا تحلیل مسئله کردها بهیچوجه مدنظر ما نیست. این مسئله ایست با ابعاد بسیار وسیع که چه از نظر تاریخی و مبارزات توده های خلق علیه امپریالیستها و رژیمهای ارتجاعی در طول دهها سال و چه از نظر برنامه و نقشه های متعددی که هم اکنون امپریالیستها در مورد کردها در منطقه تعقیب مینمایند و طبیعتاً با مسائل دیگر منطقه مانند نفت، وجود اسرائیل و همسراز همه مبارزه آزادیخواهانه خود آنها ارتباط دارد، محتاج بررسی دیگری است. در اینجا ما فقط تا اندازه ای که به بحث فعلی ما ارتباط داشته باشد، به این مسئله اشاره کرده ایم.

(۷) — مسلماً هر قدر هم که برنامه خود مختاری کردها، پیشنهاد شده از طرف دولت بعثی عراق مترقیانه باشد، باز هم در چهارچوب — سبب ایدئولوژی و سیاست خرده بورژوازی آن قرار میگیرد. بدینجهت مسلماً از دیدگاه مارکسیستی، این درست همان چیزی نیست و نبود (مخصوصاً

شیوه های اجرائیش و نه عمدتاً اصول کلی آن) که باید باشد. بهرحال در مرقیانه بودن آن با توجه به ستم عظیمی که هنوز به کردهای ایران و ترکیه وارد میشود، شکی نیست.

(۸) - بهمین دلیل میبینیم که در توافق یالتا (یالتایکی از شهرهای ساحلی روسیه در شبه جزیره کریمه واقع در دریای سیاه است) که درست سه ماه قبل از پایان جنگ دوم بین دول فاتح آمریکا، شوروی و انگلستان صورت میگیرد، تمام توجه آمریکا و انگلستان به اروپا معطوف است و جز اشاره کوتاه بوضع ایران که قرار میشود اختلافات و مسائل مربوط به آن از طرق صرفاً دیپلماتیک مورد حل و فصل قرار بگیرد، هیچ توجه دیگری نسبت باوضاع آسیا و همینطور خاورمیانه، نمیشود.

(۹) - همانطور که میدانیم چین بدنبال سیاست کلی نزدیکی خود با کشورهای جهان سوم، صرفنظر از نوع رژیمهای حاکم در آنها و علم کردن این کشورها (و هم چنین علم کردن اروپا) در مقابل دو قدرت بزرگ جهانی، شوروی و آمریکا، یعنی سیاست بوجود آوردن قطبهای دیگر جهانی که به تضعیف این دو ابر قدرت بیانجامد، حمایت خود را از انقلاب ظنار قطع کرد و به رژیمهای ارتجاعی منطقه - ایران، پاکستان، غری و ... - نزدیک شد. روسها که حساسیت و اهمیت منطقه را میدیدند، بلافاصله جای چینها را (البته بشکل ویژه خودشان!) گرفتند. باین امید که بتوانند از یکطرف با نفوذ چین در آسیا مقابله کنند و از طرف دیگر سهمی هم از انحصار غارت امپریالیستی منطقه توسط سرمایه داری غرب بدست آورند.

بهر حال بدون اینکه بخواهیم در مقام تحلیل عمیقتر سیاست چین باشیم، باید خاطر نشان سازیم، این سیاست جز به نفع

رژیمهای ارتجاعی منطقه نخواهد بود. برای اینکه به اثرات مهم این سیاست جدید چین در منطقه پی ببریم، برای نمونه اشاره میکنیم به موضع شدیدی که ایران علیه تایوان در کمیته بازبهای آسیایی اتخاذ کرد. بصورتیکه ایران به پرشورترین مدافع حضور چین کمونیست در بازبهای آسیایی و اخراج تایوان از آن تبدیل شد! این امتیاز، متقابلاً نشاندهنده آن منافع عظیمی است که سیاست جدید چین برای رژیم ارتجاعی ایران به بار آورده است.

(۱۰) - البته تضادهای میان منطقه ای دیگری که انعکاس تضادهای جناحهای مختلف امپریالیستی و رژیمهای مختلف وابسته در منطقه بود، باقی مینماند. مثلاً اختلافاتی که هم اکنون بین اعضای فدراسیون امارات وجود دارد و یا اختلافاتی که بین برخی از امیرنشینها با فدراسیون وجود دارد، که همگی عمدتاً از مقوله تضاد آمریکا و انگلیس در منطقه بشمار میروند. همین طور اختلافات مربوط به عراق و کویت و یا ایران و سعودی که اولی عمدتاً مربوط به درخواستی از کرانه های ساحلی کویت از طرف عراق میشود (جزایر ورسه و بویان) که با مخالفت جناح راست حکومت کویت روبرو است و یا اختلاف ایران و عربستان که عمدتاً از دو سیاست جداگانه نفتی آنها منشاء میگيرد که آنها در نهایت به اختلاف در سیستم سیاسی حاکم در آنها - یعنی بورژوازی وابسته و در حال رشد سریع ایران که بشدت به پول نفت نیاز دارد و سیستم عشیرتی حاکم در عربستان سعودی که نهادهای سیاسی و اقتصادی سرمایه داری را هنوز در ابتدائی ترین شکلش نگهداشته است - تحویل میشود. بهر حال این تضادها دیگر شکل عمده ای نداشتند، بشرط آنکه تضاد اصلی منطقه که عمدتاً در روابط ایران و عراق متجلی میگردد، حل میشد.

(۱۱) - اصولاً امپریالیزم در شناخت حکومتها ، سازمانها یا احزاب سیاسی و تعیین مواضع عمومی خودش نسبت بآنها ، يك معیار اساسی دارد و آن کمونیست بودن یا کمونیست نبودن (حالا هر گرایش دیگری میتواند باشد) است!

امپریالیستها بخوبی درک میکنند که این تنها کمونیستها هستند که میتوانند دشمنان حقیقی و اصلی آنها باشند . کمونیستها با اتکا به ماتریالیزم دیالکتیک و پیمایش راه سوسیالیزم طی ، میتوانند از هر گونه لغزشی که آنها را وادار به سازش اصولی بفتح سرمایه داری کنند ، برهیز کنند . آنها پیگیرترین و اصولیترین دشمنان سرمایه داری هستند که تفکر و ایدئولوژی آنها با هیچ يك از شاخه های سرمایه داری ، حتی در اشکال خوش ظاهر سوسیالیسم دمکراسی و . . . سازش پذیر نیست . کمونیستها باین دلیل که دقیقاً از اصلیتترین منافع طبقه کارگر دفاع میکنند ، اصلی ترین دشمنان سرمایه داری هستند و باین دلیل که حاکمیت دیکتاتوری بولتاریا را بر تمام طبقات و اقتدار استعمارگر سرلوحه و مضمون اساسی و غائی هدف سیاسی خود قرار میدهند ، سرمایه داری نمیتواند به سازش یا چنین تفکر و سیستمی امیدوار باشد ، در حالیکه در هر تفکر دیگری ، در هر سازمان یا حکومت دیگری ، با هر گرایشی حتی ضد امپریالیستی ، در صورتیکه مسلح به تفکر مارکسیستی - لنینیستی نباشد ، این امکان سازش را مییابد . تجربه سالها مبارزه ضد انقلابی سرمایه داری از قسرنوزدهم تا کنون ، این مسئله را بخوبی بآنها آموخته است . تمام سوسیالیستهای چپ و راست ، تمام دمکراتهای انقلابی ، تمام حامیان سوسیالیسم باصطلاح انسانی و باصطلاح دمکراتیک ، تمام احزاب و سازمانهای خرد ، بورژوازی ، ناسیونالیستها ، چپ گرایان افراطی مذهبی ، چپ گرایان التقاطی بعینها ، سوسیالیست ها و کلیه این قبیل سازمانها ، حکومتها و گرایشاتی که با وجه مشخصه

غیر کمونیست بودن متمایز میشوند (مراد کمونیسم علمی بر اساس درک عمیق ماتریالیسم دیالکتیک در پهنه جهان و تاریخ است و نه ادعای فلان دمکرات احساساتی که خود را کمونیست میدانند و "فسوق زینادی" (!) بین خود و آنها نمی بیند، این در واقع به ماهیت سازشکارانه بینش خود او مربوط میشود که نمیتواند و یاد را واقعاً نمیخواهد عمق تضادها و واقعیت وجودی آنها را درک کند)، از نظر امپریالیستها بالاخره و در یک مدار قابل سازش اند! هر چند که سالیان دراز در مقابل هم جنگیده باشند! (در مورد رویزیونیستها و سوسیال امپریالیستها شوروی این قانون شکل دیگری بخود میگیرد ولی بهر حال از چهار چوب آن خارج نیست چرا که اگر از اسامی صرف نظر کنیم، رویزیونیسم چیزی نیست جز بازتاب، احیاء و بازگشت نوعی سرمایه داری!).

صرف نظر از مواضع دشمنانه امپریالیزم در مقابل احزاب کمونیست که در جریان یک مبارزه مسلحانه با امپریالیزم درگیر شده اند، همین قدر توجه کنیم به موضع آمریکا در مقابل حکومت مارکسیستی آلمانه در شیلی و موضع آن در مقابل بعضی از رژیمهای تند روعرب، امپریالیسم حتی یکروز هم نتوانست حکومت آلمانه را که تازه بر مسالمت جوتین ابعاد تفکر مارکسیستی تکیه میکرد و در واقع بدلیل همین انحرافش هم بالاخره ضربه خورد، تحمل کند بطوریکه بعد از مدتی با هزاران توطئه حکومت او را سرنگون کرد. ولی نمایندگان افراطی اما غیر-کمونیست جامعه عرب در حالیکه رکیک ترین دشمنان ما را به آمریکا داده و ضربات زینای هم بر منافع آمریکا در قلمرو خود زده اند تحمل کرده است. البته این بدان معنی نیست که آمریکا از حاکمیت چین رژیمهای راضی است. بلکه بالعکس، اگر حتی بدانند که یک حکومت طرفدار غرب (از نوع حتی مصر) جای آنان را میگیرد، از هیچ کوششی در جهت براندازی آنها ابا نخواهند کرد. اما اگر

فقط ده درصد احتمال بدهد که یک رژیم چپ‌گرای متمایل بسد
کمونیسم مثل رژیم کسنونی پرتغال (و در اینجا حتی نه صد در صد
کمونیست) ممکن است قدرت را بدست بگیرد، از این ریسک صرف‌نظر
خواهد کرد! وضعی که هم اکنون در پرتغال شاهد هستیم و مضمی
که سرمایه‌داری جهانی در مقابل آن اتخاذ کرده، از همین قانون
پیروی میکنند.

آمریکا زوی کارآمدن هر جناح دیگری را غیر از کمونیستها مغتنم
میداند. حاکمیت حزب سوسیالیست "ماروسوارش" برای او هزاران
مرتبه گوارتر از پیروزی حزب کمونیست بشمار میرود و اصولاً از نظر
او و همینطور در واقعیت امر، تفاوتی کیفی بین این دو که البته
ناشی از تفاوت طبقاتی این دو حزب است، وجود دارد.

کما اینکه این موضع سرمایه‌داری در مورد احزاب کمونیست
کشورهای دیگر اروپائی هم صادق است، نمونه حزب کمونیست فرانسه
که با آنکه دوبار اکثریت را در انتخابات فرانسه بدست آورده، اما
هر بار با تغییر قانون اساسی بدست بورژوازی، از بقدرت رسیدن او
جلوگیری شده. یا تهدید اخیر کیسینجر در مورد ایتالیا که غناً
اظهار داشت در صورت پیروزی کمونیستها، آمریکا دخالت نظامی
خواهد کرد! تازه اینها احزاب کمونیستی هستند که در واقع
امر هزاران فرسنگ با کمونیسم واقعی فاصله گرفته‌اند. ولی با این
حال، امبرالیون بدلیل همان عناصر باقیمانده تفکر مارکسیستی در آنها،
بشدت از آنان وحشت دارد.

نمونه اتیوپی هم مثال بسیار بارز دیگری است. امبرالیون
که از هویت سیاسی کودتاکنندگان دقیقاً مطلع نبود و بیشتر
گرایشات کمونیستی را در آنها حدس میزد، یکباره تمام قدرت
تبلیناتی و شبکه عظیم ارتباط جمعی خود را برای بزرگ‌جلوه دادن
قضیه اریتره، یعنی قضیه‌ای که سالها در حکومت هیلاسلاسی

پوشانده شده بود، بکار انداخت و حتی با پشتیبانی از نهضت
 ارتیره (چراکه این نهضت دارای شاخه های مختلفی است که
 عمدتاً بدست غیر کمونیستها اداره میشود) توسط ابراز حمایت از طرف
 عربستان سعودی و سایر کشور های عربی و تشدید کردن تضاد های
 داخلی حکومت و اشک تمساح ریختن برای ملت مظلوم ارتیره، و ذکر
 مظالم حکومت جدید اتیوپی و . . . در صد ساقط کردن حکومت
 جدید بر آمد. نگاهی بر روزنامه های آنروزها یعنی همین چند ماه پیش،
 هیچ شکی برای خواننده باقی نمیگذارد که دیگر حکومت جدید
 اتیوپی حتی به موئی هم بند نیست. امپریالیزم در این راه حتی به
 پیروزی جنبش ارتیره هم راضی شده بود. بدین ترتیب در مدت کمت
 از ده روز، مسئله ارتیره و اتیوپی تبدیل به کانون حوادث و اخبار
 جهان شد. حتی ویتنام و فلسطین را نیز تحت تاثیر قرار داد. اما
 ناگهان تمام این سرو صداها خاموش شد و دیگر نه از بدبختی و
 محرومیت خلق ارتیره سخنی رفت و نه از ظلم و سقاوت ارتشیسان
 و رژیم جدید! گویا اصلاً چنین منطقه ای از نقشه جغرافیا یکباره
 محو شده است. سکوت کاملی در مطبوعات جهان در مورد اتیوپیسی
 حاکم شد. اما واقعاً مسئله چه بود؟ هیچ، امپریالیزم توانسته
 بود ماهیت رژیم جدید اتیوپی را درک کند! چراغ سبزر را خود
 رژیم اتیوپی روشن کرده بود. یکی از آن آخرین خبرها که در مطبوعات
 درج شد، حاکی از آن بود که حکومت جدید اتیوپی برای مقابله
 با شورشیان، از آمریکا تقاضای دریافت اسلحه کرده است! قضیه
 تمام شد و شتر را کشتند.

این توضیح که حتی به تفصیل هم انجامید، از این نظر اهمیت
 داشت که روابط امپریالیزم با کشورهای مختلف و با رژیمهای سیاسی
 گوناگون و یا با سازمانها و احزاب باگرایشات و ایدئولوژیهای مختلف، و
 چگونه بر اساس ماهیت طبقاتی آنها و بر اساس وجوه اشتراك یا افتراقی

که در بطن خود با سرمایه داری دارند ، تعیین میشود . بدین ترتیب ، اگر ما از روی تحلیل علمی و تعیین سمت طبقاتی این سازمانها یسا رژیمها نسبت بآنها قضاوت میکنیم ، سرمایه داری نیز به اتساک ، غریزه ، طبقاتی و حفظ منافع اساسیش و همچنین به اتساک تجربه علمی و تاریخیش ، نسبت به آنها قضاوت خواهد کرد .

(۱۲) - این قانون که خرده بورژواها (بورژواهای کوچک) میتوانند بورژواهای بزرگ بشوند ، و بورژواهای بزرگ بالاخره در زیر یک چتر جهانی علیه خلقها متحد خواهند شد ، اگر برای ما دارای پایه ای علمی و مبنای مشخص فلسفی است (کما اینکه تجربیات مبارزات دو قرن اخیر بخصی نشان میدهد) ، برای امپریالیستها هم تجربه ای است که عمل و پراتیک خاص خود آنها طی دهها سال سرکوب خونین توده ها ، در مقابل آنها قرار میدهد . بنابراین ، همانطور که در قسمتهای بعد خواهیم دید ، اگر این امید برای اربابان آمریکائی منطقه در همانوقع وصال نداد و با گرایش به چپ رژیم عراق ، در یک مرحله حتی به خاموشی گرائید ، اما امروز آهسته آهسته در دل نوجگان دست پرورده آنها در دل شاه و سرمایه داری ازبند گسیخته ایران جوانه میزند (به صاحب امپراطوری با صدام حسین و اشاره های او بموفقیت آمیز نبودن سیستم اقتصادی فعلی عراق و تبلیغ مشسی اقتصاد آزاد توجه کنید) .

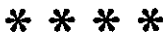
(۱۳) - این بلوف تنها یک توپ توخالی از طرف ایران برای ترساندن عراق و شوروی نبود (و نیست) بلکه بر اساس واقعیاتی در بطن هیأت حاکمه آمریکا قرار دارد . این واقعیات عبارتست از جناحی در هیأت حاکمه آمریکا که علیرغم درسهای شکننده ویتنام ، باز هم خواهان گسترش اقدامات سیستم نظامی آمریکا در آسیا ، مخصوصاً در اقیانوس

(۱۴) - این حدس بیشتر بان دلیل است که مسلماً در يك زمان کوتاه از ملاقات استانبول تا مذاکرات الجزیره مواضع طرفین نمیتواند دچار آنچنان تغییرات کیفی ای گردد که شکست مذاکرات استانبول درست در مقابل پیروزی توافق الجزایر قرار بگیرد (در این دوران ، واقعاً مهی هم اتفاق نیفتاده بود که بتواند چنین تاثیر کیفی ای را موجب شود) . بنابراین میتوان فهمید که درمذاکرات استانبول ، طیرغم توافق بر سر مسائل اساسی در يك مسئله طرفین نتوانسته بودند بتوافق برسند که بالاخره در مذاکرات الجزایر این مشکل هم مرتفع میشود . آنگاه اگر توجه کنیم که گنجاندن ماده مهی مانند ماده ۴ در موافقتنامه ، مسلماً نمیتوانست تصادفی و از روی تعارف و تشریفات باشد و الجزایر واقعاً نقش مهی در خود مذاکرات و حتی در ادامه و پیاده کردن عملی توافق داشت ، روشن خواهد شد که مسئله مورد توافقی که اساساً مذاکرات الجزایر را از مذاکرات استانبول جدا کرد ، همین ماده ۴ موافقتنامه است . بنابراین ، بیکار دیگر باید بر تصور فردگرایانه کسانی که فکر میکنند علت موفقیت مذاکرات الجزایر ناشی از تصمیم و اراده کاملاً فردی شاه و یا صدام حسین و یا توافق فردی این دو نفر بود (در حالیکه در مذاکرات استانبول وزرای خارجه طرفین شرکت داشتند) و نتیجتاً تحلیل مسائل سیاسی راتحاد سلیقه و دلخواه این آدم و یا آن آدم تنزل میدهند ، خط بطلان کشید .

(۱۵) - این مسئله که در این اواخر یعنی بعد از اعلام مجسدد لشکرکشی ایران به ظفار از طرف خود مقامات ایرانی ، مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی ایران علناً به یمن جنوبی حمله کرده و آشکارا او را تهدید میکنند ، بسیار قابل اهمیت است . این اهمیت از آن جا

است که معمولاً با توجه به همبستگی‌هایی که کشور های عربی مجبورند (تحت فشارهای داخلی از طرف مردمشان) نسبت بیکدیگر داشته باشند ، حمله يك کشور غیر عرب بیک کشور عرب ، علی القاعده بایسد اعتراض بسیاری از آنها را برانگیزد ، در حالیکه تاکنون چنین اعتراضی صورت نگرفته است (یا اینکه تاکنون در مطبوعات داخلی منعکس نشده و ما خبردار نشده ایم) . البته عربستان سعودی سالهاست که يك موضع شدید ضد عدنی دارد و فشار های تبلیغاتی - سیاسی و حتی نظامی هم بر آن وارد میکند . ولی این موضع همانطور که قبلاً گفتیم ، بدلیل آنکه از طرف يك کشور عرب گرفته شده و " دعوی خانگی " تلقی میشود ، هیچ وقت اهمیتش به پای موضع ایران نمیرسد .

(۱۶) - نوشتن آخرین صفحات این تحلیل مقارن شد با مصاحبه کذائی امیر طاهری با ولیعهد و نخست وزیر بحرین . این مصاحبه حاوی نکات قابل توجهی است که کاملاً نظر ما را در مقاصد اساسی ایران در منطقه خلیج تأیید میکند . بهر حال ما فرصت بررسی بیشتری روی این مصاحبه را بدست نیاوردیم . رفا با مراجعه به آن (یکمسی از شماره های کیهان هفته اول خرداد) دلائل بیشتری از زبان خود آنها ، در تائید و تاکید نقش امیرالیستی و ضد انقلابی ایران در منطقه خواهند یافت .



موخره ای بر چاپ سوم

در فاصله زمانی که این رساله در زیر چاپ قرار داشت ناگهان بیری صاعقه ای در آسمان خلیج به جهش درآمد. عدد در آسمان بی ابرو خلیج؟ طوفان در دریای آرامش؟ زلزله در جزائر و سواحل نیسات؟! چنین بود پرسش شگفت انگیز و یا اندیشان محافل بورزوانی ایران، چنین بود جلوه حوادث طوفانی روزهای پایان ماه دی، در برابر چشم های حیرت زده آنانی که تا دیروز گرما و آرامش بی سابقه ای را در درافق های روشن خلیج فارس میدیدند! (۱)

داستان سگی که به گرگ

TerrorSpring

تبدیل می شود

همه چیز ظاهراً از گفتگوهای هفت کشور ساحلی عرب خلیج، کویت، عراق عربستان سعودی، اتحادیه امارات عربی، عمان، قطر، بحرین در باره تشکیل یک بنگاه خبرگزاری موسوم به خلیج عربی شروع شد.

در فاصله دو تا سه روز از بررسی مقدماتی این طرح توسط وزرای اطلاعات این کشور، رژیم ایران ناگهان با اخطار دیدید به این کشورها و فراتر خواندن ناگهانی تر سفرای خود از این هفت کشور، جنجال

ترین بحران منطقه ای را بعد از زمان توافقش با دولت عراق بوجود آورد.
خلعت بری ضمن اعتراض شدید نسبت به تغییر نام خلیج فارس به
خلیج عربی (۲) به این کشورها اخطار کرد که چنانکه تا قبل از بیستم
ژانویه (زمان اجلاس بعدی وزرای اطلاعات این هفت کشور) در این
تصمیم گیری تجدید نظر نکنند باید منتظر اقدامات متقابل ایران و تجدید
نظر دولت ایران در سیاست دوستانه ای که تاکنون با این کشورها
داشته است باشند.

اما واقعیت امر چه بود؟ آیا این تنها تغییر نام خلیج فارس به خلیج
عربی است که رژیم ایران را چنین آشفته ساخته است؟ در چنین صورتی
کشورهای ساحلی خلیج چه اصراری بر یک چنین نام گذاری دارند؟
مهمتر از آن چرا اکنون درست در یک چنین مرحله ای رژیم ایران ب فکر
این اختلاف افتاده است، در حالیکه سالیان دراز است که اعراب و رژیم
ایران از خلیج به دو نام متفاوت اسم می برند؟ و بعد گذشته از همه،
این سئوالات، رژیم ایران از ابراز یک چنین واکنش حاد و عکس العمل
شدید و تهدید آمیز در مقابل این کشورها چه هدفی را دنبال میکنند؟

بهبتر است قضیه را باز هم از حلقه اصلی مسائل منطقه، پیمان امنیت
خلیج و در اینجا از بررسی پیش بینی ای آغاز کنیم که در مقدمه، همیسن
چاپ با این حملات مشخص میشود:

"... با این مقدمات بخوبی میتوان پیش بینی کرد که همزمان
با اوج گیری مبارزات انقلابی توده های خلق منطقه - سیاست امپریا -
لیستی ایران در منطقه - اجبارا وارد در دوره جدیدتری از تجاوز و
خشونت خواهد شد. در این دوره دیگر مرحله اتحاد با حکومت های
ارتجاعی منطقه و سازش نامقدس و البته پر عرض و طول و بهمین دلیل
همچنان لرزان با خرده بورژوازی حاکم عرب سپری شده است، در
حالیکه این سیاست (سیاست تجارکارانه ایران در منطقه) مجبور

میشود تعرض مستقیم ، رز یاروی و خونین خود را علیه خلقهای منطقه
 توسعه دهد . چرا که بنا بر دلائل گوناگون سیاسی - اجتماعی از جمله
 ناموزونی و تفاوت در ساختمان سیاسی - اجتماعی این کشورها و همچنین
 شواهد مسلم تاریخی و تجربی ، حتی اگر چنین اتحادیه نظامی ای هم
 پدید آید ، زندگی اش دیری نخواهد پایید و در زیر فشار تناقضات
 درونی خود متلاشی خواهد شد و اکنون در راستای چنین چشم
 انداز سرخ فانی از آینده ، منطقه است که نویسنده زبردست سر مقاله
 کیهان باید بجای آرامش آب و هوای خلیج بطوفانهای سهمگین
 دریائی بیا ندیشد ! " گوی فقط این پیش بینی قدری زود تر از حد
 معمول خود بوقوع پیوست ! قبل از اینکه چنین بیانی پدید آید ، قبل
 از اینکه رژیم ایران با فشارهای تعرضی خود دست و پای رژیم
 های ضعیف منطقه ، ارتجاع امپریالیستین و خرده بورژواهای غرب
 حاکم منطقه را در پوست گردوی یک جنگ ضد چریکی منطقه ای بنهد
 نماید ، و قبل از اینکه خود این رژیم ها ، بمثابه گوی های بسیار
 کوچکی در گردونه عظیم منافع و مصالح بورژوازی توسعه طلب ایران
 بحرکت در آورده شوند و خلاصه قبل از اینکه این اتحاد خود موجب
 برانگیختن خشم و نارضایتی عمیق توده های مردم عرب منطقه گردد ،
 این گروه کشورها در صلاح خود دیدند که خودشان را از این بسازی
 خطرناک ! کنار بکشند و عذای منافع آنرا به لقای آن بخشند . در
 واقع تصمیم این کشورها در رد کردن پیشنهاد ایران مبنی بر شرکت در
 یک پیمان امنیت دسته جمعی بیش از هر چیز بر اساس یک محاسبه
 ساده و روشن از کیفیت نیروهای کنونی و تعادل خرد کننده آن
 در آینده به نفع ایران و آلوده شدن در خطراتی که بهمیچو جه
 منافع فوری آنها تهدید نمیشود ، قرار داشت .

مطابق این محاسبه ، آنها خوبی میدانستند که در پناه قدرت ایران
 هیچ دلواپسی ای از مقابله با نیروها و جنبش های خلقی منطقه

نخواهند داشت ، -پرا که وقتی رژیم ایران در شرایطی که هنوز هیچگونه
 پیمان مشترک نظامی با آنها ندارد از پشت مرزهای خویش چنین جنگ و
 دندان به نیروهای انقلابی خلیج تشار، میدهد و حتی بدون درخواست
 این کشورها قصد دارد در کو بیدن هر گونه مقاومت انقلابی درخساک
 همین کشورها پیئدستی نشان دهد ، آنگاه در صورت انعقاد يك پیمان
 نظامی دیگر جای چه نگرانی ای از این بابت باقی میماند؟ اما در چشم
 کشورهای کوچک عربی منطقه مسئله تنها از این دریجه - یعنی صرفاً
 مقابله با جنبشهای انقلابی مطرح نمیشود - آنها همچنین فکر میکنند
 آیا همین وابستگی و پیمان خود موجبی برای برانگیختن خشم توده های
 مردم خودی (توده های عرب منطقه) نخواهد شد؟ آیا چنین اتحادیه
 نظامی ای - همه ، نیروهای ملی رادرمقابل این رژیم ها متحد نخواهد
 ساخت؟ ناسیونالیست ها در کنار کمونیست ها قرار نخواهند گرفت و
 نیروهای یکپارچه، ناسیونالیسم عرب همان نیروی که این رژیم ها در
 پناه موافقت با آن و یاداریناه سازش و همگی ظاهری با آن ، خودی
 را از طوفان خشم انقلابی توده ها محافظت میکردند و میکنند با نیروها
 انقلابی چپ علیه آنها هم جهت نخواهند شد؟ آیا اتحاد با دیکتاتوری
 خون آشام حاکم ایران رژیی که سبیل ارتجاع ، وابستگی و خونخواری
 در منطقه است ، بمعنای آن نیست که به سنگ عظیمی چسبیده
 باشند که هر چه قدر طوفان بالاتر بگیرد آنها را در عمق بیشتری فرو خواهد
 برد؟ و بالاخره چه تضمینی وجود دارد که روز و روزگاری نه چندان دور،
 کوسه ، بزرگ هوس بلعیدن خود آنها را و در حله، اول کو چکتر یسن
 آنها را نکند؟

البته ایسن چنین استدلالهای مسلماً زبان حال همه این کشورها
 نیست ، نظرات آنها بنا به دلائل مشخص سیاسی - اجتماعی (۳) در
 دامنه يك عطف قرار میگیرد ولی آیا خود این اختلاف مواضع نسبت به
 اتحاد با ایران ، خود نشان دهنده آن نیست که آنها باید در صد

پیدا کردن راه حل‌های مخصوص بخودشان برآیند؟ کسدام کشور عربی منطقه جرئت دارد وارد دریك اتحادیه نظامی با ایران بشود و بعد از طرف بقیه کشورهای عربی منطقه مخالف این پیمان ، حتی اگر يك کشور عربی، خارج این پیمان باقی بماند متهم به همدستی آشکار با امبریا لیس آمریکا، این یگانه یار و یاور صهیونیسم اسرائیل و شراکت با ارتجاع شوونیستی ایران ، این دشمن دیرینه ناسیونالیسم عرب ... نشود؟

اینجاست که قدرت رژیم ایران ، قدرتی که به آسانی نوشیدن جرعه ای آب ، جزائر استراتژیک خلیج را می بلعد ، نیروهایش را تا آن سوی مرزهای جنوبی عمان برآکنده میکنند و بی محابا یک کشور مستقل را تحت آتشیباری نیروهای زمینی و هوایی و دریائی اش قرار میدهد ، به ضد خود تبدیل میشود .

اینک ارتجاع عمیبری منطقه هم از او میترسد خرده بورژواهای مردود و منززل عرب هم از او حساب می‌برند ، قدرت او بسان قدرت يك جذای قوی هیکل تجلی میکند ، در حالیکه گوشت و پوستش آرام آرام در حال فساد و تلاش است ، اما هنوز بسیار قوی است ، با این وصف دوری از چنین قدرتی بهر حال بهتر از نزدیکی به آن است چرا که قسمتی و شاید قسمت مهمی از قدرت او منبعت از همان نیروی تهدید آمیزی است که در ذات تباهی‌گرای بیماری نهفته است .

بی جهت نیست که شیوخ منطقه ، به ترتیب و با کمال آداب دانی به دیدار این قدرت می شتابند! دوا دور بر آن تعظیم میکنند ، اما با کمال خضوع از وارد شدن دریك پیمان امنیت بسزعم ایران و حامیان آمریکایش و در واقع یک پیمان ضد امنیت ، از امضای حکم قتل خود معذرت می‌خواهند! زبان حال آنها اینست: جناب آقای قدرتمند منطقه! آب از سر شما گذشته است - شما

چیزی در این پیمان از دست نخواهید داد - عضویت در پیمان سنتو و پیمان دو جانبه با آمریکا، به اندازه کافی چهره، شماراروشن ساخته است. دیکتاتوری شما هم به اندازه کافی امنیت و ثبات را در داخل کشور خودتان ایجاد کرده است!! اما اجازه بدهید ما سرنوشت خودمان را به شما گره نزنیم، چون آنگاه نه تنها چندین برابر شما آب از سرمان خواهد گذشت بلکه یکباره در عمق خلیج مدفون خواهیم شد.

" عرض کردم شاهنشاهان، پس از مسافرت شیوخ منطقه به ایران چه برداشتی داشتید؟ در پاسخ فرمودند: احساس برادری کردیم (!) و متوجه شدیم که آنها به ما اعتقاد دارند، همچنین آنها نیز متوجه شدند که ما از آنها چیزی نمی خواهیم (حداقل میتوان گفت که قبلاً چنین فکری می کردند) بلکه علائق ما اینست که اوضاع بهتر شود. از این که حادثه ای در کشور آنها رخ ندهد ما بیش از آن نگران هستیم (عجب دایه دلسوز تر از مادری! شاید کشور آنها را بالقوه کشور آینده خودش میدانند! شیوخ منطقه هم از همین نگرانی بیش تر جناب شاه نگران هستند) مادر باره بقای این منطقه با آنها صحبت کردیم هر قدر آنها بهتر باشند (!) امنیت بیشتری وجود خواهد داشت.

TerrorSpring

سوال کردم: شاهنشاهان، دولت های خلیج پیشنهادتان را در مورد حفظ امنیت منطقه رد کردند آیا اندیشه های قابل قبول تری دارید؟ فرمودند: خیر چیز تازه ای نداریم، ما پیشنهاد دادیم که طبق آن همه دولت ها حقوق متساوی داشته باشند، در هر حال اگر دولت های خلیج فارغ معتقدند که می توانند امنیت را در منطقه به تنهایی حفظ کنند این حق آنان است و ما به نظر دیگران احترام می گذاریم" (۴)

نتیجه کار روشن است آنها (امرا و شیوخ) خلیج حاضر نشده اند در یک پیمان دفاع مشترک با رژیم ایران وارد بشوند، رژیمی که نگرانی اش از هر حادثه ای در داخل کشورهای آنها از خود آنها بیشتر است!

آنها ترجیح داده‌اند که امنیت خلیج رابه شیوه‌ای دیگر و با قبول و خواست شاه " به تنهایی " حفظ کنند!

البته در اینجا صحبتی از عراق و عربستان به میان نیامده - چراکه عراق با طمانینه و وقار یک برادر بزرگتر عرب و البته بهمان اندازه حسابگر - اانه باین سادگیها خودش را وارد درمباحثه روز منطقه که از طرف ایران مطرح میشود نمی‌کند . نه صریحاً آری می‌گوید و نه قاطعانه !
" عرض کردم نظر شاهنشاه در باره پیشنهاد عراق چیست ؟ فرمودند :
پیشنهاد معینی وجود ندارد در باره مساله حفظ حقوق کشتیرانی بین -
الطلی در منطقه باید بگویم که اینک علی بن شود ، زیرا همه مابه قوانین
کشتیرانی بین‌الطلی احترام میگذاریم ! " (۵)

بعبارت دیگر عراق باز برکی ، کشورهای عرب کو چکتر منطقه - ابو ظبی - برخی از امارات متحده و کویت را جلو می‌اندازد . بانها میفهمند که ترازوی اتحاد ماهیهای کو چک با کوسه بزرگ همیشه به چه فاجعه‌ای ختم خواهد شد ! بنا بر این بدون آنکه خود حاجت به موضع گیری مشخص و قاطع و روشنی داشته باشد (لا اقل آنقدر روشن و صریح که شاه علناً نتواند منکر آن شود) این طرح را از طرف کشورهای کو چکتر منطقه یعنی بوسیله مخالفت آنها ، خود بخود منتفی میسازد ! (۶)

البته ایران نیز ستون بنجم خودش در این جمع ، (۷) بخرین و عمان را بحرکت در می‌آورد ! اما این ستون در مقابل شمار همبستگی و برادری عربی در مقابل شعار ناسیونالیسم و وحدت عربی ، که حتی مرتجع ترین نیرو های منطقه نیز نمیتوانند آنرا نادیده بگیرند از یکطرف و فشار کمونیستهای عراقی و جناحهای چپ و مترقی موجود در حکومت کویت و ... سخت بی سلاح و دفاع است و نتیجتاً چاره‌ای جز تسلیم در برابر امواج متحد مخالف با هدف ایران ندارد .
بدین ترتیب حمله دیپلماتیک رژیم ایران در یک مرحله عقب رانده

میشود. طرح پیشنهادی شاه مبنی بر انعقاد پیمان امنیت خلیج با شکست قاطعی روبروشده است چراکه این تنهائیه‌های مترقی و چپ‌گرای منطقه نبوده اند که با او از در مخالفت درآمده اند بلکه این بار رژیم ایران با مخالفت دیگری از سمت دیگری نیز روبروشده بود که قبلاً انتظارش را نداشت.

اکنون نوبت عراق - کویت و ناسیونالیستهای چپ و راست عرب است که تعرض دیپلماتیک خود را آغاز کنند. سؤال اینطور مطرح می‌شود: آیا پیمان امنیت دسته جمعی خلیج، طرح باشکست روبروشده، پیشنهادی شاه در استحالته سیاسی خود، به پیمان امنیت دسته جمعی کشورهای عربی خلیج قابل تبدیل نیست؟ آیا کشورهای کوچک عربی منطقه که مخالفت خودشان را با پیوستن به یک پیمان با مشارکت و در واقع عملاً برهبری ایران ابراز کرده اند همچنان محکوم هستند که در هیچ پیمان دیگری، پیمانی که در عین داشتن برخی امتیازهای سیاسی و نظامی اتحاد با ایران، از مضرات آن خالی باشد مشارکت نکنند؟ و با اصطلاح و بقول شاه "امنیت را به تنهایی" حفظ کنند؟

البته هنوز صحبت آشکاری از پیمان دسته جمعی کشورهای عربی منطقه نمی‌تواند در میان باشد. چراکه صرف نظر از تمام موانع و مشکلات سیاسی متعددش مخالفت شدید و بی‌چون و چرای ایران را بر خواهد انگیزد، بنابراین حوصله، سنجیدگی و متانت شرط اول پیش‌برد چنین هدفی خواهد بود. بدین قرار آيات تشكيل يك بنگاه خبرگزاری خلیج با هویت عربی نمی‌تواند اولین قدم جدی و در عین حال بی‌سر و صدا آن باشد؟ کویت این قدم را پیشنهاد می‌کند: از همین جاست که حوادث طوفانی آغاز می‌شود، طرحی که رژیم ایران مدت‌ها نا موفقانه برای اجرای آن کوشید (۸) اکنون فقط و منحصرآمی خواهد با شرکت کشورهای عربی منطقه جامعه عمل ببوشد! اینجاست که داد و فریاد رژیم ایران بلند میشود. رژیم شاه علانی می‌تواند یک چنین تشکل و اجتماعی

مرکب از امیران عرب و کشورهای بزرگتر عرب منطقه را تحمل کند، او صرفاً نه بخاطر تبدیل نام خلیج به خلیج عربی بلکه اساساً و مهمتر از آن، بخاطر اجتماع مستقل کشورهای عربی منطقه، فارغ از حضور ایران، بخاطر بیم از تشکل این کشورها حول یک پیمان امنیتی و یا حتی یک پیمان سیاسی و اقتصادی بدون وجود اوست که به چنین تب و تاب افتاده است او میگوید اگر حاضر نیستید در یک پیمان دفاعی با حضور من جمع شوید، اگر نه خواهی دید پیمان امنیت خلیج را با خود من که بیش از یک هزار کیلو متر با خلیج مرز دارم امضا کنید، پس حقی هم ندارد که یک تجمع امنیتی عربی که مقدمه اش همین تجمع اطلاعاتی است در خلیج تشکیل دهید! آیا رژیم ایران در این مخالفت خود تنهاست؟ و آیا در طرف مقابل کشورهای عرب منطقه، از حمایت هیچ نیروی پشتیبان دیگری برخوردار نیستند؟

برای پاسخ بدین سئوالات بهتر است مسئله را از دیدگاههای دیگر، از دیدگاه قدرتها و کشورهای بزرگ ذینفع در منطقه نیز مورد توجه قرار دهیم.

TerrorSpring

طرح مسئله از دیدگاه امپریالیسم

وجناح های گوناگون آن

قبل از اینکه به تحلیل ادامه قضایا و حوادث بپردازیم لازمست در اینجا یک سوال را مورد توجه قرار دهیم: آیا جایگزینی احتمالی پیمان امنیت دسته جمعی کشورهای عربی خلیج، بجای طرح پیشنهادی شاه، یعنی همان امنیت دسته جمعی کشورهای منطقه خلیج، هیچ تغییری در ماهیت آن "امنیتی" که این کشورها، هر کدام یا هر گروه از این کشورها در صدد حفظ آن هستند بوجود نمی آورد؟ آیا واقعا کنار گذاشتن رژیم ایران از این طرح خود اساسی ترین هدف های امپریالیستی، هدف های ضد انقلابی، ... این پیمان را نقض نخواهد کرد؟ عبارت دیگر، موضع و نقش کشورهای بزرگ امپریالیستی غرب (همچنین جناح های مختلف آن) در یک چنین سیاست های جدیدی در منطقه چیست؟ و چگونه با جهت گیری های جدید کشورهای عربی منطقه توجیه می شود؟

در پاسخ به چنین سئوالاتی است که میتوان از نقش حساس و پیچیده عربستان در جهت گیری های جدید سیاسی در منطقه برده برداشت، در واقع برای امپریالیست ها قضیه اینطور مطرح می شود که وقتی تنها مانع بزرگ کشورهای عربی منطقه برای ایجاد یک پیمان امنیت دسته جمعی متعادل به غرب و جود دولت ایران در این پیمان است بنابراین آیا بهتر نیست که این نقش را البته با چشم پوشی از برخی هدف های جاه طلبانه ترو پیوندهای مستحکمتری که وجود ایران میتواندست

بوجود آورد ، به عهده عربستان و بدنبالش برخی کشورها ی کوچکتر
کاملاً وابسته غرب قرار دهیم ؟

درچنین صورتی آیا چهره این پیمان ، با آن آب و رنگ صرفاً
عربی خود ، ز جبهه المله تروکم درد سرتتر نیست ؟ باضافه آنکه کشور
های با صلاح غیر مرتجع منطقه ، عراق و تا اندازه ای کویست ،
که تاکنون بدلیل برتری کامل موضع ایران درهرپیمان مشترک احتمالی
با او خود را از این نوع اتحادیه ها کناری کشیدند و اجباراً همچنان در
حیطه نفوذ شوروی باقی میمانند ، آیا اکنون با وارد شدن دریک
پیمان امنیت مابین کشورهای عربی ، پیمانی که دیگر بورژوازی داخلی
خود این کشورها نیز بدلائل گوناگون سیاسی - اقتصادی و اجتماعی
بدان تمایل دارد بیشتر از پیش از شوروی جدا نمیشوند ؟ و بدین
ترتیب آیا درحالیکه یک ارگان سیاسی - نظامی عربی ضدانقلاب در
منطقه پای میگیرد هدف عقب راندن نفوذ شوروی هم برآورده نمیشود ؟
درحالیکه در طرف مقابل این کشورها یعنی در مقابل عراق ، کویست
(و نیروهای چپ گرای موجود در حکومتها ی آنها) ، ارتجاع منطقه
عربستان ، بحرین ، عمان ، . . . هم باندازه کافی دارای قدرت
لازم برای ایجاد تعادل هستند .

و بعد ، آیا در صورت ایجاد چنین پیمان دفاعی با ماهیت عربی ،
زمینه های سیاسی مناسبی برای جدا شدن نیروها و کشورهایمانند
یمن دموکراتیک از حلقه وابستگی به شوروی فراهم نخواهد آمد و پس
نیروهای ناسیونالیست موجود در این کشورها امکان داده نخواهد
شد که گردشی براساس بسعت وحدت با ارتجاع و خرده بورژوازی
عرب منطقه را به جناحهای انقلابی موجود در این حکومتها تحمیل
کنند ؟ احتمالی که ایران با وجود خود در راس هر اتحادیه منطقه -
ای آنرا بلکی نمی کرد .

بدین قرار اگر دریک مرحله پیش ، امپریالیزم غرب بودست نشاننده درجه

اول منطقه ایش، ایران به شوروی اندرز میدادند که کافی است بجای تجهیز و تقویت نیروهای چپ و یاخرده بورژوازی چپ‌نمای عرب منطقه با خود ما وارد معامله بشوی تا کلاه مناسبی هم از نمد غارت و استثماری خلقها منطقه نصیب تو شود، امروز در این مرحله آیا این کشورهای بااصطلاح چپ و راست عربی منطقه نیستند که به امپریالیزم اندرز میدهند که کافی است بجای وارد کردن دست خودت از آستین بیگانه اورسوازی رژیم ایران در منطقه، مستقیماً از طریق همان کانال‌های سنتی عربی با ما متحد شوی! ماتمیزین خواهیم کرد که چیز کمتری بدست نخواهی آورد؟

بدین ترتیب نقشه و شمای کلی بنای يك توطئه جدید ضد خلقی اما بسیار خوش آب و رنگ تر از اولی علیه خلقهای منطقه منتهی این بار بدون حضور رسمی ایران طراحی می شود. در این طرح ستونهای اصلی بنا راعربستان سعودی، عراق، کویت خواهند ساخت.

درجه ثبات، تعادل و سازش پذیری عناصر و نیروهای سازنده این بنا، درست در نقطه مقابل آن حالت دائمی تجزیه و تلاشی خواهد بود که هر ترکیب مختلط عربی - ایرانی، مخصوصاً در شکل يك اتحاد سیاسی - نظامی، بالاخره و بسرعت آنرا ایجاد خواهد کرد.

نتیجه آنکه برای بورژوازی رو بر شد عرب منطقه بسیار مرجع خواهد بود که دفاع خود را علیه نیروهای انقلابی و مبارزه رو به تزاید توده های تحت ستم منطقه و علیه نفوذ و قدرت شوروی، در رابطه ای و وحدت آمیز با ارتجاع عرب منطقه و در يك ارتباط نامرئی و پیچیده تر با امپریالیزم، یعنی از طریق همین ارتجاع (و شاید هم بمرور مستقیماً) سازمان دهد تا اینکه در اتحاد با رژیم ایران، خود را در معرض تناقضات داخلی از یکطرف و تحت سلطه و قدرت ایران قرار گرفتن از طرف دیگر قرار دهد. بورژوازی عرب منطقه به چنین شیوه ای است که تمایل خود را به سازش بروز میدهد و با چنین ملاحظاتی است که به مسائل آینده خود مینگرده.

البته چنین طرحی منافع کامل همه گروه‌های امپریالیستی غرب را بر آورده نمی‌سازد و بهمین دلیل است که این طرح را باید هنوز در مرحله تصور و اندیشه دانست. همانطور که معنای "امنیتی" که بدین‌طریق بِنفع نیروهای بورژوازی و ارتجاعی عرب منطقه و بخشی از جناح‌های سرمایه داری جهانی تأمین می‌شود کاملاً با معنای "امنیتی" که رژیم ایران و پشتیبانان آمریکائی‌اش در بخش دیگر سرمایه داری جهانی اراده می‌کنند تطابق ندارد. در مقابل این نکته نیز حائز اهمیت است که طرح پیشنهاد شاه که حمایت بخش مهمی از انحصارهای معظم صنعتی - نظامی آمریکائی را در پشت سر خویش دارد نیز مورد توافق دیگر جناح‌های امپریالیستی آمریکا، مخصوصاً لیبرال‌ها و محافظان صنعتی و نفتی اروپائی نیست. بعبارت دیگر این نکته که برخی از کارتل‌های صنعتی اروپائی مخصوصاً سرمایه داری متوسط غرب (چه آمریکائی و چه اروپائی) و نمایندگان سیاسی آنها یعنی لیبرال‌های اروپا و اکنون به نحو شدیدتری لیبرال‌های آمریکا (لیبرال‌های کنگره آمریکا) بجهت گوناگون اقتصادی و سیاسی، از بلوکه شدن منطقه از جمله بلوکه شدن نفت و قیمت آن در دست رژیم ایران در هراس هستند اینک دیگر راز سر به مهری نیست. آنها سیستم سیاسی حاکم بر ایران را نه تنها مفید و امن نمی‌دانند (از همان دریچه منافع خاص خودشان) بلکه معتقدند بدلیل اتساک این سیستم بربک پایه قدرت دیکتاتوری فردی بسرعت قابل انهدام و تلاشی بوده و بهیچوجه نمی‌تواند امنیت دراز مدت منافع ایالات متحده و سرمایه داری جهانی را در داخل و بطریق اولی در منطقه حفظ نماید.

از این قرار مبارزه بین نیروهای بورژوازی منطقه (بورژوازی عرب و ایران) و پشتیبانان کوچکتر منطقه ای هرکدام، دقیقاً در پشت سر خود از یک مبارزه بزرگ و قابل اهمیت مابین جناح‌ها و گروه‌های گوناگون امپریالیستی غرب نشانی می‌دهد.

موقیّت یا عدم موقیّت هر طرح یا نقشه ای برای منطقه در عین حال به چگونگی برخورد این جناحها و توافق و عدم توافق آنها بر سر یک راه حل بستگی دارد نتیجه آنکه :

الف - کشورهای عربی منطقه هر کدام بنا به دلائل و هر جناح (با اصطلاح چپ و راست) بنا بر محاسباتی خاص خود ، به این نقطه توافق نزدیک می شوند که از ورود به یک پیمان امنیت دسته جمعی بیا شرکت ایران خودداری کنند . این امر در عین حال از پشتیبانی جناحها در میان بلوک خود امپریالیستهای نیز برخوردار است . بنابراین می توانیم بگوئیم که طرح ایران (امنیت دسته جمعی خلیج) در این شکل خاص ، لا اقل برای یک مرحله باشکستی کامل رو برو شده است ، اهمیت این شکست تنها در مقاومت بورژوازی عرب و جناحهای مترقی و متعادل به چپ منطقه در مقابل امپریالیسم ایران نیست ، بلکه ظهور آن دلائل و علی که مخالفت جناح راست منطقه را با این طرح برمی انگیزد در اینجا قابل اهمیت است . با این وصف به دلیل قدرت و امکانات بسیار گسترده اقتصاد سیاسی و نظامی ایران (نسبت به نیروهای گوناگون عرب منطقه) و همچنین قدرت پشتیبانان او (کارتلها و انحصارات معظم صنعتی - نظامی آمریکا) هیچگاه نباید امکان طرح یک نقشه مقبول تر را که در آن ایران بهر حال نقشی در یک اتحادیه منطقه ای داشته باشد محال دانست . هر چند که تا کنون بنا به اقرار خود شاه چنین نقشه ای هنوز طرح ریزی نشده است (رجوع کنید به صاحبه سر دبیرالسیاسه باشاه ، سؤال مربوط به رد پیشنهاد شاه از طرف دولتهای خلیج که پرسیده میشود : " آیا اندیشه های قابل قبول تری دارید؟ " و شاه جواب میدهد : " خیر چیز تازه ای نداریم ،)"

ب - در عین حال میتوان امکان طرح ضد خلقی دیگری منتهی درغیاً ایران ، مثلاً طرح یک پیمان امنیت با بین کشورهای عربی خلیج را لا اقل در حد فکری بررسی مورد توجه قرارداد . در این صورت ، این طرح

بظور کلی بر تشکل بورژوازی عرب منطقه (عراق، کویت) و اتحاد آن با ارتجاع
غنیتری عرب، متکی خواهد بود، بطوریکه مستقیماً پشتیبانی جناح‌های
از سرمایه داری جهانی را نیز به‌مراه خواهد داشت. عربستان و برخی
امارات کوچکتر خلیج پایگاه نفوذ سیاسی غرب را در این پیمان منعکس می‌کنند.
سازند در حالیکه عراق و کویت، بورژوازی در حال رشد عرب منطقه را نمایندگی
کرده و از طریق پیرویه بیچیده تر و وابستگی اقتصادی منافع غرب را تضمین
خواهند کرد. برای درک روشنتر قضیه کافی است توجه کنیم که عراق هم
اکنون یک قرارداد بزرگ (یک میلیارد دلاری) همکاریهای اقتصادی با ژاپن
منعقد کرده و قرارداد های مشابهی کم و بیش در همین حدود با فرانسه
در دست اجرا دارد. و یا نفوذ و حاکمیت امپریالیسم انگلستان بر برخی
از امارات عربی منطقه و مخالفتی که این گروه‌های امپریالیستی به‌همر
حال با طرح آمریکائی ایران برای منطقه داشته و دارند، این مخالفتها
و قتی با نظرات شدید لیبرال‌های آمریکا علیه رژیم شاه تلفیق می‌شود،
بشود. امپریالیستی دیگری را برای این قبیل نظرات فراهم می‌آورد.

همینطور این نکته نیز که تاکنون سیاستهای منطقه ای عربستان
مخصوصاً سیاست فعلی آن، ظییرغم آنکه این کشور وابستگی های
دست اول و تمام عیاری به کمپانیهای معظم نفتی آمریکائی دارد، اختلاف
کم و بیش مهمی با سیاست نفتی (و حتی منطقه ای) ایران داشته
است (و اصولاً ریشه اختلاف دو کشور که چندان هم آشکار نمی‌کنند
از همین موضوع که نهایتاً خود از اختلاف مابین سیستم های اجتماعی
متفاوت حاکم در دو کشور، آید می‌گیرد، ناشی میشود) خود نشانه ای
است از وجود دو جریان امپریالیستی مخالف یکدیگر در این دو کشور،
که این امر نیز می‌تواند دلیلی بر یک کاسه شدن منافع این جناحها و رژیم
ها (مثلاً یک کاسه شدن منافع آرامکو با سرمایه داران ژاپنی یا انگلیسی
که در عراق یا امارات، نفوذ اقتصادی و یا اقتصادی - سیاسی دارند) (۹)
در مقابل جناح ایران و پشتیبانان امپریالیستی اش در جناح دیگر باشد.

خوددازی اکیید عربستان از هرگونه اظهارنظر حمایت آمیز در قبال سیاستهای تعرضی رژیم در منطقه (از جمله حمله ایران به ظفار، هرجسند که بقول شاه زیر جلگی از این امر که انقلابیون ظفار سرکوب شدند شادمان است...)، موضع سکوت آمیزش در قبال پیشنهاد های اخیر ایران برای منطقه (طرح امنیت...) و بعد شرکت او در کنفرانس وزرای اطلاعات هفت کشور عرب خلیج، مجموعاً می تواند کاندید اتوری مقدماتی او را برای احراز نقش شکست خورده رژیم ایران در میان کشورهای عربی منطقه توجیه نماید.

نمونه های مشخصی که از حرکات اخیر رژیم عربستان در دست است این نظرات را اندازه ای تأیید می کند. این نمونه ها عبارتند از تقاضای خرید میلیارد ها دلار اسلحه از آمریکا و آلمان غربی، که مطبوعات رژیم ایران هم آنرا با تیتراهای درشت منعکس کردند و دوم مسافرت برق آسای مسعود بن فیصل وزیر خارجه عربستان سعودی به کشورهای عرب خلیج (کویت، بحرین، قطر، امارات متحده عرب) در دست در بجهوه جارو جنگالهای رژیم ایران در مورد نام خلیج، و با این هدف که ترتیب مقدمات کنفرانسی از سران منطقه را به انجام برساند (۱۰) این نمونه ها به اضافه باز دید قریب الوقوع و یلیام سایمون (۱۱) از کشورهای عربی خلیج (کشورهای فوق الذکر با اضافه عربستان) مجموعاً می تواند مؤید نقش جدید و پراهمیتی باشد که عربستان در شکل دادن به اوضاع منطقه، بعد از شکست طرح امنیتی ایران به عهده گرفته است.

ی

ج - طبیعی است که هرگونه اتحادیه سیاسی نظامی و یا حتی اقتصاد - ای در منطقه خلیج، بدون حضور ایران بشدت با مخالفت خشمگینانه او رو برو خواهد شد. این مخالفت که در ابتداء در حیطه منافع و نظرات متضاد رژیم ایران و رژیم های عرب منطقه ظاهر می شود، نه تنها خود انعکاسی است از تضاد منافع بین جناحهای گوناگون امپریالیستی غرب (۱۲) بلکه بدلیل خود ویژگیهای این اختلافات در منطقه، بنوبه خود تا نیرات

مشخصی در کیفیت سمت گیریهای این جناحها در منطقه باقی می گذارد
 (مثلا سمت گیری بورژوازی رژیم یعنی عراق بعنوان يك بارامتر مستقل در
 نحوه برخورد ها و تغییر سیاست گذشته امپریالیزم و جناحهای گوناگون
 آن در مورد مسائل منطقه تا نیرات قابل اهمیتی دارد). با این وصف
 اگر جناحهای کفونی طرفدار رژیم ایران که عمدتاً از بزرگترین انحصار
 - ات صنعتی و جنگی امریکا هستند متقاعد شوند که بهیچوجه نمیتوانند
 کشورهای عرب منطقه را در يك پیمان نظامی تحت پرچم ایران در بیاورند
 آنگاه بعید نیست که آنها به راه حل معتدل تر و با اصطلاح مرض الطرفینی
 با بورژوازی رو برشد عرب منطقه تن در دهند. این امر اکنون نشانه های
 بسیار ضعیف خود را مثلا در روند جدیدی که در جهت انزوای رژیم ایران
 (۱۳) در منطقه شروع به حرکت کرده است و اینکه این حرکت از جهات
 گوناگون نیز تقویت می شود، آشکار کرده است اما در شرایط کنونی
 بهیچوجه نباید در قوت این نشانه ها و یاد ر باره امکان عملی این قبیل
 سازش ها که مستلزم گذشت اجباری از بسیاری از منافع... است مبالغه
 کرد. همان طور که بسیار ساده اندیشانه خواهد بود اگر قبول کنیم که
 رژیم ایران بدین سادگیها این انزوار خواهد پذیرفت. در واقع ایران
 بهرور و در صورت ادامه این روند، بصورت يك قدرت محاصره شده که هنوز
 جنگلهای تیز خود را داراست، بصورت يك اسرائیل دوم منطقه، در
 خواهد آمد، قدرتی که غیرغم همه این محدودیتها و مخالفتها باز هم
 پیشاپیش بر نقش توسعه طلبانه خود در منطقه اصرار میورزد: عرض کردم:
 در محافل منطقه گفته می شود در زمانی که میان شیخ راشد و شیخ زاید
 رئیس دولت امارات متحده، عرب اختلافاتی وجود دارد، واحدی از نیروی
 دریایی ایران از دوی باز دید کرد و این باز دید بعنوان اعلام کمک
 به شیخ راشد تلقی شد آیا این امر صحیح است؟

شاه بطور دو پهلوئی پاسخ میدهد: شیخ زاید از ایران دیدن کرد
 و در این باره با من صحبت نکرد (!) (معلوم می شود ایشان انتظار داشته

اندکد شیخ زائده دست و پایفتدو تقاضاکنند که مراحم ملو کانسه شامل حال ایشان هم بشود!) و از مسافرت خودبه ایران هم بسیار خوشحال بود (!)

سؤال کردم : شاهنشاهها اطلاعاتی داریم که شما به یمن شمالی کمک می دهید آیا معنی این کمک آنست که می خواهید یمن دموکراتیک را محاصره کنید ؟

پاسخ : ما کمکهای محدودی به یمن شمالی میدهیم ، زیرا . . . ما هیچگونه مرزی با یمن شمالی نداریم . . . در حالیکه عمان همسایه ما است . . . ما معتقدیم که عربستان سعودی باید تلاش بیشتری برای کمک به یمن شمالی (در واقع سرکوب یمن دموکراتیک !) بکند . . . عرض کردم : ولی اعلیحضرتا ، فرض کنیم بعللی از شما تقاضای کمک نظامی برای یمن شمالی شد ، آیا این تقاضا را می پذیرید ؟

فرمودند : اگر عربستان سعودی این تقاضا را رد کند ، ما آنرا مسورد بررسی قرار می دهیم ، اگر نیاز به موجودیت نظامی نظیر نیاز عمان و مسقط باشد (تاکید از ماست) - نقل از صاحبه سردبیر السیاسه باشاه .

TerrorSpring

ماحصل کلام آنکه ، شکست طرح های پیشنهادی ایران برای امنیت خلیج ، آغاز یک مبارزه جدید میان نیروهای متضاد منطقه را اعلام می کنند . این مبارزه که همواره باری از توسعه طلبی و برتری جوئی رژیم ایران را بهمراه خواهد داشت ، هرآینه اگر با توافق نیروها و جناحهای امیر یالیستی در پشت سر خود تضعیف نشود بخوبی می توان یک آینده پرتلاطم بر خورد آمیز و حتی خونین را بین نیروهای عرب منطقه و ایران پیش بینی نمود .

زوزه گرگ و تجمع شغال‌ها

قبلاً گفتیم که اولی‌تاتوم ناگهانی رژیم ایران به دولت‌های عرب منطقه و در تحت پوشش مخالفت با نام خلیج عربی و در واقع نه صرفاً بخاطر این نام بلکه به دلیل تجمعی بود که این کشورها در غیاب ایران، در منطقه صورت می‌دادند. شاه درصاحبیه با سردبیرالسیاسه می‌گوید: "در هر حال اگر دولت‌های خلیج فارس معتقدند که می‌توانند امنیت را در منطقه به تنهایی (تاکید از ماست) حفظ کنند این حق آنان است و ما بنظر دیگران احترام می‌گذاریم."

رژیم ایران از یکطرف مجبور است عدم موافقت کشورهای عرب منطقه را با طرح پیشنهادی خود تحمل کند و از طرف دیگر بهیچوجه حاضر نیست حتی امکان یک تشکل عربی مستقل از حضور خود را، حتی تصور کند. بدین جهت است که تفسیر شاه از مخالفت آنان با طرح او باین شکل درمی‌آید که کو یا آنها الزاماً باید تنها بمانند و دیگر امکان ایجاد هیچ تشکل دیگری وجود ندارد! شاه حفظ امنیت تنهایی از طرف هر کشور را همان آخرین سرحد "حق" این کشورها دانسته و به آنها هشدار می‌دهد که اگر خواستند از این حق اعطایی! جلوتر بروند، اگرخواستند یک بنگاه خبرگزاری عربی که مسلماً هم به عقیده ما و هم بزعم شاه، مقدمه بسی چیزها خواهد بود،

تشکیل بد عند آنوقت است که رژیم ایران فریاد می‌کشد، «خطاری که... ند» اولیت‌ماتوم دو هفته ای می‌دهد، قدرتش را بر خ می‌کشد، ستون پنجمش را در میان این کشورها جلو می‌رانند و... اما عکس‌العمل‌های حاد رژیم ایران، های و هوی شدید تبلیغاتی او، اولیت‌ماتوم های شدید اللحن مکرر او، بیش از آنکه موجب ترس و وحشت کشورهای کوچک (امیرنشین‌های) خلیج خرده، بورژوازی عرب منطقه شود، و وسیله مناسبی بدست جناح چپ منطقه می‌گذارد تا توسعه طلبی و روح سلطه‌گری و عظمت طلبی شوونیستی رژیم ایران را بار دیگر در مقابل چشم نیروهای گوناگون موجود در کشورهای عربی منطقه بگفارد، و واکنش با اصطلاح حاد رژیم، خود نتایج دیگری می‌شود بدروستی سیاست داخل‌نشدن کشورهای عربی منطقه در یک پیمان امنیت بارزیم ایران!

تقریباً همه کشورهای عرب منطقه (غیر از عمان) باتأنی خاصی با مسئله برخورد کرده و بابتی اعتنائی به ادعاهای شاه، روی نقش تشکیل‌خبرگزاری تاکید کرده و تصمیم در باره آنرا هم به ماه بعد (فوریه) موکول می‌کنند، موضع‌گیری متحد کشورهای منطقه و پیدانشدن شکاف در صف آنها آشکارا سیاست تهدید ایران را به شکست تهدید می‌کنند از این بی‌عده هر چه به روز ۲۰ ژانویه، روز پایان مهلت اولیت‌ماتوم نزدیک‌تری شویم لحسن مطبوعات ایران نرم‌تر و مصالحه‌جو یسانه‌تری شود و بالاخره در مصاحبه ای که سردبیر روزنامه «کویتي السياسة» در روز ۹ ژانویه - ۳۰ دی از شاه بعمل می‌آورد تیر خلاص بر سیاست تهدید آمیز و اولیت‌ماتوم شدید اللحن رژیم شاه وارد می‌آید (۱۴). در واقع سردبیر با هوش کویتی، مجلس مصاحبه را به صحنه محاکمه شاه و سیاست تجاوزکارانه او تبدیل می‌کنند، او در این مصاحبه از یکطرف بانشان دادن موضع کشورهای عرب منطقه در مقابل شاه، سیاست تهدید آمیز و تفرقه افکنانه او را شکست خورده تلقی میکند و از طرف دیگر به نیروهای عرب منطقه که در مقابل یک چنین قدرت تجاوزگری قرار دارند نشان می‌دهد که چگونه باید در رشته های اتحاد خودشان را مستحکمتر سازند.

از این ببعده رژیم ایران مجبوره يك بازگشت ۱۸۰ درجه‌ای نسبت به سیاست چندروز قبل خود میشود، درحالیکه عملاً غیرازعمان، هیچ کشوردیگر عربی پاسخ مستقیم و مناسبی به اولیتهایم ایران نداد و درحالیکه هنوزمطبوعات عرب اینجا و آنجا در باره خلیج عربی و کنفرانس بحرین و مقدمات تشکیل خبرگزاری خلیج صحبت میکنند و باز درحالیکه دوزخنامه الجمهوریه و طریق الشعب چاپ عراق، اولی ارگان دولت عراق و دومی ارگان حزب کمونیست همچنان به درج اخبارمر بوط به کنفرانس بحرین و بازگشت وزیراطلاعات از خلیج عربی، می بردازند و رژیم شاه آشکارا بعنوان ژاندارم آمریکائی منطقه موردحمله طریق الشعب قرارمی گیرد، رژیم ایران با زیرسیبیلی در کردن همه این حملات، دست از یادراتر سفرای خود درایک به یسک به این کشورها باز میگردداند!

آشکار است که سیاست تهدید و ارعاب او باشکست مواجه شده است و این دومین شکست او بعد از پیروزی اش از توافق با عراق، در منطقه بشمار می رود. اکنون رژیم ایران ابتکار عمل سیاسی را در منطقه از دست داده است، چنانکه نیروهای عرب منطقه و در راس آنها پیروزوای عرب منطقه، حاضر به دادن امتیازاتی به ایران نباشد و همچنان بر ادامه راه خود، مستقل از نوعی وحدت سیاسی با ایران، با فشاری کند، آنگاه باید گفت که این تنها یک اقدام نظامی است که میتواند یک چنین ابتکار عملی را در اختیار رژیم قرار دهد.

پیوست - ۱



گنتاشی دریک مصاحبه

کماشی در يك مصاحبه

روز ۱۹ ژانویه ۷۶ (۳۰ دیماه ۵۴) ، احمدجارالله سردبیر روزنامه متنايل به چپ السیاسه کویت بعد از قریب دو هفته جارو جنجال رژیم ایران ، مصاحبه ای باشاه ترتیب میدهد . ورزای اطلاعات هفت کشور عرب اجلاس خود را به عقب میاندازند تا از نتیجه این مصاحبه آگاه شوند . در این مصاحبه آنچه که اهمیت دارد تنها پاسخهای شاه وادامهٔ موضوع تهدید آمیز قبلی رژیم در همدین گفتگو ، موضعی که بالاخره بسا همبستگی کشورهای عرب منطقه ، رژیم ایران مجبور شد اقل برای يك مرحله از آن عقب نشینی کند ، نیست بلکه نحوه و معنای سئوالات طرح شده ، از طرف سردبیر باهوش روزنامه السیاسه است که اهمیت بیشتری به این مصاحبه می بخشد .

احمدجارالله ، مصاحبه اش را با زیرکی خاصی با این سئوال که :

" اعلیحضرت عادت دارند که در ماه فوریه به سویس تشریف فرما شوند ، آیا این برنامه هنوز به قوت خود باقی است ؟ و آیا شاهنشاه اسال هم به مسافرت خواهند رفت ؟ "

آغاز می کنند و بلافاصله در نقل قول غیر مستقیم که از شاه در جواب مطرح میسازند نشان می دهد که رژیم شاه دچار چه تناقضات و حشمتانک و ترسناکی در اوضاع داخلی و خارجی خود شده است . او با این سئوال خود ، شاه را غافلگیر کرده و مجبور میسازد تا اعراف کند که اوضاع به سرعت در

سهت مخالف آرزوها و مقاصد او در حرکت است .

شاهنشاہ فرمودند : "مشکلات جهان روز بروز بیش تر میشود (البته روشن است که جهان در دهن شاه بمعنای همان ایران و باز ایران هم بمعنای همان منافع طبقه حاکمه و در رأس آن منافع الیکارشی سرکوب گر خانوادگی خود ایشان است) و کشورشان به این جهان توجه ندارد ، بهمین جهت بیم دارند که بادها بادبان کشتیهایش را آنطور که جهان می خواهد رهنمون نشود و در اثر آن مشکلات بجزو حشتناک و ترسناکی افزون شود و فقط خداوند است که میداند فردا چه پیش می آید " (۱۵) .

احمد جارالله درست به هد فزده است ! او موقعیت بهتر و مساعدی را که در این اولین حمله خود بدست آورده نه تنها تا آخر مصاحبه از دست نیدهد بلکه با سئوالات محکوم کننده خود ، شاه را علناً بمحاکمه می کند . پتیره تجاوزگر اورا بار دیگرو این بار در صحنه یک مباحثه ، به نمایش می گذارد و در مقابل آن دسته از نیروهای عرب مردود منطقه (جناح راست) که هنوز حاضر نیستند امکان یک همکاری نظامی را با رژیم ایران متفلسف بداند چنان دلائل انکارناپذیری از مقاصد توسعه طلبانه ، سرمایه داری حاکم ایران و شووینسم عظمت طلبانه و فاشیستی شاه را از زبان خود او قرار میدهد که راه هرگونه مصالحه و نزدیکی جدیدی را با رژیم ایران بکسی منتفی سازد !



بررسی قسمت هایی از این مصاحبه برای ایضاح بیشتر آنچه در موعظه آمده است لازم بنظر می رسد ، به این جهت در اینجا تکه هایی از این سئوالات را مرور می کنیم و در صورت لزوم جوابهای شاه را هم خواهیم آورد . توضیحات کو چک مانکه کبگاہ در ادامه این گفتگوها می آید جهت مسئله را روشن تر می کنند ، و اکنون سلسله ای از این سئوال و جوابها :

او لیکن پرسش ما از علی حضرت در باره ماجرای فراخواندن ناگهانی

سفرای ایران از کشورهای خلیج فارس (۱۶) است که بعضی از مردم این سرزمین را در این عنوان شماره ای تلقی کردند که مقدمه شدت عمل در منطقه است؟. عرض کردم: اینگونه که پیدا است، روش شاهنشاه در این باره روشی است سخت در مقابل طرف دوم. آیا شاهنشاه نام دیگری دارند که برای حل مشکل پیشنهاد کنند؟... سؤال کردم: اعلیحضرتا باید با صراحت بگویم که بعضی از رؤسای منصفه در باره آنچه رخ داده بود در وضع بلا تکلیفی بودند (یعنی هنوز تصمیم قاطع خودشان را در روابطشان با ایران و... نگرفته بودند) و مایل هستند (در واقع باید "مایل بودند" باشد. شاید تحریف این کلمه هم از آن شاهکارهای جناب مترجم دولتی باشد) که وضع را بگونه ای حل کنند. آیا به نظرتان، شما بر میزان بلا تکلیفی آنها (یعنی تردید در نزدیکی به ایران!) نیفزودید؟

به بیان دیگر احمد جارا لله می خواهد بگوید آیا جناب شاه، شما با براه انداختن يك جناح سیاسی - علیه کشورهای عرب منطقه، اختصار به آنها و تهدید سیستم شان، و نشان دادن بدترین نوع واکنشهای عصبی و هیستریک، دچار يك اشتباه بزرگ در ماندن خرد بورژوازی سازشکار و مرد منطقه و حتی از آن بدتر در ماندن امیران مرتجع عرب منطقه نشدید؟ آیا بدین ترتیب شما خودتان بدست خودتان جناح چپ منطقه را در متقاعد کردن جناح راست مبنی بر "خطرناک بودن بیش از اندازه شما" یاری نکردید؟ آیا بدین ترتیب دلایل با زهم بیشتر و روشن تری در اختیار آنها نگذاشتید که به گروه کشورهای مرتجع منطقه و بخش در حال نوسان خرد بورژوازی حاکم منصفه (البته نوسان سمت این سیاست بورژوازی یا آن سیاست بورژوازی!) هشدار دهند که هرگونه اتحاد نظامی ای با رژیم ایران در درجه اول بضرر خود آنان تمام خواهد شد؟

جواب شاه شنیدنی است، او همچنان دن کیشوت مآبانه براسب چوبین خود سوار است!

"این امر اشتباه مان بود، آنها بی بایستی وضع را حل میکردند و گذشته

از این خودشان باید نتایج را تحمل کنند، در ایران مثلی داریم که می گوید: "کسیکه خربزه می خورد باید پای لزش هم بنشیند."

در اینجا احمد جارالله، باز برکی تمام جواب مطلوب بخردش را گرفت است، اینک می خواهد در عین چهار مبخه کردن موضوع (روحیه تجاوزکاری شاه) گوشه ای هم از پرده آثار و نتایج سیاست ظفر نمون آریا، بهری در منطقه رابالا بزند! "آیا شاهنشاه معتقد نیستند آنچه رخ داد بمعنی آغاز دستورهائی از طرف ایران برای منطقه است و این امر حساسیت مطل منطقه را برمی انگیزد؟ (تاکید از ماست).

شاه تازه که یاد دارد از خواب بیداری شود، حساسیت ملل منطقه؟ حالا ملل منطقه را بر رخ او می کشند؟ با عصبانیت پاسخ می دهد:

"در باره چه دستورهائی صحبت می کنید؟ و ما چه دستورهائی دادیم؟ اینکه از مطاعت شود! مافقط در مورد نام گذاری تاریخی آبهای ایسن منطقه اصرار می ورزیم (گویا جناب شاه خودشان را مامور ثبت احوال منطقه و یا نماینده، دلسوز باستان شناسی منطقه می دانند! برای همین هم اینقدر ناراحت شده اند!) شما نام را اختراع کرده اید و ما می گوئیم نامی که از لحاظ تاریخی و جغرافیائی شهرت یافته بکار میرسد اگر حالا تغییر اسمی را شروع کرده اید در آینده چه خواهید کرد؟"

شاه باندازه کافی عصبانی شده است! این عصبانیت که گویا مولهود احساس تیزی بیش از همان حساسیت ملل منطقه است او را در وضع مسخره آمیزی قرار می دهد! وضعی که جوابهای بی سر و ته بعدی اش در مورد علل تاریخی و جغرافیائی! تسمیه، خلیج! که در واقع بخاطر توجیه حیل و تهدیداتش علیه این کشور گفته می شود، دو چندان می شود، بنابراین این اکنون درست همان موقعی است که باید او را به مسخره گرفت! احمد جارالله نیز وقتی می گوید:

"اعلیحضرت ما را مشمول بردباری (!) خودتان قرار دهید."

نیز درست همین کار را می کنند، اما این تازه سرآغاز یک سلسله سئوالات

غافلگیرکننده، دیگری است که او همراه باغز نیش در خود، شاه را در مقابل آن قرار می دهد. روش مکالمه او با شاه در اینجا درست مانند بازی با چسب خرس نتر و سبک مغزی است که به آسانی او را به رقص در می آورند، گاه بایک سری حرکت خشمگین و لجوجش می سازند و گاه بایک اشاره خندان و شاداش می کنند! شاه نیز در مقابل سئوالات غافلگیرکننده احمد جارالله بهمین نحو چون بچه خرس سبک مغزی برقص در می آید! بایک چشمک جلو می دود و بایک اشاره به عقب برمی گردد، آری!

" اعلیحضرتا، سرامشومل بردباری خودتان قرار دهید (ا) اوضاع ایمن منطقه نیاز بیش از یک پرسش دارد (ب) بهمین یک پرسش از کوره در نروید (و بعد) آری به نظر شما اگر در این مورد از ضریق تماسهای رسمی به راه حل می برسیم، (باید می رسیدیم باشد. شاید مترجم باز هم چنین صلاح دیده است) ساده تر نیست (نبود) تا این که سفر خوانده شوند؟ "

اشتباه نشود، او پیشنهاد سازشی به شاه نمیدهد، بلکه با کنایه طنز آلودی به او میفهماند که آیا کار احمقانه ای نبود که خودت را در مقابل هفت کشور منطقه قراردادی؟ تویی خواهی با جبار و جنجال فراخواندن سفرا، چه ترسی در دل کشورهای منطقه بیاندازی وقتی که عملاً با این کار خود همه آنها را علیه هم اختلافاتشان با هم متحد می کنی؟ بهمین دلیل است که شاه با عصبانیت بیشتری دیگر پاسخ او را نمیدهد، بلکه عملاً به فحاشی می پردازد:

" شما بگذرید که با صراحت صحبت کنیم. ما در باره این مسئله بارها با محافل رسمی منطقه صحبت کرده ایم، و این اولین بار نیست که در مورد این نامگذاری "کودکانه" (تاکید بر بوط به متن مصاحبه است) که اختراع کرده اید و هنوز هم بشکل تحریک آمیزی بکار می برید اعتراض کرده ایم. احمد جارالله که عادت دارد درست به نقاط حساس شاه ضربه بزنند این جا، بلافاصله با طرح این سؤال که:

" آیا نامگذاری ای که مورد خواسته شما است به عظمت ایران می افزاید، یا این که ایران خود عظمت دارد؟ "

شاه رادچار سرگیجه دیگر و شدیدتری می‌کند! طنز او چون نیشتری بر کله سخت شاه فرو می‌رود. حالا شاه درست همانند خرس تیرخورده ای بخود می‌پیچد! او چاره ای ندارد جز اینکه به شوونیسیم عظمت طلبانند؛ خود، سنتهی این بار در مقابل چنین بن بست محکوم‌کننده ای، با شرمندگی تمام! اعتراف نماید:

"این نام یک نام تاریخی است و عوض کردن آن و یاهر راه حسل وسطی دلائق دارد که نمی‌خواهیم آنرا احساس کنیم. این نام کدذاری (خلیج عربی) زمانی شد که نیاکان من زمام امور را بدست نداشتند (تکیه از ماست) و ایران هم ضعیف و بی‌دولت و بی‌برنامه بود و شمال در دست روس‌ها بود (در حالیکه ایران الان قوی است و لابد می‌خواهد تمام مظاهر قدرت قدیمی خود را، قدرت هزاران سال قبل خود را که باز هم، لابد نیاکان جناب شاه در سلسله‌های هخامنشی . . . ساسانیان هستند، احیا کنند) و این نامگذاری (خلیج فارس) مربوط به هزاران سال قبل است و هدف از اصرار ما برای نام‌گذاری تاریخی، آن نیست که بر عظمت ایران بیفزاییم! این نام یک نام جغرافیایی است."

اما بازی احمد جار الله باشاه بهمین جا ختم نمی‌شود! او با طرح یک سؤال در مورد قدرت نظامی ارتش ایران، یعنی همان چیزی که شاه اینقدر به آن می‌بالد و اینقدر خواهان آنست که همه در باره آن داد سخن بدهند، ظاهراً قصد دارد قدری از صحنیت او بگاهد، او در واقع در پس این سؤال نیز هدف مشخصی قرار داد که بلافاصله در دو سؤال بعد همچون ضربات پتک بر کله شاه فرود می‌آید:

اما شاه پیشاپیش در دام این نقشه افتاده است! باین سؤال و جوابهای متوالی توجه کنید:

"بعرض رساندم اعلیحضرتا، آیامیان مانور نظامی که دو روز پیش در پیشگاهتان سرگذار شد، باین مسئله رابطه ای وجود دارد؟ شاهنشاه (ابلهان) خنده ای کردند و فرمودند: اجرای این مانور از چند مساه

پیش تصمیم گرفته شده بود و ارتباطی به فراخواندن سفرای ما از منطقه ندارد.

روشن است که شاه بسیار خوشحال شده که این کشورها به مانور نظامی ارتش او توجه کرده و شاید هم بهراس افتاده اند. حالا او می خواهد نشان دهد که او آنقدر آقا منش! هست که حاضر است طبرغم این بی نزاکتی، از تنبیه آنها صرف نظر کند!

"سؤال کردم: اعلیحضرتا، آیا معتقد نیستید که اجرای مانور نظامی با پایگاه نظارت "الکسترونی" (تاکید از خود متن مصاحبه است) که منطقه رایونشس خواهد کرد با اضافه فراخواندن سفرای حساسیت همه منطقه را بر می انگیزد؟"

ضربه وارد شده است، باز هم علم برانگیخته شدن حساسیت همه منطقه، مخالفت همه ملل منطقه، حساسیت ملل منطقه... شاه از این "همه منطقه لعنتی! بزم خودش"، "همه" ای که خودشان را از او جدا می کنند و شاید هم بزم او "همه" ای که اصلاً اهمیت ندارد! ما آکسون علمی شده است علیه او... نفرت دارد. ما درست این همان حمله ایست که از ابتدای مصاحبه تا کنون چهار بار به اشکال گوناگون در سئوالات از ۸، ۴، ۳، ۱، ۸ تکرار شده (و بعداً باز هم در شکل دیگری در سؤال شماره ۳۰، این مفهوم تکراری شود) و هر چهار بار شاه را تا حد جنون آمیزی خشمگین کرده است. ما از این خشم و جنون چه باک؟ احمد جارالله همچنان به تعرض خود ادامه می دهد، ضربه قبلی با ضربات بعدی تکمیل می شود:

"اعلیحضرتا: اگر ما روی نام گذاری که می خواهیم اصرار بورزیم، ایران چه اقداماتی خواهد کرد؟"

معلوم است شاه دیگر دیوانه می شود، غنا تهدید می کند، فحش می دهد، کشورهای عرب منطقه را تحقیر می کنند و... و احمد جارالله هم همین را می خواهد، اینطور چهره شاه واقعی تر نشان داده می شود.

"بگذرید بیخیم شما عملاً اصرار خواهید کرد یا خیر؟ (جراتش را دارید

یا نه ؟) . . . آیا این امر (اسم گذاری) وجود نژاد شمال منطقه خلیج فارس را محو می کند ؟ (توجه کنید که شاه چگونه بیشرمانه این اختلاف بهانه ای را حتی به نوعی اختلاف نژادی بیسن ایرانیها که در شمال منطقه خلیج ساکن هستند و عربها که در جنوب خلیج هستند تحویل می کند ، چگونه عربها را تحقیر می کنند و چگونه می خواهد ماهیت توسعه طلب و تجاوزگر رژیم دست نشانده حاکم بر ایران را حتی در پوشش تئوری های فاشیستی ، نژاد پرستانه توجیه نماید) . . . آیا این امر جمعیت ایران را از بین میبرد ؟ (برخ کشیدن کثرت جمعیت ایران در مقابل قلت مردم عرب منطقه) و یا قدرت نظامی یا اقتصادی ایران خاتمه می دهد ؟ . . . گذشته از این منظور تان از خلیج عربی چیست ؟ . . . یعنی اینکه غیر از اعراب ، کشورهای دیگری در ساحل خلیج فارس قسار ندارند ؟ . . . معنی اصرار شما برای عوض کردن یک نام تاریخی اینست که شما منظور معین دارید ؟ . . . من می خواهم این منظور را بفهمم .

" روش عراق و مصر در باره این مسئله بطور اخص چیست ؟ " احمد جارا الله می پرسد :

" نهی دانم ، زیرا با آنها صحبت نکرده ایم (!) ولی جمال عبدالناصر در یکی از نطقهای خود گفت که این " خلیج فارس " است و نگفت عربی . . . در مورد روابط ما با عراق باید گفت بسیار عالی است . . . ولی در این باره نهی دانم عراق چه می گوید (عجب !) عراق ساحلی به مسافت ۴۵ کیلومتر بر خلیج فارس دارد ، در حالی که طول سواحل مایک هزار کیلومتر است گذشته از این طول سواحل کویت ، در کنار خلیج فارس چقدر است ؟ طول سواحل امارات متحده ، عرب چه اندازه است ؟

شاه مجبور است خودش را در باره این سؤال به تجاهل بزند ، از

موضع مصر خبر ندارد! موضع عراق را هم در این مورد خاص نمیدانسد، چراکه اگر حتی یکی از این دو کشور یعنی فقط عراق بطور فعال با نفوذ ایران در منطقه مخالفت کند آنوقت نه تنها مصر هم مجبور است از موضع اعراب جانبداری کند بلکه تمام قدرت و بار سنگین باسیونالیزم ۱۰۰ میلیون عرب به نیروی همین دو سه میلیون عربی سرو پای منطقه خلیج بزرگم شاه اضافه خواهد شد (۱۷) !!

بنابراین شاه که در جواب سؤال قبل، جمعیت و قدرتش را بر می کشید و می گفت بگذارد ببینیم شما عملاً اصرار خواهید کرد یا نه؟ یعنی عملاً جراتش را نخواهد داشت، مجبور است در قبال پرسش از موضع عراق و حتی مصر (۱۸)، خود را به تجاهل بزند، علاوه بر اینها یک نیروی دیگر هم در منطقه وجود دارد شیطان که هر دو طرف خرد بوزواری و ارتجاع عرب منصفه از یک طرف و رژیم مزدور شاه از طرف دیگر، هر دو مجبورند در محراب آن به سجده بیافتند!

"اعلیحضرت! بعضی از کمپانیهای عامل در منطقه، برای جلوگیری از بروز ناراحتی میان ایران و کشورهای عربی، برای خلیج نامهایی تازه مانند گلدن گلف در نظر گرفته اند نظر اعلیحضرت چیست؟"

اعلیحضرت دیگر نظر قاطعی ندارد! گویه های آتشین جملات احمد جبار اللّه: مخالفت همه ملل منطقه، حساسیت مردم منطقه... اصرار اعراب بر روی خلیج عربی و مسخره گرفتن قدرت نظامی شاه، مخالفت عراق و نشان دادن نیروی متحد اعراب و بالاخره آن کمپانیهای نفتی که طرف اعراب را دارند... که از ابتدای صاحب تآکسون بر سر و روی شاه بار یسند گرفته است دیگر تآب و توانی برای او باقی نگذاشته، اکنون لحن شاه، خسته و باتضع و زاری آمیخته شده است، گو یا شاه بالاخره فهمیده است که قضیه آنطورها هم که در ابتدا تصور مینمود، صاف و ساده پیش نخواهد رفت. توجه کنید!

"این امر واقعیت تاریخی را عوض نمی کند... (قسمتهای از صاحبه

در متن اصلی حذف شده است و جایش را نقطه گذاشته اند (تسکراً سوگند می‌دهم که بگوئی چرا چنین خواسته‌ای داری؟ يك انگیزه برای تغییر این نام تاریخی بمن ارائه دهید تا در باره آن باشما صحبت کنم! "جالب است، شاه حال حتی راضی به صحبت هم شده است."

"گذشته از این چرا تقاضای کنیدن نام اقیانوس اطلس به اقیانوس عربی عوض شود؟ البته کشورهای عربی و اسلامی در ساحل این اقیانوس هستند، چرانی خواهید اسلامی یا عربی باشد؟"

عرض کردم: شاهنشاهی‌ها آیا بنظر شما وجود این اختلافات میان دول منطقه باعث نمی‌شود که دولت‌های بزرگ فرصتی برای دخالت پیدا کنند؟ واغتشاشی بو جود آورند؟!

"این بستگی به آن دارد که شما برای تغییر حقیقت اوضاع اصرار روزی (در واقع همانطور که قبلاً دیدیم این حقیقت در ذهن مالیکولیائیسی شاه، مسلماً چیزی جز برسمیت شناختن موقعیت برتر و حاکم رژیم ایران در منطقه نیست) خواهان اساسی ساختگی باشید که مانعی پسندیریم و همیشه می‌گوئیم چرا؟ حتماً غلطی برای این اصرار روزی در مورد ایسسن نامگذاری دارد و شاید هم انگیزه‌ای عدوانی علیه ما باشد (تکیه ازماست) پاسخ دخالت دولت‌های بزرگ هم شاید آری و شاید هم خیر باشد. و لسی دول بزرگ در بکار بردن هیچ اقدامی فروگذار نیستند!" (۱۹)

"سؤال کردم، آیا بنظر تان وقت فعلی وقت آرامش یا وقت اغتشاش منطقه است؟"

مابیش بینی زمان آرامش و همکاری داشتیم و آنچه راکه رخ داد انتظار نداشتیم. (تاکید ازماست)، (بی‌جهت نبود که سر دبیر روزنامه کیهان آب و هوای سیاسی خلیج راجنین گرم و آرامش بخش می‌دید...) و روزی اطلاعات شما همگی نشستند و ما را از برای يك نام تاریخی و جنر-افیائی معروف اختراع کردند که البته از جانب ما قابل تحمل نبود."

شاه در اینجا عاجزانه اعتراف می‌کند که تمام محاسباتش در مورد گسرد آوردن تمام کشورهای منطقه خلیج زیر یک چتر دفاعی بزرگمقیاسی خود او غلط از آب درآمده است (۲۰). جالب توجه است که شاه "آرامش و همکاری" را مترادف با بکار می‌برد، یعنی اگر همکاری ای با ایران وجود نداشته باشد، آرامشی هم نیست! تهدید به دخالت قدرتهای بزرگ، یعنی قدرت همان جناحهای طرفدار خویش، هم در جواب سؤال قبلی از همین اندیشه مایه می‌گیرد. اما احمد جاراالله از این تهدیدها ناراضی نیست. اتفاقاً او می‌خواهد با سئوالات تحریک‌کننده خود و گاهی با تکرار مکرر بعضی از آنها، شاه را در مقاصد توسعه طلبانه اش وادار به اعتراف نماید. موج او را در همین تهدیدات و قدرت نماییها، بگیرد و موضع تجاوزکارانه او را بصراحت به معرض نمایش بگذارد. بهمین دلیل برای بار پنجم شاه را در مقابل این حکم قرار می‌دهد:

عده زیادی (تاکید از ماست) در منطقه فراخواندن سفرای ایران را با این شکل بعنوان جهش بسوی یک استراتژی تازه در منطقه و آغاز تجلی قدرت ایران تلقی کردند."

سئوالات او همانند نت‌های بالا و باین یک سمفونی تند مرتباً مسیر براوج و حضیضی را طی می‌کند. مدتی با سئوالات جانبی و عمومی خود، شاه را مشغول می‌کند، اما ناگهان سؤال، گاه حکم اصلی خود را که اساساً بر سئوالات منطقه است چون بتک بر سر شاه می‌کوبد. . . . این بار نیز بعد از قریب چهارده - پانزده سؤال درباره مسائل عمومی یا جانبی منطقه، ناگهان، در یکی از آن اوجها، در سؤال شماره ۳۰ از ارتفاع بلندی ضربه، این حکم را بر شاه فرود می‌آورد. حال شاه هر چه می‌خواهد در توجیه اخطارها و واکنش‌های هیستریک یک تعرضی خود بعنوان یک عمل دفاعی و نه تهاجمی و . . . داد سخن بدهد. واقعیت اینست که بیان صریح و رسای اقدامات عصبی او (جنجال احضار سفرا، اخطار و اولیتماتوم به کشورها و عرب منطقه) چیزی جز یک قدرت نمایی تهاجمی، چیزی جز یک باج خواهی توسعه طلبانه و شاید

بیمارگونه فاشیستی نبوده است، احمد جارا لله نیز با قاطعیت تمام روی اثبات
وافشای همین معنا یا فشاری می‌کنند و از همین جا مقاصد توسعه طلبانه شاه و
سیاست امپریالیستی رژیمش را در منطقه به محاکمه می‌کشد. او از یک طرف
به نیروهای مترقی منطقه، به همه ملل منطقه نشان می‌دهد که چگونه یک
قدرت تجاوزگر فاشیستی در هیأت رژیم شاه در حال شکن گرفتن در منطقه
است و چگونه این قدرت حتی حاضر است خود را بیکه و تنهادر مقابل همه نیرو-
های دیگر منطقه قرار دهد! و از این نظر آنها را به اتحاد بزرگتر بایکدیگر
فرامی‌خواند و از طرف دیگر با صراحت قابل‌تحسینی تلقی ملل منطقه، از شاه و
رژیم ایران را بعنوان یک رژیم قلدر و تجاوزکار، بر سر شاه می‌کوبد.



پروست ۲ -



روز شمار اخبار و حوادث منطقه

روز شمار اخبار و حوادث منطقه

آشنائی با حوادث و قضایای این دوره بحرانی، از بدو اعتراض و اولی‌ت‌ما -
توم ایران به کشورهای عربی منطقه و احضار سفرای خود از این کشورها تا سه
اصطلاح مرتفع شدن آن و بازگشت سفرا به مناطق ماموریتشان برای درک
عمیق‌تر ماهیت و جهات تحولات جاری منطقه و همچنین درک مقاصد و مضامین
این " موخره " لازم است، از این نظر برای آن دسته از خوانندگان
گفتی که به عللی نتوانسته‌اند اخبار و رویدادهای منطقه را بطور منظم
دنبال کنند، درج یک روز شمار مختصر از اخبار و حوادث این دوره ضروری
بود؛ ما این " روز شمار حوادث " را در این " پیوست " گردآورده ایم. علاوه
بر آن که در مواقع مقتضی، چنانکه توضیح مختصری از جانب ما به روشنتر
کردن قضیه کمک می‌کرده است از ابراز آن نیز خودداری نکرده ایم.



چهارشنبه ۱۷ دیماه (۷ ژانویه) : ایران به هفت کشور عربی
خلیج، اخطار می‌کند که اگر " خبرگزاری خلیج عربی " جوید آید، در روابط
خود با این کشورها تجدید نظر خواهد کرد " و البته این تجدید نظر هرگز
چیزی ممکنست باشد! "

مقارن همین اخطار، اعلام می‌شود که ایران سفیران خود را از هفت کشور
عرب منطقه فراخوانده است؛ خلعت‌بری در مصاحبه‌ای با خبرنگاران می -

" . . . بر اساس گزارشهای رسیده . . . کنفرانسی با شرکت هفت کشور ساحلی خلیج فارس در ابوظبی تشکیل شده است و کشورهای مزبور (کویت ، عراق ، عربستان سعودی ، اتحادیه امارات متحده ، عربی ، عمان ، قطر و بحرین) با هم قرارگذاشته اند که یک بنگاه خبرگزاری خلیج به اصطلاح عربی تأسیس کنند و مرکز این بنگاه خبرگزاری در بحرین خواهد بود . هفت کشور ساحلی خلیج فارس در تحقیق قرار می‌گیرد که بایکدیگر گزاشته اند . موافقت کردند که تا ۱۳ روز دیگر یعنی روز ۲۰ ژانویه اساسنامه این بنگاه خبرگزاری را در بحرین امضاء کنند . البته طبق قرار می‌گذاشته‌اند که آنها بین خودشان گذاشته‌اند بعد از امضاء ، در ماه فوریه در کنفرانس وزرای اطلاعات کشورهای عرب که در قاهره تشکیل می‌شود موضوع را مطرح نمایند . در حقیقت آنها می‌خواهند با این کار خود که ابتدا جنبه منطقه‌ای دارد ، یک حالت وسیع‌تر عربی بدهند " (کیهان ۴شنبه ۱۷ دی)

در همین روز ، هویدا از سفر خصوصی اش به عراق برمی‌گردد و در قسمت مسائل سیاسی روز کیهان عکس خندان از هویدا و احمد حسن البکر ، تحت عنوان " سفر هویدا و فصل تازه در روابط ایران و عراق " درج می‌شود .

همینطور تصویر هویدا و صدام حسین ، در حال روبوسی خداحافظی در صفحه اول روزنامه کیهان ، و درست بالای خبر " اخطار ایران به هفت کشور عرب " بسیار پر معنی است . در واقع رژیم ایران ، در حالیکه با عدم کردن مسأله اختلاف بر سر نام خلیج و در پوشش این اختلاف شدیداً آمیخته لغت تهدید آمیز خود را علیه هرگونه تجمع و تشکیلی در منطقه بدون حضور خودش اعلام کرده است ، اما با این حال سعی می‌کند حتی الامکان از بر خورد رویا روی و مستقیم با حکومت عراق خودداری کند به شکلی حساب روابط دو جانبه خود را با عراق از حساب این قضیه که بکل کشورهای عرب منطقه و البته از جمله عراق برمی‌گردد جدا کنند . خبرها و وقایع

بعدی نیز نشان می‌دهد که حکومت عراق هم قواعد این بازی را پذیرفته است. او نیز در آینده درحالی‌که هنوز مطبوعاتش صحبت از خلیج عربی و... می‌کنند اما بهبود روابطش با ایران را یک موفقیت بزرگ برای دو ملت می‌خواند!

"شنبه ۱۸ دی: روزنامه‌ها با تیتردرشت می‌نویسند - "بدنیال
اخطار ایران به هفت کشور عرب سفیرایران درعراق به تهران آمد" و بلافاصله بعد از آن نوشته میشود:

"۳ کشور عرب به ایران توضیح دادند، در توضیح این خبر گفته می‌شود که سه کشور عرب با ارسال تلگرام به ایران تاکید کرده اند که تصمیمات کنفرانس ابوظبی بدون اطلاع آنان گرفته شده است و منعکس‌کننده نظر آن دولت‌ها نیست."

مقامات رسمی از فاش کردن نام این سه کشور خودداری می‌کنند اما بخوبی می‌توان نام دو کشور در آن میان حدس زد، اولی بطور قاطع عمان و دومی به احتمال بسیار زیاد بحرین است، کشور سوم نیز علی‌القاعده باید قطر باشد. کیهان همین روز در ستون مسائل سیاسی روز خود کسه منعکس‌کننده نظرات وزارت امور خارجه است می‌نویسد:

"منابع دیپلماتیک در تهران از هرگونه اظهار نظر و پیش‌بینی نسبت به آینده روابط ایران با هفت کشور ساحلی خلیج فارس خودداری می‌کنند زیرا معتقدند که امکان زیادی وجود دارد که این هفت کشور نام دیگری برای خبرگزاری مشترک خود انتخاب کنند و اصولاً آن‌انصراف حاصل‌کنند (تاکید از ماست) خاصه که تشکیل یک چنین خبرگزاری با نام مجعول "خلیج عربی" جز تیره ساختن روابط کشورهای مزبور با ایران اگر کار دیگری بتواند انجام دهد، این کار جز تحریک نمی‌تواند چیز دیگری باشد."

و بدین ترتیب رژیم ایران بطور ضمنی اما تهدیدآمیز مخالفت می‌داند

خود را بانفس خبرگزاری مشترک عربی (و نه تنها اسم آن) ابراز میدارد :
نقل قول فوق از روی منابع دیپلماتیک بدین معنی است که ایران تشکیل
پسنگه خبرگزاری را (البته اسم خلیج عربی هم بدان اضافه می شود)
مستقیماً تهدیدی علیه خود و بمثابه تحریک خودش به اعمال اقدامات
حادثه متقابل تلقی می کند . یادداشت روز کیهان هم تحت عنوان
" پای منبر استاد ازل " در همین روز ، اشاره آشکاری به انگلستان دارد .

" . . . حیرت آور نیست که امیر یالیسم کهن که در کنسار رودخانه
تایمز شکل گرفت ، هنوز می کوشد تا آبهای خلیج فارس را گل آلود کند
اما این حیرت آور است که کشورهای مستقل عرب هنوز می توانند آگاهانه
یسان آگاهانه به این دسیسه بازی کشانده شوند . . . نیازی
نیست که برای دفاع از این نام تاریخی خلیج فارس به بشمارمدارک و
اسناد موجود اشاره کنیم . حتی آنهایی که " به استاد ازل " امیر یالیسم
گوش می دهند با مراجعه به وجدان خود ، اگر وجدانی برایشان
باقی مانده باشد ، بیاد خواهند آورد که خلیج فارس همواره خلیج
فارس بوده ، هست و خواهد بود . "

این اشاره را اگر در کنسار اخبار مربوط به اختلاف ایران و کنسرسیوم نفت
که عمدتاً به اختلاف ایران و شرکت های نفتی انگلیسی بر می گردد و فقط در
چند روز بعد از بحران بین ایران و کشورهای عرب منطقه (۲۴ دیماه)
منتشر شد بگذاریم ، اندکی از سیمای مبهم و مرموز جناح بندی های
امیر یالیستی در منطقه نیز روشن خواهد شد !

شنبه ۲۰ دی : یادداشت روز کیهان باز هم بطور پیچیده ، اما
صریح تر از روز قبل این مسئله را که موضوع اساسی مورد اعتراض رژیم ایران
اصل تشکیل خبرگزاری عربی منطقه است و نه صرفاً نام این خبرگزاری ،
مورد تأیید قرار می دهد :

" هر کشوری حق دارد به تنهایی یا به اتفاق دیگران یک یا یکصد
خبرگزاری بوجود آورد (!) جماعات بعد نشان خواهد داد که چگونه

این بدیهه سرائی نویسنده در باره حقوق کشورها بانیس همین قلم پس گرفته می شود! " اما استفاده از چنین طرحی برای يك اقدام تحريك آمیزی مورد و بی معنا، علیه ایران به راستی غیر قابل تحمل است. (جالب توجه است، دولتی نویسنده یادداشت روزکیهان در- اینجاست پیش را گرفته است که پس نیافتد! چراکه این خود رژیم ایران است که بهانه بی مورد و بی معنای نام این خبرگزاری را پوسشی برای مخالفت خود با اصل قضیه که ایشان آنرا باد و روشی تمام جز حقوق اولیه هر کشوری شمارده است. البته لحن نویسنده مقاله مخصوصاً در این جا ابهام دارد و روشن نمی کند که این اقدام تحريك آمیز، نام این خبرگزاری است یا خود خبرگزاری؟ هر چند که بالاخره مجبور است درجات بعد این برده راهم کنار بزند! هم اکنون کشورهای عرب ۱۱ خبرگزاری دارند، طرحی هم برای ایجاد يك خبرگزاری اسلامی، با شرکت ۳۵ کشور مسلمان به تصویب رسیده است. بنابراین ایجاد يك خبرگزاری تازه، همان هدف اصلی حمله رژیم ایران است (بانامی تحريك آمیز) یعنی همان پوشش این حمله! تنهایی تواند يك اقدام صرفاً سیاسی بشمار آید... " TerrorSpring

"... در حالیکه... کشورهای منطقه می بایست در پرتو دوستی، تفاهم و صمیمیت، محیطی تازه در خلیج فارس بوجود آورند، آنچه که در ابوظبی گذشت درست در جهت عکس این هدف قرار دارد."

نویسنده یادداشت روزکیهان، هر چند که با عبارات دوپهلوی و ابهام آمیز خود در مورد هدف اصلی مورد حمله رژیم ایران، دست به يك قایم با شک قلمی زده است اما در مجموع روشن میسازد که این هدف همان نفس این تشکل و ایجاد این خبرگزاری است. اشاره به ۱۱ خبرگزاری عربی و طرح ایجاد خبرگزاری اسلامی بوضوح این سؤال را مطرح می کند که دیگر چه ضرورتی به ایجاد خبرگزاری خلیج مرکب از ۷ کشور منطقه است جز این که

مقاصد سیاسی خاص علیه ایران در آن باشد؟ و بعد این جمله که . . .
"آنچه در ابوظبی گذشت . . . قرارداد "بخوبی نشان می دهد که مورد
مخالفت رژیم ایران تنها نام این خبرگزاری نیست بلکه اصلی ترین موضوع
مباحثات کنفرانس ابوظبی ، یعنی همان تشکیل این خبرگزاری است .

جالب توجه اینجاست که رژیم خارجه کویت ، شیخ صباح احمد الجابر
بلافاصله بعد از اولیتماتعم ایران ، برای اینکه این بهانه رژیم را خنثی کرده
و مانع از سوختن کامل طرح گردد ، کشورهای دیگر عربی خلیج را دعوت
می کنند که از هر نوع واکنش که باعث ایجاد یک بحران غیر قابل توجیه در
روابط کشورهای خلیج گردد خودداری کنند ، و مخصوصاً با این تاکید که
"نام خبرگزاری باعث اختلافاتی بین عربهای خلیج " و ایرانیان گردیده
است ، میخواهد قضیه را در حد همان "نام" تلقی کرده و اصل طرح را از این
مأجرابرکنار نگهدارد . او همینطور با ایران از این نظر که تصمیم گیری نهائی
در باره خبرگزاری کشورهای خلیج مربوط به اجلاس ماه بعد (فوریه)
است بی خواهد به طور ضمنی اعتراض ایران را بر چیزی که اصلاً هنوز رسمیت
نیافته است بی مورد و بی موضوع تلقی نماید .

یکشنبه ۲۶ دیماه : "مسائل سیاسی روز" کیهان با آنکه چهارستون
بلند از روزنامه خود را به عنوان "روابط آینده ایران با ۷ کشور عرب
امروز بررسی میشود" اختصاص داده اما تقریباً هیچ مطلب جدیدی را ارائه
نمیدهد .

در این گزارش ، بیش از هر چیز سعی شده است که موضوع عقب نشینی و
پشیمان شدن کشورهای عربی را در دهان آنها بگذارد . بدین جهت
مانوردها و پیلماتیک برخی کشورهای عربی منطقه از جمله کویت را مورد مسکوت
گذاردن نام خبرگزاری و شاید بی اهمیت تلقی کردن آن ، در مقابل تکیه روی
اصل مسئله را ، بجای انصراف آنها از تشکیل خبرگزاری (البته هم حادثات نام
خلیج عربی !) تعبیر کرده و سعی دارد بیش از پیش موفقیت موضع تهاجمی خود را
البته اجباراً بطور مبهم و در برده عبارات و استعارات چند پهلو تبلیغ
نماید :

... اما آنچه که تقریباً قطعی شده اینست که اکثر کشور های حوزه خلیج فارس که در کنفرانس ابوظبی شرکت داشتند و در باره تشکیل يك خبرگزاری بانام معمول خلیج عربی بحث کرده اند انصراف خود را از تشکیل خبرگزاری بانام " خلیج عربی " اعلام کرده اند و برخی نیز آنرا يك اشتباه سیاسی خوانده و بقیه نیز سکوت کرده اند .

روشن است که این نام " خلیج عربی " بهترین بهانه تبلیغاتی را بدست رژیم شاه داده تا بتواند مخالفت خود را با اصل طرح بدینترقی توجیه نماید بنابراین کنار گذاشتن این نام (و نه اصل طرح) از طرف اکثر یا همه این ۷ کشور بمعنای گرفتن این حر به ازدست شاه است ، آنچه که در اینجا بعنوان " انصراف " اشتباه سیاسی " یا " سکوت " در باره اش داد سخن داده می شود ، پیروی جز توجه به این بهانه و کوشش برای منتفی کردن آن نیست . همینطور این گزارش در ادامه خود با زبان بی زبانی یعنی همان زبان دیپلماتیک در فرهنگ بورژوازی ! از عربستان و عراق خواسته است تا روابط دوستانه خود را با ایران بر سر تشکیل این خبرگزاری به خطر نیاندازند ؛

بنظر آگاهان (این آگاهان چه کسانی هستند ؟ روشن است که نظرسر وزارت امور خارجه ایران دارد منعکس می شود) عراق و عربستان سعودی دو کشوری هستند که بخاطر تشکیل يك خبرگزاری حاضر نیستند و ابط دوستانه خود را با ایران برهم زنند . مرد و کشور و بخصوص عراق بتازگی گام هایی در جهت ایجاد يك همکاری با ایران برداشته اند بنابراین باید گفت که ایسن دو کشور بدنبال تشکیل خبرگزاری نیستند و اصولاً با داشتن وسائل ارتباط جمعی خود را از داشتن يك چنین خبرگزاری بی نیاز می بینند .

همانطور که ملاحظه می شود اینجا این مقامات آگاه ایران هستند که از جانب عراق و عربستان بی نیازی آنها را از يك چنین خبرگزاری اعلام می کنند !!

آنگاه گزارش فوق به تحلیل خود در مورد نظر بقیه کشورها ادامه داده و بالاخره نتیجه می‌گیرد که :

"غیر از روش امارات متحده عرب که خیلی روشن نیست (۱) برای بقیه کشورهای نام خبرگزاری مطرح نیست."

یعنی همان چیزی که وزیر امور خارجه کویت و بعد ها اغلب این کشورها بطور مستقیم در عمل و بطور غیر مستقیم و نه در جواب ایران، در بیان آنرا نشان داده بودند.

از این بدیهه سرائی روزنامه کیهان که بگذریم دو نکته از مجموع این گزارش قابل اهمیت خواهد بود. اول اینکه علیرغم تاکید رژیم شاه روی شیخ زائد، رئیس امارات متحده عربی بعنوان تنها مخالف طرحهای ایران در منطقه، او تنها نیست بلکه این همه کشورهای عرب منطقه هستند که موضع واحدی را در قبال ایران اتخاذ کرده اند (شکست طرح امنیت خلیج پیشنهادی شاه، و طرح ایجاد بنگاه خبرگزاری عربی) منتهی حمله ایران به این بلوک بندی درست از نقطه ضعف آن یعنی اتحادیه امارات عرب منطقه آغاز می‌شود اتحادیه‌ای که هم اکنون با مخالفت‌های جدی در درون خود روبروست (اختلافات شدید دویی و ابوظبی) و هرگونه فشار مستقیمی از طرف رژیم ایران روی اتحادیه آنرا به سرعت متلاشی خواهد کرد، در حالیکه در مورد ۶ کشور دیگر هرکدام بنا به دلائل این امر امکان پذیر نیست. بنابراین آماج قرارداد اتحادیه امارات متحده عرب، نوبت پیکان حملات تهاجمی ایران بهیچوجه تصادفی و بی حساب نیست و در اینک :

این مخالفت و این جبهه بندی که حتی رژیم ایران مجبور به اقرار آن شده است، خود فشار یک نیروی امیر یالیستی مخالف ایران را نیز در منطقه منعکس می‌کند. البته اینکه این نیروی امیر یالیستی دقیقاً کدام جناح و از طرف چه کشورها و یا چه محافلی حمایت می‌شود فعلاً قیافنی توان آنرا در اینجا مشخص کرد (۲۱). با این وصف اگر به جبهه گیری واحد کشورهای عربی منطقه در مقابل ایران از یک طرف و اختلاف مابین هفت

امیر متحد شده در فدراسیون امارات، مخصوصاً اختلاف شیخ راشد امیر دو - بی و شیخ زائد امیر ابوظبی و رئیس امارات توجه کنیم و بازگردنظر بگیریم که ایران مستقیماً و بطور خاص از شیخ راشد در مقابل شیخ زائد حمایت می کند (۲۲) . . . آن گاه شاید گوشه دیگری از جناح بندی های متضاد در میان خود نیروهای امیر یالیستی غرب و طبیعتاً رژیم های وابسته به آنها در منطقه روشن گردد .



تاکید بیش از حدی که در همین گزارش ۲۱ دیماه روی مساله "نام" خلیج دیده می شود در عین آنکه اهمیت آن اختلافات اساسی سیاسی . . . که اینک در شکل این اختلاف در "نامگذاری" جلوه گرفته است نشان می دهد، می تواند متقابلاً قابلیت و ظرفیت همین موضوع "اختلاف در نامگذاری" را برای حمل و بیان اختلافات اساسی سیاسی - ایدئولوژیک در منطقه نشان داده و اهمیت مستقل همین اختلاف ظاهری را نیز متذکر گردد . بعبارت دیگر: هرگونه اقرار کشورهای عربی به موضوع مورد ادعای ایران، یعنی قبول نام خلیج فارس بجای خلیج عربی علاوه بر ضرر به - ایکه به حیثیت ناسیونالیستی آنها وارد می سازد، هرگونه تشکیک و تجمع منطقه ای در خلیج، بدون حضور ایران را که با این قرار بصورت وجه مشخصه منطقه در می آید، بی معنا، مسخره و غیر ممکن میسازد؛ بهمین دلیل است که رژیم ایران نیز با استفاده از همین اهرم "اختلاف نامگذاری" و در تحت همین پوشش مخالفت خود را با اصل طرح ایجساد خبرگزاری آغاز می کند و باز بهمین دلیل است که کشورهای عرب منطقه که بهر حال دارای یک پارچگی سیاسی و . . . نیستند نمی توانند در قبال یک چنین موضع تهاجمی، متقابلاً بهمان اندازه دست به حمله بزنند، موضع منفعل اعراب در قبال حملات تبلیغاتی - سیاسی ایران مخصوصاً در ابتدای کار (هرچند که هیچگاه تسلیم نشدند و شکاف مهمی بین آنها بوجود نیامد)

وسیاست عدم درگیری هرچه بیشتر بارزیم ایران، صرفنظر از جهات دیسگر سیاسی - نظامی، از این دریچه نیز قابل درک خواهد بود.

۳ شنبه ۲۳ دیماه: "کشورهای عربی حوزه خلیج فارس خبرگزاری گلف ایجاد می کنند."

این تیتیر خبری است که کیهان از نشریه هفتگی "گلف میورر" بدون هیچگونه تغییری نقل کرده است. مطابق نوشته این نشریه خبرگزاری گلف يك اتصال تلویزیونی میکروویو بین کلیه کشورهای عربی خلیج دایر خواهد کرد که دارای يك تولید برنامه مشترك تلویزیونی و يك مرکز تولید است. بدین ترتیب جای پای کارتلهای نفتی هم در اخبار نفتی هویدا شد.

در قسمت دیگری از این صفحه درستون "مسائل سیاسی روز کیهان" تحت عنوان "راه حل پیشنهادی عمان" از قول جرائد عمان (البته معلوم نیست این جرائد کدامند و نامشان چیست؟) پیشنهادی کند که برای رفع اختلاف نام خبرگزاری به "آژانس خبرگزاری خلیج" تبدیل شود. ضمناً همین جرائد بی نام و نشان، از محافل مطلع ایران آگاهی حاصل کرده اند که سه کشور عربیه ایران اعلام نموده اند که تصمیم ویژه اطلاق نام خبرگزاری خلیج عربی، سیاست رسمی آنها را منعکس نمی نماید. این سه کشور نیز به قول همین جرائد عبارتند از عربستان سعودی، عراق و بحرین! تیتیر دیگر این ستون: "نقل قولی است از هویدا تحت عنوان "گسترش روابط ایران و عراق بسود و کشور" است. این گفته از گزارش منتشره از رادیو بغداد و آنها هم از مصاحبه هیات مطبوعاتی عراق با هویدا در روزنامه کیهان نقل شده است!!

۴ شنبه ۲۴ دیماه: "ایران منتظر تصمیم ۷ کشور ساحلی خلیج فارس است"، "سفارات تعیین تکلیف نام خبرگزاری در تهران خواهند ماند"، "تاخیر در سفر هیات پارلمانی ایران به کویت"، "تاخیر پرداخت وام ۴۰ میلیون دلاری ایران به انگلستان (!)"، "وزیر خارجه عمان، قیاس الزواوی به تهران آمد" و بالاخره "اظهارات بیمارگونه، دو نماینده مجلس

گویت: هرنامی بخواهیم برخلیج فارس می‌گذاریم " اینها تیتیردهای اساسی است که در صفحه مسائل سیاسی روز کیهان مشاهده می‌شود. اگر تیتیر بزرگ صفحه اول همه مطبوعات امروز تهران را در باره خودداری شرکتها از خرید نفت ایران " (مطابق قرارداد های قبلی) نیز به ایمن عنوان این اضافه کنیم رشته بهم پیوسته سه مسئله اساسی فعلی منطقه، مسئله اختلاف ایران و اعراب، مسئله جناح ها و نیروهای متضاد امپریالیستی صاحب نفوذ در منطقه و بالاخره مسئله نفت را مشخص کرده ایم.

۵ شنبه ۲۵ دیماه: کیهان تحت عنوان " هفته آینده، تصمیم نهایی کشورهای حوزه خلیج فارس اعلام می‌شود " می‌نویسد:

" در کنفرانس ابوظبی که با حضور وزرای اطلاعات هفت کشور ساحلی خلیج فارس تشکیل شد تنهایی کشور خواستار اضافه کردن کلمه عربی بدنبال نام خبرگزاری، شده بود و شش کشور دیگر با آن مخالف بودند " !

آماج قرارداد امارات متحده مشخص‌تر می‌شود، جالب توجه اینجاست که این کشور چگونه توانسته است نظر خود را به شش کشور دیگر مخالف بقبولاند؟ سئوالی است که توطئه گران دروغگوی وزارت امور خارجه ایران باید پاسخ بدهند!

" مذاکرات وزیران خارجه ایران و عمان " تیتیر دیگری است در باره مسائل منطقه که تقاضای عاجل (وزیر خارجه عمان را به ادامه روابط دوستانه ایران با عمان را مطرح کرده است.

شنبه ۲۷ دیماه: " عمان در تصمیم گیریهای کشورهای حوزه خلیج فارس شرکت نداشته است " جالب است که اظهار نظر فوق نه از طرف وزیر خارجه عمان بلکه از طرف خلعتبری ابراز شده است!

" عباسعلی خلعتبری در پایان ملاقات و مذاکراتش با قیس الزواوی تاکید کرد که عمان در این موضوع که مورد اعتراض ایران است نقشی

نداشته است!

درواقع این تنها قیاس الزوای نیست که بدلیل وابستگی های عمیق نظامی - سیاسی به ایران مجبور است خود را هرچه بیشتر از جناح بندی های صرفاً عربی منطقه دور نگهدارد (و البته در این مورد مواجه با تضاد هائی هم خواهد بود) بلکه ایران نیز بدلیل سرمایه گذاری های امپریالیستی اش در در عمان (منظور صرفاً سرمایه گذاری اقتصادی نیست بلکه بیشتر نفوذ سیاسی نظامی او مورد نظر است) حاضر نیست بخاطر یک مسئله پیچیده و یک اختلاف دراز مدت و بهم پیوسته جمعی در منطقه، حلوائی نقد روابط نزدیک خود را با سلطان نشین عمان به مخاطره بیندازد، از این نظر است که عمان بدون اقرار صریح به قبول اعتراض ایران و بدون پشت کردن کامل به اعراب در حالیکه خود را از منن موضع کشورهای عرب منطقه جدا کرده و در حاشیه آنها قرار می دهد از طرف ایران استقبال می شود، ایران بهمین نیز قانع و راضی است، و بهمین دلیل خلعت بری خود با رفع و رجوع کردن قضایا از زبان قیاس الزوای عذر خواهی می کنند و بعد هم خودش گناه او را می بخشد!



”کشورهای حوزه خلیج فارس (جز عمان) هنوز به ایران پاسخ نداده اند“، این تیتردیگری است در ستون مسائل سیاسی روز کیهان، حاکی از اینکه شش کشور عرب منطقه کماکان، باطمینان خاص خود، چندان اعتنائی به جارو جنجالهای ایران نکرده اند!

۱ شنبه ۲۸ بهمن: کیهان - ”... به عقیده برخی از ناظران امور سیاسی ممکنست کنفرانس ۷ کشور ساحلی خلیج فارس تشکیل نشود... چون عمان که مخالف شرکت در این کنفرانس و بحرین هم مخالف نام خلیج عربی است (!) ... و برخی دیگر نیز برای من عقیده هستند که اگر کنفرانس تشکیل شود، ممکنست موضوع خبرگزاری مسکوت گذارده شود و یا از اضافه کردن نام مجعول

خلیج عربی به خبرگزاری صرف نظر شود. چون قطعی شده است که بیشتر کشورهای حوزه خلیج فارس، با آنکه هنوز جواب قطعی به ایران نداده اند، اما مخالف باتیره شدن روابط خود بخاطر یک چنین موضوع واهی هستند و تنها یک کشور است که با عنوان کردن این نام مجسول (منظور امیر ابوظبی رئیس اتحادیه امارات عرب است) می خواهد روابط ایران را با مالک حوزه خلیج فارس تیسره سازد.

آیا جالب توجه نیست که رژیم ایران بعد از فریب دو هفته جار و جنجال بر سر اسام این خبرگزاری، حالا که معلوم شده است کشورهای عرب بسادگی از آن خواهند گذشت و بدون ایجاد شکاف مهمی بین خود اصل خبرگزاری را مورد توجه قرار خواهند داد، آنرا موضوع واهی و... می خواند؟ اگر این موضوع اینقدر واهی و بی اساس و... بود پس باید پرسید این همه جار و جنجال و اختطار و اولیتماتوم بخاطر چه بود؟

نکته دیگری که باز هم در این گزارش منعکس است همان بی اعتنائی کشورهای عرب منطقه نسبت به اختطار و اولیتماتوم رژیم ایران است، بطوریکه بعد از گذشت ۱۱ روز این اولیتماتوم، غیر از عمان هیچیک از آنها، هیچ پاسخ مستقیمی به رژیم ایران نداده است!

دوشنبه ۲۶ بهمن: " مذاکرات سرنوشت ساز نفت در تهران جریان دارد " این تنها تیتر مربوط به مسائل منطقه در مطبوعات امروز تهران است؛ تحت عنوان فوق نوشته می شود: " کارشناسان نفتی ضمناً تاکید کردند که این احتمال که ایران بهای نفت سنگین خود را کاهش دهد در بین نیست" البته بعداً دیدیم که احتمال وجود داشت و ایران عملاً مجبور شد در مقابل فشار کمپانیهای نفتی و شاید مهم تر از آن فشار رقابت آمیز برخی کشورهای نفت خیز عرب منطقه، ده سنت بهای هر بشکه نفت را کاهش دهد! نفت همواره پایه اصلی و تعیین کنندۀ سیاستهای منطقه ای را چه از جانب امپریالیستها و کارتلهای صنعتی و نفتی غربی و چه از جانب خود کشورهای

نفت خیز بوجود آورده است.

اختلاف اخیر ایران و کشورهای عرب منطقه نیز در پوشش هر بهانه یا سیاستی پوشانده شود باز هم مسئله نفت در منتهی الیه آن خود نمائی خواهد کرد، اما اکنون و بطور خاص اختلاف مابین رژیم ایران و کارتل های نفتی چه ارتباطی با اختلاف اخیر ایران با کشورهای عرب منطقه دارد؟ سؤالی است که بهر حال باید آنرا در مدنظر نگاه داشت.

سه شنبه ۳۰ دیماه: امروز پایان مهلت ایران به کشورهای عرب منطقه است، در حالیکه غیر از عمان هیچیک از آنها جواب مشخصی به ایران نداده اند، در عوض درستون سیاسی امروز کیهان نوشته می-شود: " باعزیمت سفیر ایران به عمان سو تفاهات بین ایران و ۷ کشور ساحلی خلیج مرتفع می شود."

این تیتیر نشان می دهد که بالاخره دولت ایران مجبور شده است در مقابل مقاومت این کشورها و همبستگی نسبی قابل اهمیتی که از خود نشان دادند سفرای خود را دست از یادرازتر به این کشورها اعزام دارد تحت همین تیتیر است که می خوانیم:

" با توضیحاتی که خلعت بری وزیر امور خارجه داد، بیشتر کشورهای حوزه خلیج فارس اعلام کرده اند (به کی و چگونه؟) که به بحث در کنفرانس وزیران اطلاعات در ابوظبی پیرامون تشکیل خبرگزاری بدون اطلاع دول متبوع آنها بوده است (همانطور که دیدیم مطابق تمام اخباری که تاکنون دنبال شد چنین مطلبی از صرف هیچیک از دول منطقه ابراز نشده بود)، و با این ترتیب سو تفاهمی که در این زمینه بوجود آمده بود بزودی رفع خواهد شد."

در واقع می توانیم بگوئیم قبائلی که وزارت امور خارجه ایران، خودش نگر کرده، خودش پاره کرده و خودش درخته است، تنها به تن مبارک خودش برانزنده شده است! رژیم ایران می خواست با اولیئمتاوم شدید خود کشورهای عرب را در یک بن بست شدید سیاسی قرارداد و با ایجاد تفرقه در میان

آنها بهره برداری لازم را در جهت تحکیم موقعیت مسلط خود و قبولاندن این موقعیت به عمل آورد، اما اکنون با وضع پیش بینی نشده‌ای که این کشورها در حفظ اتحاد خود در پیش گرفتن یک سیاست واحد در مقابل ایران اتخاذ کرده‌اند، این خود رژیم ایران است که در یک بن بست حیثیتی قرار گرفته است! یا باید همچنان بر مواضع هیستریک و مجنونانه خود باقی بماند و در این صورت به قطع کامل روابط سیاسی خود با این کشورها و آرایش نیرو-هایش علیه آنها بپردازد، که چنین برخوردی نه به منافع او است و نه امکان و جرات و جسارتش را دارد، و دوم اینکه با شرمندگی تمام بطور ضمنی از این کشورها بخواهد که با اجازه بدهند بدون آبروریزی خیلی زیادی به جای اولش برگردد! تمام اخبار و شواهد نشان می‌دهد که رژیم ایران به ناچار چنین راه بازگشتی را انتخاب کرده است، چنین آغازی برای دیپلماسی تعرضی ایکه با حرکات عصبی خود ماهیت تجاوزگر خود را در منطقه به عیان به نمایش گذاشته است مسلماً آغاز خوشی نخواهد بود.

چهارشنبه ۱ بهمن: "اعراب طرح خبرگزاری خلیج عربی را کنسار گذراند"، تیتروی بزرگ از صفحه اول روزنامه کیهان، اما بد نیست بدانیم که منبع این خبر دست اول! بعد اجماعی است که فقط تحت عنوان "خبرگزار یها" مشخص شده و البته معلوم نیست که این "خبرگزار یها" کد امیک از خبرگزار یها هستند، کیهان تحت این عنوان می‌نویسد:

"طرح خبرگزاری به بایگانی فرستاده شد" و یا منابع آگاه در ابوظبی و بحرین در یروز گفتند که غالب کشورهای عرب منطقه امید دارند که سروصدای قضیه فروکش کنند و ایران اجازه بدهد (ا) که اعراب در این زمینه بدون از دست دادن حیثیت خود عقب نشینی کنند.

آیا این درست همان بیان حال خود رژیم ایران نیست که اکنون بعد از ناکامی اولیتماتم‌های چپ و راستش به کشورهای عرب منطقه، در صدد عقب نشینی آبرومندانه‌ای! برآمده است؟

کشورهای عرب منطقه، اولاً تاکنون حتی یک کلمه اظهار نظر

رسی در جواب اولی‌تأمین ایران ابراز نکرده اند و آنرا تصنیف بابی اعتسافی تلقی کرده اند تا نیاگاه تنهاتاکسون هیچ طرح تصویب شده‌ای در مورد عقب نشینی از صرح تشکیل خبرگزاری عنوان نشده بلکه بارها و بارها شاهد آن بوده ایم که این کشورها هم چنان بایداری خود را بر سراسر اصل تشکیل این خبرگزاری اعلام نموده اند. بنابراین این عقب نشینی درست در موقتی کسه دولت ایران باید به علت عدم پاسخ این کشورها، تهدیداتش را به مرحله اجرا درآورد، اما اعلام می‌کند سوءتفاهم در حال مرتفع شدن است، مربوط به چه کسی است؟ مربوط به کشورهای عرب است یا مربوط به دولت شاه که مجبور شده تهدیدات خود را پس گرفته و سوءتفاهم را در حال مرتفع شدن اعلام نماید؟!



نکته قابل توجه دیگری که در روزنامه های عصر امروز مشاهده میشود خودداری از درج کامل مصاحبه شاه با احمد جاراللهی باشد متن کامل این مصاحبه فقط در روزنامه رستاخیز منتشر شد و بعداً هم روزنامه های دیگر تنها خلاصه های غیر محوری، فرعی و مسخره ای از آن را چاپ کردند، با توجه به لحن تند شاه در بین مصاحبه لحنی که دقیقاً ادامه همان سیاست توپ و تشر آغاز روز هفدهم دیماه، یعنی روز آغاز بحران بود، آیا چنین سیاست دوگانه ای در انعکاس نظرات شاه خود نشان دهنده شکافی در بطن هیات حاکمه ایران و اثر این شکاف در سیاست منطقه ای ایران نیست؟ و آیا این جناح مخالف شاه و دارودسته او در هیات حاکمه نیست که با سیاست منطقه ای او، با تهدیدات و چار و جنجالهای او مخالف بوده و علت عدم انتشار این مصاحبه در مطبوعات (غیر رستاخیز) مخصوصاً اکنون که این سیاست عملاً مواجهه با شکست شده و مدتی است خود دولت و مطبوعات در صد دفعه و رجوع آن هستند به این مخالفت بر نمی‌گردند؟ در همین دوسه روز گذشته با نمونه دیگری از این اختلاف در مورد مسئله نفت برخورد داشته ایم، شاه طی مسافرت خود به اصفهان و کرمان و در جریان یک مصاحبه مطبوعاتی با خبرنگار خبرگزاری پارس می‌گوید:

”نی توانند ما را مجبور کنند که ثروت نفتی خود را ارزان تر بفروشیم.“
(کیهان ۲۷ بهمن)

و بدنبال همین خبر در ۲۹ بهمن گفته می شود :

”کارشناسان نفتی تاکید کردند که این استمال که ایران بهای نفتست سنکین خود را کاهش دهد در بین نیست. . . مخصوصاً اینک . . . به شاهنشاه خودشان مسائل مربوط به نفت را چیزی می فرمایند.“
اباطیرم به این تاکیدات تمهیدار چند روز بعد اعلام می شود که ”قیمت نفت سنکین ۱۰ سنت کاهش یافت.“

پنجشنبه ۲ بهمن : وزیر خارجه کویت طی مصاحبه ای با خبرنگار
السیاسه می نویسد :

”د. فکویت از تشکیل خبرگزاری انتصاب نام برای آن نبوده است و کویت فقط توان تشکیل یک خبرگزاری غلیج برای کشورهای منطقه و تو به کلمه خبرگزاری بوده است . ما برای ظواذیر ما حیث قائل نیستیم بلکه اساس و اهمیت کار برای ما اهمیت دارد.“

مثل اینکه بالاخره دولت شاه ، جواب دندان شکن خود را در یافت کرده است . کیهان نیز اجازت داد اما این خبر می نویسد :

”کارشناسان نفت کشور عربی ساحل نشین خلیج فارس ، کسوفرانس خود را که قرار بود منظور اخذ تصمیم در باره ”خبرگزاری مورد بحث در روز بیستم رتبه تشکیل دهند یک روز به تأخیر انداختند و تا سخنانشاه آریامهر را در مصاحبه باالسیاسه مورد بررسی قرار دهند.“
ایمان تأخیری که مصیبتات ایران بلافاصله با برل دگی تمام آنها به بایگانی سپرده شدن صرح خبرگزاری تعبیر کردند. آنگاه دو باره به نقل از روزنامه
السیاسه می نویسد :

تشکیل اجتماع کارشناسان اصلاعاتی کشورهای عربی خلیج فارس به

امروزه موقوف شد و به نظری رسد که کارشناسان اطلاعاتی عرب با تغییر نام خبرگزاری مورد بحث به خبرگزاری خلیج عواقت خواهند کرد، این روزنامه افزوده است که هدف کشورهای منطقه (و در واقع هدف اجتماع وزیران اطلاعاتی عرب) دورنگداشتن آن از رقابت ابرقدرتهاست " (بایان نقل قول کیهان از السیاسه)

اکنون باید پرسید انتخاب یک چنین هدفی برای یک ارگان اطلاعاتی در منطقه آیی تواند به چیزی جز سرآغاز یک پیمان جدید امنیت، منتهی بین کشورهای عربی منطقه تعبیر شود؟ پیمانی که علی القاعده باید در تحت پوشش همین هدف "دورنگاه داشتن منطقه از رقابت ابرقدرتها" تشکیل گردد؟ رژیم ایران مجبور شده است شعارهای برده طراقی گذشته خود را اکنون از زبان کشورهای عربی مخالف خود بشنود، بدون آنکه دیگر به نقشی که تحقق این شعارها از زبان او به او می بخشید امید چندانی نداشته باشد!



کیهان درستون دیگری تحت عنوان "بازگشت تدریجی سفیران" زمینه های عقب نشینی دولت شاه را فراهم کرده است. چند روزی است که لحن نوشته ها به نحو آشکاری تعدیل و کاملاً متمایل به سازش و عقب نشینی شده است.

شنبه ۴ بهمن: "کارشناسان هفت کشور حوزه خلیج فارس دیروز کنفرانس خود را در مورد پیشنهاد ایجاد یک خبرگزاری منطقه ای پایان دادند و از درگیری با ایران در مورد نام این خبرگزاری (تأکید از ماست) پرهیز کردند. این هفت کشور برای احترام از درگیری با ایران از انتخاب نام برای خبرگزاری خود داری کردند . . ."

و به همین ترتیب می توانیم اضافه کنیم که بدین وسیله بزرگترین بهانه تبلیغاتی دولت شاه را برای مخالفت با اصل "تشکیل خبرگزاری" خنثی کردند!

اکنون باید پرسید: اخبار مربوط به بایگانی سپرده شدن طرح تشکیل خبرگزاری، منتفی شدن تشکیل کنفرانس وزرای اطلاعات عرب و... مربوط به کدام یک از این خبرگزاریه‌ها بود؟ مثل اینکه باید آنرا فقط از ابداعات "بنسگاه دروغ پراکنی" دولت ایران بدانیم!

سه شنبه ۷ بهمن: " طرح مجدد نام مجعول خلیج عربی "

الجمهوریه ارگان دولت عراق و " صریح الشحب " ارگان کمونیستهای عراقی، طی مقاله‌های مستقل و مفصلی بدون آنکه رسماً از ایران نام ببرند حمله شدیدی به یکی از بزرگترین کشورهای ارتجاعی منطقه که ایفای نقش ژاندارمی منطقه از طرف امریکارابمهد گرفته، بعمل آوردند. کیهان با طرح مصالب فوق تحت همان تیتر، تیتردیگری دارد تحت عنوان: " فعالیت برای تیره کردن روابط کشورهای منطقه " که توجه شدید مقامات ایران را به " دست‌هایی که برای برهم زدن آرامش و همکاریهای ممالک منطقه شروع به فعالیت کرده‌اند " بازگو می‌کند. گو یانوبت کشورهای عربی فرارسیده است که حمله خود را آغاز کنند. رژیم ایران عقب‌می‌نشیند، آنها حمله می‌کنند، او می‌نویسد سو تفاهم مرتفع شد، آنها می‌گویند ایران ژاندارم امریکائی منطقه است! او سفرای خود را باز می‌گرداند آنها دو باره صحبت از خلیج عربی می‌کنند! و... یک دور کامل بازی دارد به انتهای خود نزدیک می‌شود. در این دور بازی چه کسی بازنده بوده است؟ رژیم ایران یا اعراب؟ مسیرتدریجی اخبار همه چیز را روشن کرده است.



خبردیگری هست در مورد کنفرانس لاهور و اجتماع وزرای خار کشورهای عرب و کشورهای عضو سازمان عمران منطقه‌ای (R.C.D). کیهان می‌نویسد: " برنامه کار کنفرانس رهبران سه کشور که در اردیبهشت ماه سال آینده در شهر چشمه در ترکیه تشکیل خواهد شد، مصالعاتی به عمل خواهد

آورد که علاوه بر بررسی مسائل مربوط به کشورها، در باره امکان الحاق
کشور دیگری به پیمان و یا همکاریهای کشورهای منطقه نیز مذاکره و
تبادل نظر بعمل خواهد آورد!

معلوم است که نغمه الحاق کشورهای دیگر به پیمان عمران منطقه‌ای
چرا و از طرف چه کسی دوباره ساز شده است. رژیم ایران تاکنون بعد از
هر شکست در جمع‌آوری کشورهای منطقه زیر یک چتر دفاعی فوراً با طرح
گسترش پیمان سنتو، این نقشه قدیمی امپریالیستهای آمریکائی را پیش
کشیده است! و یا عضویت دیگر کشورهای منطقه (منظور کشورهای عربی
است) در پیمان عمران منطقه‌ای.

اما دو چرخ عمده سنتو، ترکیه و انگلستان هر کدام بنا بر دلائلی هم
اکنون در حال لنگ زدن هستند و بهیچوجه حاضر به قبول گسترش این پیمان
و اجرای یک چنین نقشه‌ای توسط آن در خلیج نیستند، (بگفته خلیج
بایو لکن دبیر کل سنتو که اخیراً در سفرش به ایران گفته است روابط سنتو
و شوروی حسنه است، توجه کنید، باید پرسید اگر روابط شوروی و سنتو
حسنه است پس اصولاً سنتو دیگر چه معنائی دارد؟ در واقع این بیشتر ترکیه
است که بطور عمده بدلیل اختلافاتش با یونان و پس‌آمدهای سیاسی مربوط
به آن، مجبور به اتخاذ چنین موضوکی در مقابل روسهاست، نه ایران
و نه آمریکا). مخصوصاً این نکته که وجود آمریکا در این پیمان خود عامل
مهمی در کنار کشیدن کشورهای عربی از آن بشمار می‌رود، خود بخود این
شق قضیه را منتفی می‌سازد. بنابراین باز هم نقشه قدیمی عضویت کشور
های دیگر منطقه در پیمان عمران منطقه‌ای از بایگانی‌های وزارت امور خارجه
ایران بیرون کشیده می‌شود. از مجموع این اخبار تاکنون این سؤال پرسیدنی
است که آیا واقعاً رژیم ایران از ایفای یک نقش مشترک با کشورهای عربی
منطقه در خلیج ناامید نشده است؟

چهارشنبه ۸ بهمن: کیهان ستون مسائل سیاسی روز:
"سفیران ایران در کشورهای خلیج فارس احتمالاً هفته آینده به محل

مأموریت خود باز خواهند گشت . . . " امروز گفته شد بارفعل سوء -
تفاسماتی که بر اساس طرح تشکیل يك خبرگزاری بانام مجعول خلیج عربی پیش
آمده بود تصمیم بازگشت سفیران گرفته شد!

پنجشنبه ۶ بهمن : " بازگشت سفیران ایران به کشورهای عرب :

" سفیران ایران در عمان ، قصر ، بحرین ، امارات متحدہ عرب و عربستان
به حوزه های مأموریت خود بازگشته اند ، سفیر ایران در بغداد
اکثرین يك دوره مرخصی درمانی رای گذراند ، اما قرار است اونیز بهتفه
آینده به عراق بازگردد . کاربرد اسفارت شاهنشاهی در کویت نیز به
آن بازگشت . . . بدین ترتیب سوءتفاهمی که اخیراً میان ایران و اعراب
به وجود آمده بود پایان یافت و اکنون می توان در انتظار تحولات
مثبت تازه ای در منطقه بود " !

آیا در حالیکه رژیم ایران آشکارا و البته به اجبار دست به عقب نشینی زده
است . آیا هنوز هم انتظار دارد که این کشورها ، بنحوی با او کنار آمده و او
را در جریان طرحهای منطقه ای خودشان وارد بکنند ؟ آیا مناسی " انتظار
تحولات مثبت تازه " همین انتظار است ؟ اگر تا قبل از این موضع گیریها ،
رژیم ایران این شانس را داشت که تنها با نشان دادن قدرتش و نه بکاربرد
آن ! کشورهای عرب منطقه را در يك سیستم خود بخودی امتیاز دهندگی باقی
نگاهدارد ، اینک آیا چنین انتظاری بیهوده نیست و وقتی که حتی با بکار بردن
این قدرت چندان چیزی بدست نیآورده است ؟ بنظر می رسد خود رژیم
ایران نیز این رای را نداند ، بی جهت نیست که درست در هنگامی که تدبیر
مطبوعات کشورهای عربی آغاز شده است خود را به کوی می زند و سعی می کند
قبل از اینکه این حملات شدید تر شود با بازگرداندن فوری سفرای خود به
این کشورها آب و رنگ جدیدی به سیاست خود در منطقه بدهد .



اکنون يك دور كامل از مبارزه حساس نیروها در منطقه ، باشکست کامل
از طرف ایران به انجام رسیده است ، اما این دور مسلماً دور آخر نیست .
سکوت و آرامش مرموزی که اینک منطقه را در بر گرفته است چیزی جز سکوت ،
آرامش ناشی از يك فعالیت سخت کوشانه ، پنهانی دو طرفه ، برای تدارك
نوعه های بازهم جدیدتر و بیج آوری آرام و مخفی نیروهای بازهم بزرگتر نیست .
دولت شکر جبار غرق در کینه و آرز ، اینک در پایان يك روز پر زد و خورد و
حادثه و در ظلمات سنگین شب ، شمشیرهای توطئه و خنجرهای خیانت را
تیز و نیزتری کنند .



پیوست - ۳



آخرین خبر

آخرین خبر

عربستان سعودی و یمن دموکراتیک تجدید رابطه کردند . این آخرین خبری است که در لحظات پایان چاپ آخرین صفحات این رساله به دست ما رسید ، در خبری که روزنامه کیهان به نقل از خبرگزاری فرانسه در ۲۱ اسفند منتشر کرده نوشته می شود :

" از هنگامی که یمن دموکراتیک در ۶۷ و ۹۱ مستقل شده عربستان سعودی بدلیل رژیم خاص آن کشور ، با آن روابط سیاسی برقرار نکرد و از آن هنگام زد و خورد های بیشماری در مرز دو کشور روی داد . اما اکنون دو کشور بنظور " حفظ امنیت و ثبات شبه جزیره عربستان و خاتمه به منافع جهان عرب " رابطه برقرار کرده و علاقه خود را به همکاری در زمینه های اقتصادی و فرهنگی ابراز داشته اند .

با انتشار این خبر باید گفت ، اکنون دلائل بازم بیشتر بر صحت پیش بینی ما مبنی بر نزدیک شدن بلوک های مختلف خود جامعه عرب منطقه ، بدون حضور ایران و زمینه سازی برای ایجاد یک پیمان امنیت خلیج با هویت عربی فراهم آمده است .

این خبر همچنین نشان داد که مطابق پیش بینی و حدس قبلی ما در " موخره " یکی از موانع مهم متحد شدن خرده بورژوازی عرب حاکم منطقه با ارنجاع عرب منطقه در یک پیمان امنیت (یا هر پیمان جمعی سیاسی با حضور ایران) همانا وجود ایران در این پیمان است . باین ترتیب ملاحظه می شود که اعراب منطقه و حتی جناح راست آن با جد کردن کاسه خود از رژیم ایسراک امکان یافته اند که هم کاسه گی لازم را بایکدیگر و از جمله با جناح چپ منطقه بدست آورند .

بسیارت دیگر: برقراری رابطه بارزیم یون دموکراتیک را تنها نباید معلول گرایش به راست رژیم عدن تصور نمود بلکه سیاست جدید برخی جناحهای امپریالیستی (رجوع کنید به موعظه و پیوست ۲) و ضمیمه‌ها دست‌نشانندگان عرب منصفه ایش، مبنی بر تن دادن به فشارهای موجود برای داخل نکردن ایران در پیمانهای مربوط به منطقه، اهمیت مشابهی برای ایجاد این رابطه که به‌رحال مقدمه لازمی برای بسی چیزها خواهد بود، داشته است. اشاره به "خدمت به منافع جهان عرب" اعلامیه مشترک دو کشور نیز از همین نظر با معناست.

با برقراری این رابطه، اتحاد شوروی شکست دیگری را که دقیقاً محصول تناقضات درونی سیاست خود او در خاورمیانه (و کلاً جهان) است دریافت کرد.

از این نظر سال اخیر را که به پایانش نزدیک می‌شویم (سال ۵۴) باید سال رکود جدید شکست برای سیاست خاورمیانه‌ای شوروی بدانیم. البته شکست برای سیاستی که بجای اتکا به نیروهای رو به رشد و پشتیبانی از نیروهای واقعاً انقلابی منطقه، حمایت از خرده بورژوازی در حال نوسان و بغایت مردد منطقه را در دستور خود قرار داده است، نمی‌تواند چندان هم چیز عجیب غیرمنتظره‌ای باشد.

TerrorSpring



پاورقیها

(۱) - اشاره است به سرمقاله کیهان - ۱۷ آذرماه ۵۴ هـ

(۲) - اینکه آیاتام اصلی و ابتدائی این خلیج ، خلیج فارس بوده یا غری و این که ریشه های تاریخی یا جغرافیائی این دونوع تسمیه ، چیست و در کجاست و . . . با اصلاحی از آن نداریم و بر ایمان هم استیقتی ندارد اما از نظر آشنائی با اختلافات ژئوپلیتیکی در منصفه باید دانست که این تغییر نام هر بوض به زمان حال و یاضقی مربوط به چند سال اخیر هم نیست ؛ بلکه تاریخ آن بطور کلی به سارزه سد به ایران علیه ناسیونالیسم عرب پسند زبوری نام و اوایلین دهه ۶۰ میلادی بر می گردد . بهر حال سال است که اطلس های جهان نام این خلیج را خلیج عربی بنویسند و سیاست مداران عرب نیز از ساحت خلیج فارس خود داری میکشند .

(۳) - ارجع به این دانشان در صورتی بعدی صحبت می کنیم .

(۴) - نقل از مصاحبه حضرت آقا محمد باقر آلله سر در بیروزنامه انسیاسه کویت یا شاه ۳۰ دیماه ۵۴ هـ - این مصاحبه با اهمیت خاصی قلمداد شد . برای اطلاعات بوقت کشور عرب منصفه ، اجلاس ۲۰ ژانویه خود را برای اتخاذ تصمیم در باره یک خبرگزاری عربی منصفه به خاطر آگاهی از منضمون مصاحبه فوق یک روز پس عقب انداختند در باره مضامین دیگر این مصاحبه و دانسته با روح کلی آن در صورتی بعد صحبت خواهیم کرد .

(۵) - به پاورقی شماره ۴ مراجعه کنید .

(۶) - در باره نقش حساس و پیچیده های که عربستان به عهده دارد در صورتی بعد توضیح میدهم .

(۷) - توجه کنید به مصاحبه نخست وزیر و ولیعهد بحرین با امیر طاهری در مسافرت بهار سال جاری او به ایران .

(۸) - برای پی بردن به اهمیت این خبرگزاری مشترک و اینکه این خبرگزاری کارش مسلماً تنها یک کار ساده بهمان معنای خبرگیری و خبر دهندگی نبوده بلکه یک ارگان اطلاعاتی و نتیجتاً سیاسی است، به آن قسمت از مقاله شهرام چوبین (مذکور در مقدمه پیاف ۳) توجه کنید که تشکیل یک چنین مؤسسه اطلاعاتی در شکل یک خبرگزاری (البته با شرکت ایران) که وظیفه تبادل اطلاعات و اخبار و . . . را بین کشورهای عضو عهده دار باشد یکی از وسائل لازم و مقدماتی حفظ امنیت و ایجاد هرگونه پیمان امنیتی مشترک می دانست .

(۹) - این صرفاً یک مثال و ذکر شکل ساده ای از یک قضیه پیچیده است تا مفهوم اصلی و ارتباط مابین جناحهای گوناگون امیر یالیستی از یک طرف و روابط هر یک از آنها با این دول و رژیم ها از طرف دیگر مفهوم گردد .

(۱۰) - کیهان ۸ بهمن ، البته این خبر کاملاً ابهام دارد و صریحاً معلوم نمی کنند که منظور از کنفرانس سران منطقه صرفاً کنفرانسی از سران عرب منطقه است یا اینکه ایران هم در این کنفرانس شرکت داده می شود؟ این مسئله خصوصاً از این نظر اهمیت دارد که قبلاً کشورهای عرب منطقه پیشنهاد ایران را برای تشکیل یک چنین کنفرانسی رد کرده بودند .

(۱۱) - و یلیام سایمون ، وزیر خزانه داری آمریکایا و مخالفین سر سخت شاه و بخش حاکم رژیم ایران است ، او همان کسی است که در رابطه با ادعاهای سال گذشته شاه او را به تمسخر گرفت و هوید انیز در جواب او را دیوانه و احمق خطاب کرد .

(۱۲) - مادراینجا صحبت از اختلافات منطقه ای و ارتباط مستقیم آن با تضاد منافع جناحهای مختلف امیر یالیستی کردیم ، در حالیکه هیچ نامی از

شوروی و نقش او در این اختلافات میان‌نیاوردیم! در واقع این نقش‌اکنون چنان بی‌اهمیت و قابل‌پشم‌پوشی شده است (نسبت به گذشته و درانتر تحولات جدیدی که در سطح منطقه بوقوع پیوسته) که مالزوی به طرح آن ندیدیم. قوی‌ترین و اصلی‌ترین پایگاه سیاسی شوروی در منطقه و سرپل نفوذی آن، عراق بود که بعد از جریانات بحران نفت و افزایش قیمت آن که بسمت گیریهای شدیدتر بورژوازی در آن کشور منجر شد، مخصوصاً از نظر سیاسی بعد از توافق با ایران، دولت یعنی آن روز پروراز شوروی فاصله گرفته است. بعبارت دیگر برای رژیم یعنی حاکم عراق، بدست آوردن سکوتی که بتواند آخرین وابستگی‌های خود را بدولت شوروی قطع کند یک ایده آل است!

افزایش ناگهانی امکانات مالی، ناشی از درآمد هنگفت نفت، برای اولین بار به او امکان داد که هم گم بایبوند نزدیکتر بابلوک سرمایه داری غرب، اروپا و ژاپن، رشته پیوندهای اقتصادی خود را با شوروی هرچه بیشتر بگسلد. از نظر سیاسی نیز آشتی با دولت ایران، استفاده از ثمرات بسیار مهم سیاسی آن، از جمله شکست شورش کردها، به او امکان داد که هرچه بیشتر از حمایت سیاسی و حتی تا اندازه ای نظامی شوروی احساس بی‌نیازی کند. این تحول در سیاست دولت عراق، ضربیه بزرگی بر نفوذ و قدرت شوروی در منطقه وارد ساخت، حمایت از انقلابیون ظفار و همینطور رژیم مرفی یمن—دموکراتیک نیز بنابند لائسل عدیده از جمله ناتوانی وضعف‌های بنیادسی و داخلی این نیروها و همینطور نحوه و شیوه نادرست این کمکها، هم تاکنون نتوانسته آن قدرت و پایگاه لازم در منطقه را در اختیار شوروی قرار دهد از همه اینها گذشته تگاهی به ترکیب کشورهای که مورد حمله دیپلماتیک رژیم ایران قرار گرفتند و ماهیت سیاسی و اجتماعی آنها، بخوبی نشان می‌دهد که قضیه نه برسر نفوذ و مخالفت شوروی علیه ایران بلکه دقیقاً برسر اختلاف منافع و نظراتی است که در بلوک خود سرمایه دارها و امپریالیستها بروز کرده است.

(۱۳) - دلایل این انزوار اساساً و به تنهایی نباید ناشی از فشارهای متقابل که از طرف نیروهای عرب گوناگون منطقه علیه سیاست تعرض رژیم اعمال میشود دانست، بلکه بطور عمده آنرا باید ناشی از انعکاس فشار محافل و نیروهای رو به قدرت لیبرال در آمریکا (درکنگره، مطبوعات، انجمن‌های شهرو...) بردولت‌زارگانهای اجرایی خودشان در داخل دستگاه هیات حاکمه ایران دانست.

در واقع بسیار جالب توجه است که بموازات تشدید شکاف بین محافل لیبرال و دولت در آمریکا تضاد های درونی هیات حاکمه ایران نیز بهمان شدت اوج می گیرد. سال گذشته همزمان بایک مرحله از اوج گیری تضاد های داخلی میان لیبرالها و دولت در آمریکا، فشار جناحهای مخالف شاه برای تبدیل و تجدید قدرت او که بالاخره در آستانه انتخابت به اوج خود رسید، آغاز شد. اما شاه و دارودسته اش در هیئت حاکمه که کاملاً نقش غالبی را دارند با انحلال احزاب و اعلام حزب واحد، در واقع کودتایی را علیه مخالفان خود که خواهان تقسیم قدرت و از بین رفتن موجودت نقش محوری و تعیین کننده شاه هستند، براه انداخت و امسال نیز درست هم زمان با افشاگریهای محافل لیبرال در آمریکا که پرده از فساد و رشوه گیری شاه، در باره خانواده کتیف او، از کمپانیهای لاکهید و... برداشته شد، انصاری وزیر دارائی و اقتصاد که بطور عمده رهبری جناح مخالف شاه را به عهده داشته و از طرف سرمایه داری آزاد آمریکا و برخی کارتل های مخالف شاه حمایت می شود بعنوان اعتراض به نقش روزافزون شاه و مخالفت با الیگارش خانوادگی او، که مستقیماً حیات بخش دیگری از بورژوازی را تهدید می کند، از کابینه خارج شد، (مطبوعات بطور مسرعه آمیزی آنها تحت این عنوان که انصاری بعلت بیماری بستری شد و سپس برای متالجه به پاریس رفت لا یوشانی کردند.)

جریانات انیر سبب بلاسازی مبارزه با فساد و طوفانی که شاه در قبال جای براه انداخته، تانقش سیستم خود را در رشوه گیری از نماینیها

یوشانده و زد و بند هایش را با انحصارات جنگی و صنعتی آمریکا که امروز، به برکت خروج لیبرال‌ها در آمریکا، شهره‌علم و خاص شده است، (اما فقط در مطبوعات ایران خبری از آن نیست!) ماست، مالی کند، خود نیز به این اختلاف دامن زده است. نطق با اهمیت هویدا در مجلس شورا که بطور خاص توضیح بر ضرورت روزافزون نقش فرماندهی در سیستم سیاسی - اجتماعی ایران تاکید دانست، و حمله او به کسانی که منکر این نقش و یا خواهان محدود کردن آن هستند و اینکه این گروه هم باید خرد بشوند و خرد هم خواهند شد، نشانه دیگری است از این تشدید اختلاف؛ "آنکه این مفهوم را (مفهوم فرماندهی و نقش رهبری شاه را) درک نمیکنند و با التهام از بیگانه (البته روشن است، که بیگانه در اینجا همان محافل لیبرال غرب است) بخود اجازه میدهند که در باره، چند و چون رهبری فلسفه بافی کنند نمی‌توانند در رستاخیز ملت ایران جانی داشته باشند. ناتوانی آنان در یافتن مسیر درست، حزبی در متن رستاخیز ملت ایران حاصلی جز خرد شدن کامل آنان نخواهد داشت." (نقل از کیهان - ۳ اسفند نطق هویدا در مجلس). خلاصه آنکه روندی که امروز در جهت محدود کردن قدرت، زرع لگن در رژیم ایران، در جهت نوعی نزوی کردن رژیم، نمودن او بوجود آمده است، کاس همان روند محدود کننده و درانگیزا برنده‌ای است که اینک در مقابل دولت آمریکا و هیات اجرای آن قرار داده شده است.

حملات خشمگینانه امیرظاهری، این مرغ سخنگو و وفادار جناح شاه و دربار، به لیبرال‌های آمریکا و دلخوری شدید او از برنامه باصطلاح جنک‌بری مرتب آنها! و اترکتی، فساد ورشوه خواری کارت‌ها و... نیز نمونه‌ای است از عکس‌العمل شاه و دم و دستگاه او در مقابل این محافل و وحشتی که از اثرات نظرات و شیوه‌های آنان در کاهش و تزلزل قدرت خود دارند.

(۱۴) - به ضمیمه شماره ۱: تجزیه و تلیلی کوتاه در باره قسمت‌س از مصاحبه سردبیر روزنامه السیاسه با ساه رجوع کنید.

(۱۵) - جملات فوق و تمام نقل قول‌های پ.دی داخل کیومه مربوط

به این مصاحبه است و از رستاخیز شماره ۲۲۰ چهارشنبه اول بهمن نقل شده است. (جملات داخل پرانتزی که در میان گیومه هم آیید، از ماست) روشن است که مصابح معمول، مترجمان قسم خورده؛ دولت‌ی دربرگرداندن متن این مصاحبه به فارسی مثل همه موارد مشابه دیگر در گذشته، رعایت همه گونه مصالح هیات حاکمه و شخص شاه را به عمل آورده اند؛ از خم کسبختی و بی سروته بودن بسیاری از جملات، گذاردن لغات نامانوس و غیر صریح بجای معادل های صریح و گوید در سرتاسر این مصاحبه را (از جمله همین جمله فوق الذکر) بحساب همین رعایتها و مصالحت نگر یه با بگذارد؛ رعایتها و مصالحت نگر یهائی که در بازی با کلمات و ملوث کردن ساحت مقدس معانی و جعل و تحریف آنها، دست دیپلماسی زشت، ننگین و بسی آبروی سوز و زاری غرب را از پشت بسته است!

(۱۶) - در متن مصاحبه مندرج در رستاخیز، این کلمه به همین صورت (خلیج فارس) از زبان احمد جبار الله نوشته شده که با توجه به نحوه مضامین بقیه سئوالات و مخصوصاً مواد دیگری از همین مصاحبه که احمد جبار الله لا اقل از ذکر کامل آن (عربی یا فارسی بودن خلیج) خود داری کرده و آنرا همان خلیج خطاب می کند می توان فهمید که اینجانبین باز همان مصالح و ملاحظات بوده است که مترجم محترم را مجبور به دروغ گوئی نموده است.

(۱۷) - از همین جا می توان معنا و اهمیت مصاحبه ای که بلافاصله بعد از این مصاحبه شاه، نماینده خبرگزاری پارس (کاظم موسائی) با انور سادات بعمل آورد، درک کرد. انور سادات در این مصاحبه گفته بود:

"من و شاهنشاه به هیچ قدرتی در منطقه اجازه نفوذ نخواهیم داد." (چیزی بهین مضمون) این مصاحبه که با عجله تدارک دیده شده بود؛ بیش از هر چیزی می خواست به کشورهای عرب منطقه ثابت نماید که رژیم ایران هنوز دارای پشتیبانان با نفوذی در میان کشورهای بزرگ عرسی است و از این منظر نباید به موضع متحد خود علیه ایران دلخوش باشند، جالب توجه

اینجا است که انورسادات نیز علی‌رغم همه وابستگی‌های روزافزونی که به امپریالیزم آمریکا و رژیم ایران بیدای کندجرات نکرده‌اند از خلیج فارس ببرد و ضمناً به همان دم تکان دادن‌های معمول خودش اکتفا کرد .

(۱۸) - به باورقی شماره ۱۷ - مراجعه کنید .

(۱۹) - برای درک عمیق‌تر معنای این دو سؤال و جوابهای دوپهلوی شاه به آن ، به بخش موخره رجوع کنید .

(۲۰) - جالب توجه این که بلافاصله بعد از همین جریانات است که در کنفرانس اخیر " آ. سی . دی " در تهران با زهم از طرف ایران طرح قدیمی شرکت دادن سایر کشورهای منطقه در سازمان همکاریهای اقتصادی منطقه پیش کشیده میشود . سفر اخیر شاه به پاکستان (اسفند ماه) و عنوان شدن طرحهای از قبیل ایجاد یک محور مصر ، عربستان پاکستان و ایران (چه دوی دو وجه جمعی از نظر شکست پیمان امنیت دسته جمعی خلیج) قابل اهمیت میشود . در واقع سفر شاه به پاکستان صرف نظر از همه آن هدفهای دراز مدت سیاسی استراتژیکش وسیله ایست برای شکستن آن جو منزوی کننده ای که ایران را در منطقه در محاصره خویش گرفته است .

(۲۱) - برای روشن تر شدن قضیه به بخش جناحهای متضاد امپریالیسم در موخره بر چاپ سوم مراجعه کنید .

(۲۲) - مراجعه کنید به سؤال ۲۳ ، صاحب سر دبیرالسیاسه با شاه ، احمد جارالله می پرسد : در محافل منطقه گفته می شود در زمانیکه میان شیخ راشد و شیخ زائد رئیس دولت امارات متحده عرب اختلافاتی وجود دارد . واحدی از نیروی دریایی ایران از دوی باز دید کرد و این باز دید بعنوان اعلام کمک به شیخ راشد تلقی شد آیا این امر صحیح است ؟ جواب شاه قابل دقت است . او موضوع را تکذیب نمی کند ، بلکه بسا

لحن «زورانه‌ای می‌گویید :

” شیخ زائد از ایران دیدن کرد و درین باره با من صحبت نکرد ”

یعنی از من عجزانه استدعا نمود که چنین اخلاقی را در کار اتحادیه آنها
ایجاد نکنم !!



ضمیمه ۱

مفاد اصلی موافقتنامه الجزیره که از اعلامیه
مشترك ایسران و عراق آورده شده :

..... طرفین موافقت کردند :

۱ - مرزهای زمینی خود را بر اساس پروتکل قسطنطنیه مورخ سال
۱۹۱۳ و صورت جلسه های کمیسیون تعیین مرز مورخ سال ۱۹۱۴
تعیین کنند .

۲ - مرزهای آبی خود را بر اساس خط تالوگ تعیین نمایند .

۳ - با این کار دو کشور امنیت و اعتماد متقابل را در امتداد مرزهای
مشترك خویش برقرار خواهند ساخت . طرفین بدین سان متعهد
میشوند که در مرزهای خود يك كنترول دقیق و موثر بمنظور قطع هرگونه
رخنه و نفوذ که جنبه خرابکارانه از هر سو داشته باشد اعمال
کنند .

۴ - دو طرف توافق کرده اند که مقررات فوق عواملی تجزیه ناپذیر
جهت يك راه حل کلی بوده و نتیجتاً بدیهی است که نقض هر
يك از مفاد فوق مغایر روحیه توافق الجزیره میباشد .

دو طرف با پوزیدنت بومدین در تماس دائم باقی خواهند
ماند و پوزیدنت بومدین در صورت لزوم برای اجرای تصمیمات
متخذة کوشش برادرانه بعمل خواهد آورد .

توضیح :

۱ - مادرچایهای قبلی این کتاب در رابطه با وجود برخی نکات مترقیانه در اعلامیه ۱۱ مارس ۱۹۲۰ دولت عراق، استنادی هم به روزنامه کردستان کرده‌ایم. استناد ما به این روزنامه مشخصاً در رابطه با عدم اطلاع و آگاهی ما از ماهیت سازشکارانه "کمیته مرکزی" حزب دموکرات کردستان ایران و سسر سپردگی آن به محافل رویزیونیستی جهان و رویزیونیستهای خائن رهبری حزب توده سابق بوده است.

برخورد های بعدی و شناخت بیشتر ما از این روزنامه و انتشار دهنده‌ها - نشان نشان داد که این روزنامه نمیتواند بیان‌کننده نقطه نظرات نیروهای واقعا موقر و انقلابی خلق مبارز کرد باشد و لذا نمیتواند برای توضیح و اثبات مدعی ما مورد استناد واقع شود.

بدینجهت سطور مربوطه را در این چاپ (چاپ سوم) حذف نمودیم که البته وجود یا حذف این سطور نمیتواند تاثیری در اصل قضیه یعنی اعتقاد ما به وجود برخی نکات مترقیانه در طرح ۱۱ مارس در همان چهارچوب مطروحه داشته باشد. معذرت عرض می‌کنم از نظرات نمایندگان مبارز و واقعی خلق قهرمان کرد در این مورد مطلع گردیم.

۲ - برخی از رفقای خارج از کشور، اطلاق "کشور کونیست" به جمهوری دموکراتیک خلق یمن را از جانب ما نادرست دانسته و ضمن بیان این مطلب متذکر شدند که کونیستها یمن حتی هنوز حزب کونیست یمن را تشکیل ندادند و اندو فعلاً در این راه گام بر میدارند.

ما ضمن تأیید درستی این تذکر باید بگوئیم که مراد ما از "کشور کونیست" در اینجا نه مفهوم و معنای کلاسیک آن بلکه بیان این مطلب بوده که ایمن کشور بهر رو و صرف نظر از اینکه در چه مرحله‌ای از پروسه بدست گرفتن و حفظ قدرت توسط طبقه کارگر باشد، تحت رهبری کونیستهای یعنی اداره می‌شود. با توجه به این مطلب در چاپ جدید بجای "کشور کونیست" و... از عباراتی استفاده شده است که بهتر بتواند منظور ما را بیان کنند.

مسئولین انتشار مجاهد و نشریه خبری



Terrorspring

از انتشارات سازمان مجاهدین خلق ایران

چاپ سوم اردیبهشت ۱۳۵۵

A Publication of

Organisation of Mojahedeen of the People of Iran

MAI 1976